

تکمیل الایمان

تصنیف

حضرت شیخ عبدالرحمن محمدرضا دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مع اضافہ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی

ناشر

ڈاکٹر محمد عبد الرحمن غصنفر

مؤبذتیں و منہج

الترجمہ لکچر

لے ۴/۴، ۴۲، پوسٹ آفس، لیاقت آباد

کولہی ۴۵۹۰۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 فَبَارِكْ لِلّٰهِ حَسْبُ الْغَالِقِیْنَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّیْنَ

تألیف مولانا محمد رفیع صاحب از حرم مولانا شبلی نعمانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 فَبَارِكْ لِلّٰهِ حَسْبُ الْغَالِقِیْنَ
 وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّیْنَ

تألیف مولانا محمد رفیع صاحب
 از حرم مولانا شبلی نعمانی

تکمیل الایمان

تصنیف

حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مع اضافہ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی

ناشر

ڈاکٹر محمد عبدالرحمن صاحب

مؤسس و مدیر

الرحیمہ لکچری

اے ۷/۷، عظیم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد

کراچی ۷۵۹۰۰

حقوق الطبع محفوظہ

شناسنامہ کتاب

اسم کتاب..... تکمیل الایمان

تصنیف..... حضرت مولانا شیخ عبدالحق محدث دہلویؒ

مع اضافہ..... اعتقادنا مہ منظوم

تصنیف..... حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامیؒ

حروف چینی.....

کمپوزنگ..... نور محمد: ادارت الملة الاسلاميه جمشيد روث نمبر ۳ کراچی

تاریخ نشر..... ۲۵-ربیع الأول ۱۴۲۱ھ

ناشر..... دکتور محمد عبدالرحمن غضنفر

مؤسس و مدیر..... الرحیم اکیڈمی ۷/۷ ای اعظم نگر لیاقت آباد کراچی

تیراژ..... ۱۰۰۰

قیمت..... ~~۱۲۵/-~~ روپی پاکستانی

محل دریافت

اسلامی کتب خانہ . درخواستی کتب خانہ . مکتبہ قاسمیہ

جامعۃ العلوم الاسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی ۵

عباسی کتب خانہ . مکتبہ اسحاقیہ . جونامارکیٹ کراچی ۲

مکتبہ نعمانیہ . مکتبہ واحدیہ . برمی کالونی کورنگی کراچی

مکتبہ رشیدیہ سرکی روڈ مکتبہ اسلامیہ کانسی روڈ کوئٹہ بلوچستان

فهرست مطالب

- * سخن ناشر..... ۳
- * زندگی نامه شیخ عبدالحق محدث دهلوی..... ۷
- * معرفی اجمالی حضرت شیخ محقق ”
- * سلسله سند حضرت شیخ محقق..... ۱۵
- * آیامذهب حنفی برخلاف حدیث است..... ۲۱
- * مدارج حدیث..... ۲۳
- * و جلد ترمی نویسنده..... ۲۴
- * آشنای با چند اثر شیخ محدث^۲..... ۲۵
- * اشعه اللمعات..... ۲۹
- * طریق الافاده فی شرح السعادة..... ۳۲
- * قطعات تاریخ طبع کتاب هذا..... ۳۶
- * فتح المنان فی تائید مذهب النعمان..... ۳۷
- * شیخ عبدالحق محدث^۲ در نظر مشاهیر ه..... ۳۹
- * تکمیل ایمان..... ۴۹
- * انسان فاعل مختار است..... ۶۶
- * معنی جبر و اختیار..... ۶۷
- * هدایت در معنی دارد..... ۷۱
- * بحث عذاب قبر..... ”
- * انبیاء را سوال نبود..... ۷۲

- * در سوال اطفال مؤمنین اختلاف است..... ۷۳
- * حوض ۸۲
- * صراط ۸۳
- * مفصل موطن شفاعت و انواع آن..... ۸۷
- * مکان در جنت..... ۹۰
- * در بیان ایمان و توبه..... ۹۷
- * بر جنائز فاسقان ، صحابه نماز می کردند..... ۱۰۶
- * بیان گناه صغیره و کبیره تفصیل آنها..... ۱۰۷
- * ضابطه برای دریافت کبیره..... ۱۰۸
- * اختلاف نبوت..... ۱۱۷
- * بیان شاهان هفت اقلیم..... ۱۱۸
- * اختلاف نبوت لقمان..... ۱۱۹
- * ذکر خضر علیه السلام..... ۱۲۰
- * صدور کبائر از انبیاء جائز نیست..... ۱۲۲
- * در استمداد قبور..... ۱۲۳
- * پنج تن فاضلترین رسل اند..... ۱۲۵
- * فضل صحابه اربعه يك دیگر بدو مقام..... ۱۳۴
- * جواب شیعه و نقص و قدح بران..... ۱۳۸
- * از جهت ترس جان و خوف اعداء..... ”
- * خواستن عباس بیعت علی را برای بیعت و انکار وی..... ۱۳۹

- * ذکر عشره مبشره رضی الله عنهم..... ۱۶۱
- * ذکر اهل بدر..... ۱۶۳
- * ذکر اهل أحد..... ۱۶۴
- * در بیان اهل بیعت الرضوان..... ۱۶۴
- * فاطمه و اولاد او از همه فاضلتر اند..... ۱۶۶
- * بحث مؤمنات و غیره هیچکس بفاطمه ^{رضه} حسن ^{رضه} و حسین ^{رضه} و دیگر اهل بیت نرسد..... ۱۶۸
- * و نکف عن ذکر اصحابه الأبخیر..... ۱۶۹
- * در بیان نهایت کار معاویه و غیره..... ۱۷۱
- * ذکر یزید..... ”
- * بیان آنکه اهل قبله راتا قدر امکان بوجه قولی او کافر نباید گفت..... ۱۷۴
- * بیان کرامات اولیاً معنی ولی تفسیر ارهاص و الهام و معجزه..... ۱۷۷
- * جمله اقسام خوارق چهار است..... ۱۷۹
- * بیان مذهب باطنیه و ملاحده..... ۱۸۱
- * معنی سبک پنداشتن صغیره..... ۱۸۵
- * راست دانستن مدعی علم غیب به اتفاق کفر است..... ۱۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ○

«سخن ناشر»

الحمد لله والمنه که امروز این سعادت نصیب مامی شود که می توانیم سرمایه سعادت دوجهان و سرمه چشم حق و ایقان کتاب "تکمیل ایمان و تقویة ایمان" از تألیفات رئیس المحدثین سندالکاملین مولانا و شیخنا عبدالحق محدث دهلوی را حروف چینی کرده و با تخصیص نسخه دست نویس آن و بهمراه عنوان بندی جدید چاپ و نشر کنیم۔

مادر این چاپ شرح حال و زندگینامه جامع شیخ محدث دهلوی رابا ترتیب و جامعیتی خاص بیان و در ابتدای کتاب آورده ایم که به مشکل می توان آن را به این شکل در جای دیگر یافت که در ضمن معرفی تصنیفات و تألیفات ایشان کارنامه محدثانه و فقیهانه و چگونگی بیعت و سلوک ایشان کتاب "فوائد جامعه" است که شرح رساله "عجالة نفاعه" تالیف شاه عبدالعزیز محدث دهلوی است۔ که شارح آن برادر محترم محدث وقت مؤرخ جلیل مولانا دکتر محمد عبدالحلیم چشتی مد فیوضه جاری است، این شرح شرحی قابل قدر و با ارزش و از کارهای تحقیقی معركة الآراء برادر محترم است و ارزش آن را افرادی می دانند که این کتاب مورد مطالعه آنها قرار گرفته و از آن استفاده کرده اند۔

الحمد لله که اداره ماقبل ازین کتاب تصنیف معركة الآراء شیخ

محدث دهلوی^۲ را که فقد چند نسخه خطی آن در کتب خانه های قدیمی یافته می شود و دلدادگان راه سلوک برای یافتن آن سرگردان بودند، یعنی "زادالمتقین فی سلوک طریق الیقین" را به زبان اردو منتشر کرده است که کار ترجمه و شرح آن نیز از زحمات مولانا دکتر محمد عبدالحلیم چشتی مدظلّه العالی است۔

داستان دست یافتن کتاب "تکمیل الایمان و تقویة الایقان" از این قرار است، در یکی از روزها برای عبادت برادر معظم محدث العصر حضرت مولانا محمد عبد الرشید نعمانی مدفیوضه الجاری (ورحمه الله علیه) به خدمت گرامی ایشان حاضر شدم، بعد از احوال پرسی از یکدیگر، ایشان بادت مبارک خویش کتاب "تکمیل الایمان و تقویة الایقان" را به بنده عنایت کرده و فرمودند که این کتاب را در اولین فرصت چاپ و منتشر کن، این کتاب تصنیف شیخ محدث دهلوی و یکی از بهترین کتابها در باب عقاید است ولی در دسترس عموم قرار ندارد و مدتهاست که کمیاب و نایاب است، این ارشاد برادر معظم برای من درجه حکم و دستور را داشت زیرا تشویقات ایشان بود که باعث شده بود من این اداره و انتشارات را به نام "الرحیم اکیڈمی" تاسیس کنم که تا این لحظه باتلاشهای این اداره بیش از ۴۰ کتاب نایاب و نادر چاپ منتشر شده در اختیار اهل علم قرار گرفته است. در این تلاشها خوبیهای دنیا و آخرت پوشیده است و دراجر و ثواب آنها برادر معظم و گرامیم کاملاً شریک هستند،

ولی خواست و مشیت حق تعالی 'شانه این بود که به هنگام چاپ و نشر این کتاب برادر معظم رحلت فرموده و در عالم باقی غرق استراحت باشند و اگر زنده می بودند از نشر این کتاب بسیار خوشحال می شدند۔ **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانًا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ الرَّحِيمُ**

من بابرادر گرامیم "نورالله مرقدہ" وعده کردم که در اولین فرصت کتاب را چاپ و نشر خواهم کرد و کتاب را از ایشان گرفته و برای حروف چینی دادم۔ کار تصحیح کتاب رایکی از دوستان بسیار محترم که لائق تقدیر و تشکر بسیار است۔ لوجه الله تعالی بر عهد گرفت و حتی المقدور در تصحیح اغلاط آن تلاش کافی کردند عنوانهای جدید قائم کرده و برای حروف چینی کتاب به روش خط فارسی جدید راهنمائی و کار لازم را انجام دادند و ضمناً زندگی نامه محقق و محدث دهلوی را که اصل آن به اردو بود به فارسی برگرداندند جزا الله فاحسن الجزاء من از ته دل از ایشان متشکر و ممنون، و دعا گوی ایشان هستم الله تعالی به علم ایشان بیفزاید و در عمر ایشان برکت دهد و رزق واسع عطا فرماید و توفیق عمل صالح عنایت فرماید آمین یارب العالمین۔

علاوه ازین در پایان کتاب، رساله اعتقادنامه که به شکل منظوم و از آثار مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی[ؒ] می باشد اضافه نموده ایم تا اینکه تشنگی اهل علم بوسیله آن برطرف گردد.

و آرزوی برادرم مولانا نعمانی رحمة الله نیز بر آورده شود، ایشان

در حیات خود خیلی از این رساله تعریف می نمود و آن را سودمند قابل حفظ و جامع می دانستند -

امید داریم که خداوند متعال نشر و چاپ رساله مذکور را نیز قبول بفرماید و ذخیره آخرت قرار دهد .

کتابه :

الفقییر الی اللہ سبحانہ و تعالیٰ

دکتر محمد عبد الرحمن غضنفر غفر اللہ

له لوالدیہ و جمیع مشایخه و قرابته.

۱۲ ربیع الأول ۱۴۲۰ هـ

زندگی نامهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی

ترجمه مقاله :- مولانا محمد عبدالحلیم چشتی مدظلہ العالی

فاضل دارالعلوم دیوبند پی، ایچ، ڈی

مشرف تخصص فی الحدیث، جامعۃ العلوم الاسلامیہ بنوری تاون کراچی

معرفی اجمالی حضرت شیخ محقق

نام گرامی ایشان، عبدالحق ابوالمجدحقی، شهرت: محدث دهلوی

سلسلہ نسبشان عبارتست از: عبدالحق بن سیف الدین بن سعدالدین بن

فیروزبن موسیٰ بن معزالدین بن محمدالترك البخاری الدهلوی الحنفی.

موصوف در ماه محرم الحرام سال ۹۵۸ هجری (۱۵۵۱ میلادی) در شهر

دهلی چشم به جهان گشودند. تاریخ ولادت ایشان (شیخ الاولیاء)^(۱)

(۱) تخریج وبدست آوردن تاریخهای وفات از آیات قرآنی، احادیث مبارکه،

مقوله های گران مایه ویا از یک بیت شعرویا از یک مصرع فنی جالب ومشغله ای

دلچسپ است که اهل قلم در هر زمانه در این عرصه قلم فرسائی کرده اند، فایده

بزرگ ومهمی که از این کاربردست می آید این است که تاریخهای وفات

شخصیتهای بزرگ در غالب جملات معنا دار ومختصر محفوظ می ماند وبه خاطر

سپردن آن نیز آسان می شود، گذشته از این، طریق اوصاف ممتاز این شخصیتهای

برجسته بیان شده و در حق آنها دعا و نیک فال و توفیق و صلوات بر سر گذرد.

می باشد. پدر بزرگوار شان شیخ سیف الدین عارفی، صاحب نسبت مع الله، عالمی ماهر و مربی بلند مرتبه بودند و آرزویشان این بود که فرزند سعادت مند را بعنوان محقق نامدار و عارف بلند پایه دوران به جامع بشریت تقدیم نمایند؛ لذا تربیت ایشان را شخصاً بر عهده گرفته و کتابهای ابتدائی را خود به فرزند دلبد آموختند، و در آموختن اعمال و آورا در تزکیه و عرفان نیز در بیخ نورزیدند. در سیزده سالگی شیخ موصوف، در نحو: الارشاد؛ در منطق: شرح شمسیه؛ در عقاید: کتاب شهره آفاق علامه سعد الدین تفتازانی یعنی شرح عقاید نسفی و غیره را فرا گرفتند؛ و در ۱۵ سالگی مختصر المعانی و مطول را به پایان رسانده پس از آن کتابهای درسی دیگر را نزد شیخ محمد مقیم شاگرد امیر محمد مرتضی شریفی و اساتید دیگری، قرأت نمودند.

عمر شان متجاوز از ۲۰ سال نبود که همه کتابهای درسی را به پایان رسانده بودند. و پس از آن در مدت زمان یکسال و نیم قرآن مجید را کاملاً حفظ نمودند. در مورد نحوه تعلیم و تربیت شیخ سیف الدین ذوق فراگیری شیخ عبدالحق و شور علمی، عبادت و ریاضت، قدرت حافظه، زیرکی و کوشش مداوم و خستگی ناپذیر ایشان خوانندگان می توانند به تکمله اخبار الاخیار به سخنان خود ایشان مراجعه نمایند.

شیخ موصوف در ششم شوال سال نهصد و هشتاد و پنج (۹۸۵) هجری هنگامی که کاروان عمر منزل سی ام خود را طی کرده بود به

دست شیخ موسیٰ بن حامد حسینی اچی بیعت نموده و خرقة خلافت حاصل نمودند. شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار^(۱) با ارادت و عقیدت خاصی مرشد خود را یاد نموده و در کتاب المکاتیب و الرسائل الی ارباب الکمال و الفضائل موصوف را با کلماتی همچون "سمی کلیم الهی" و "مسمی کلیم اللّهی" یاد می نمایند.

چنانچه در رساله تنبیه اهل فکر بر عایت آداب الذکر به یکی از تألیفات ایشان حواله داده می فرمائید: "حضرت شیخی و سندی قبله گاهی سمی کلیم اللّهی قدس الله سره در کتاب اوراد خود اینچنین فرمودند" و در رساله ایراد العبارات لبیان اهل الاشارات می فرمائید: "حضرت شیخی، سیدی، سندی، قبله گاهی مسمی کلیم اللّهی"

شیخ عبدالحق رحمه الله هنگام بازگشت از حرم به دارالعلوم دهلی آمده تدریس حدیث را آغاز نمودند و اوقاتی را که از تدریس فارغ می شدند در تصنیف و تألیف ارشاد و هدایت، عبادت و ریاضت می گذراندند. و این سلسله از سال یکهزار تا سال یکهزار و پنجاه و دو هجری قمری جریان داشت و در بیست و یکم ربیع الاول سال (۱۰۵۲) هجری این آفتاب علم برای همیشه غروب نمود.

تاریخ رحلت ایشان: فخر العلماء؛ فخر العالم و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل (که در آن همزه علماء و انبیاء شمرده می شود) می باشد.

نماز جنازه موصوف به امامت فرزند شان شیخ نورالحق دهلوی خوانده شد، و در کنار حوض شمسی به خاک سپرده شد.

شیخ عبدالحق^۳ پس از خود^۳ فرزند صالح و عالم چیره دست به نامهای شیخ نورالحق مشرقی، علی محمد و محمد هاشم برجای گذاشت.

شیخ عبدالحق در سال (۹۹۵) هجری به قصد زیارت حرمین رخت سفر بستند و راهی احمدآباد شدند و در مدت اقامت خود در احمدآباد از شیخ وجیه الدین علوی گجراتی (م ۹۹۸) بعضی اعمال و اوراد طریقه قادریه رافرا گرفته در سال ۹۹۶ هجری فریضه حج را انجام دادند. و پس از ده ماه اقامت در مکه معظمه در ۲۳ ربیع الثانی سال ۹۹۷ هجری وارد مدینه شدند؛ و به گفته صاحب نزهة الخواطر تا رجب ۹۹۸ هجری در آن دیار مقدس بودند و مجدداً عازم مکه معظمه شده مدت طولانی در حرم سکونت اختیار کردند و پس از ادای دومین حج در آخرین روزهای شعبان سال ۹۹۸ هجری به طائف تشریف برده و مجدداً به مکه معظمه برگشتند و پس از اندک اقامتی در مکه در همین سال به هندوستان باز گشتند.

حدود ۳ سال حضرت شیخ در سرزمین حجاز اقامت داشتند و بیشتر اوقات خود را در خدمت شیخ عبدالوهاب متقی برهانپوری^۴ سپری نمودند، چنانچه شیخ موصوف در جواب يك سؤال علاء الدین مکی

می- نویسند: "نافی خدمته مدسینین"^(۱) "دو سال است که در خدمت شیخ متقی هستم. شیخ موصوف در درازمدت از استاد خود کمال استفاده را نمودند و شیخ متقی نیز اجازه همه مرویات خود را به ایشان عنایت فرموده خرقه خلافت زیب تنشان نمودند.

در رساله ذکر الاحوال والاقوال متنبه علی رعایه طریق الاستقامه والاعتدال^(۱) می نویسند:

"قد اجازنی سیدی الشیخ عبدالوهاب کتب القوم و طرقهم و سلاسلهم و اجازنی من اربع سلاسل القادریه و الشاذلیه و المدنیه و الجشتیه"
سرورم شیخ عبدالوهاب به من اجازه کتابهای بزرگان و طریقه ها و سلسله های ایشان را عنایت فرمودند.

همچنین اجازه چهار سلسله قادریه، شاذلیه، مدنیه و جشتیه را نیز عنایت فرمودند.

شیخ موصوف در حرم از دیگر محدثین نامور نیز اجازه روایت حدیث حاصل نمودند و در حرم نبوی صلی الله علیه و آله نیز این سلسله افاده و استفاده جریان داشت.

کلماتی که به بصیرت و کمال شیخ عبدالحق رحمه الله در علوم شریعت و طریقت اساتیدش "دانشمندان ماوراء النهر" اعتراف کرده اند.

(۱) اخبار الاخیار ص ۲۷۱

(۱) چاپ محتبای ص ۳۷۱

”هنگامی که با توجه باطنی اساتید در دوران درس بحثی میشد و از زبان این حقیر صحبت‌های مفیدتری جاری می‌گشت، اساتید مهربان می‌فرمودند: ما از تو استفاده می‌کنیم و بر شما از طرف ماهیچ گونه احسانی نیست.“
(از تکمله اخبار الاخیار - مرتب)

چنان که در بالا گذشت، اینچنین است حال محدثین نامدار سرزمین حجاز، که آنها نیز اعتراف می‌نمایند که در فهم حدیث از شیخ استفاده نموده‌اند. چنانچه در نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر (ج ۵/ص ۲۰۲) مذکور است:

” اخذ الحديث بمكة عن الشيخ عبد الوهاب ابن ولي الله المتقي والقاضي علي ابن جار الله ابن ظهير القرشي المخزومي المكي وبالمدينة المنورة عن الشيخ احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن الحزم المدني والشيخ حميد الدين ابن عبد الله السندی المهاجر واجازوه اجازة عامة واثنو عليه واطنب في مدحه القاضي علي ابن جار الله المذكور قال ”انه المفرد العلم في القطر الهندي“ وقال ”انه ممن اعلى همته في الطلب ووقفه للسعي فيما يوصل الى البلوغ الارب“ وخدم العلم الشريف وضرب فيه بالسهم الاعلى والقدح المعلى وقد شرفني بالحضور عندي برهة من الزمان في المسجد الحرام يقرأه قطعة من صحيح الامام البخارى وقطعة من الفيه الحديث للعراقي البحر الهمام فاستفدت منه اكثر مما استفاد وابدى من الابحاث ما احسن فيه واجاد قراة ظهر بها انه بالافادة احق منه بالاستفادة

وان له رسوخ قدم فی الاشتغال علی جمال الوجوه المعتاد. انتهى.

وقرأ علی الشیخ عبدالوهاب المذكور مشکوة المصابیح و اخذ آداب الذکر و اوضاعه و تقلیل الطعام و آداب الخلوۃ و لازمه و استفاد منه فوائد کثیرة و کان الشیخ یحبه و یثنی علیہ و بشره ببشارة و البسه الخرقۃ و الحکمة و کتب له اجازة مطلقة فی احکام التحکیم.

موصوف درمکه نزد شیخ عبدالوهاب بن ولی الله متقی و قاضی علی بن جارالله بن ظهیر قرشی مخزومی مکی و در مدینه منوره نزد شیخ احمد بن محمد بن محمد ابی الحرم مدنی و شیخ حمید الدین بن عبد الله سندی مهاجر حدیث قرائت نمودند و ایشان نیز اجازة تمام مرویات خود را به وی عنایت فرموده و اورا استودند و قاضی ابن جار الله مذکور خیلی مدح و وصف اورا بیان کرده می فرمایند "همانا او از نظر علمی در تمام هندوستان یکتا است" و نیز می فرمایند "او از جمله انسانها بی است که الله تعالی به آنها همتی بلند در تحصیل علم عنایت فرموده و تا رسیدن به هدف توفیق تلاش و کوشش را ارزانی نموده است" ایشان علم حدیث را خدمت نموده از آن حلقه وافر و بهره ای کامل بردند. مدتی در مسجد الحرام در حلقه درس شرکت نموده و قسمتی از صحیح بخاری و الفیه حدیث علامه عراقی را خوانده مرا مفتخر گردانیدند، چند برابر آنچه که ایشان از من استفاده کردند من از ایشان آموختم ایشان بحثهای جدید را آغاز نموده خوب وارد میدان شدند و چنان خوب خواندند که معلوم شد به

افاده بیشتر مستحقند تا به استفاده و همانا مطابق روشهای گوناگون رایج در اشتغال به علم ایشان را پایه ای بس بلند است. نامبرده کتاب مشکوٰۃ المصابیح را پیش شیخ عبد الوهاب مذکور خوانده آداب ذکر و روشهای آنرا گرفته کم خوری و آداب خلوة را نیز آموختند.

شیخ متقی نسبت به وی محبت خاصی داشتند و او را می ستودند و مرثده های فروانی میدادند، وی را خرقة خلافت پوشانید. و صلاحیت او را در فیصله امور تأیید نموده اجازه نامه ای در مورد فیصله امور مردم به ایشان ارزانی نمودند.

شاه عبدالحق و شاه ولی الله در هندوستان صاحب افتخارند بر اینکه مشایخ حرم نیز بر استفاده از ایشان در فهم معانی حدیث به خود می بالند و این امر را باسعه صدر اعتراف می نمایند.

سلسله سند حضرت شیخ محقق^۲

حافظ سید عبدالرحی کتانی، در فہرس الفہارس^(۱) بہ حوالہ کتاب الفیۃ السند حافظ سید مرتضیٰ بلگرامی نقل می کنند کہ شیخ عبدالحق دہلوی از شیخ علی متقی و حافظ ابن حجر مکی ہیتمی و علی قاری بدون واسطہ روایت می نمایند .

کلمات موصوف عبارتند: یروی المترجم عامۃ عن نورالدین عبدالوہاب المتقی القادری الحسینی وغیرہ الراوی عن العلامة المحدث الصالح ابن الحسن علی بن حسام الدین المتقی المعروف بابن الہندی المتوفی ۹۷۷ھج تقریباً (والصحيح ۹۷۵ھج) مبوب الجامعین الصغير والكبير بل ذکر الحافظ مرتضیٰ فی الفیہ السندلہ ان المترجم یروی عن المتقی مباشرة و کذا عن ابن حجر الہیتمی وعن علی القاری وناہیک بهولاء الثلاثة .

وللمترجم ثبت حافل فی مشایخہ و اسانیدہ عنہم .

شیخ عبدالحق عموماً از شیخ نورالدین عبدالوہاب متقی قادری حسینی وغیرہ روایت می کنند و ایشان نیز از علامہ محدث صالح شیخ ابو الحسن علی بن حسام الدین متقی مشہور بہ ابن ہندی متوفی سال ۹۷۷ھجری تقریباً (صحيح ۹۷۵ھج) کہ شاگرد ترتیب ذہندہ جامع صغیر و کبیر است

روایت می کنند. علاوه بر این حافظ سید مرتضی زبیدی در کتاب الفیه السند خود می نویسد که شیخ عبدالحق از شیخ علی متقی[ؒ] و حافظ بن حجر هیتمی[ؒ] و ملا علی قاری[ؒ] بدون واسطه روایت می کنند و روایت ایشان از ارباب ثلاثه برایتان کافی است. شیخ موصوف در مورد سیرت مشایخ خود بیان اسانید شان يك ثبت جامع (فهرست شیوخ) ترتیب داده اند. حافظ سید مرتضی بلگرامی[ؒ] در تاج العروس از میان شیوخ حضرت محقق نام شیخ علی متقی[ؒ] را یاد آوردن شده اند و لنی یاد روایت از حافظ ابن حجر هیتمی[ؒ] و محدثین همطراز ایشان را به میان آورده اند و می نویسد:

”وفد الی انحرمین فاخذ عن الشهاب احمد ابن حجر المکی وطبقته کالشیخ عبدالوهاب المتقی[ؒ] وملا علی القاری[ؒ] وغیرهما“

موصوف رهسپار حرمین شریفین شده و علم حدیث را از شهاب الدین[ؒ] و ملا علی قاری[ؒ] و غیره فرا گرفته اند.

البته در فراگیری حدیث بلا واسطه از شیخ علی متقی[ؒ] و ملا علی قاری[ؒ] و دیگر افراد ظاهراً اشکال وارد میشود زیرا شیخ علی متقی[ؒ] در سال ۹۷۵ هج و شیخ ابن حجر مکی[ؒ] در سال ۹۷۴ هج دارفانی را وداع گفته اند و شیخ عبدالحق در سال ۹۹۶ هج یعنی ۲۱ سال پس از وفات شیخ شهاب الدین[ؒ] و ۲۰ سال پس از وفات ابن حجر وارد مکه معظمه

شده اند. و اگر سید مرتضیٰ بلگرامی[ؒ] بجای کلمه مباشره برای اثبات روایت از کلمه مکاتبت یا اجازه نامه استفاده می کردند کلامشان خالی از اشکال می شد، و اثبات روایت مباشره (رو برو) نیاز به تحقیق دارد، البته می توان به صحت آن و همچنین ثبوت روایت از ملا علی قاری[ؒ] از ثبت (فهرست شیوخ) حضرت محدث حکم نمود.

شیخ عبدالحق[ؒ] از شیوخ متعددی از اجازه روایت داشته اند، البته در روایت حدیث سلسله سند شیخ عبد الوهاب متقی[ؒ] را برگزیده اند.

حافظ سید عبدالحی کتانی[ؒ] در ذیل زندگی نامه شیخ عبد الرحمن عیدروس[ؒ] فایده مذکور را یاد آور شده اند، چنانچه در فهرس الفهارس^(۱) چنین آمده است:

”قال الشيخ عبدالحق الدهلوی المترجم اوصانی سیدی عبد الوهاب المتقی[ؒ] بانه ینبغی للمحدث ان یختار لنفسه من الاسانید التي حصلت له من مشائخه لسند واحد یحفظه لیتصل به الی سید المرسلین و تعدد برکتہ علی حامله فی الدنیا و الآخرة فاقتصرت لوصیة شیخی سناً من طریق البخاری و آخر لمسلم و اکتفیت بهما ففیہما البرکة فقلت قال العبد الضعیف حدثنا شیخنا الولی المتقی[ؒ] عبد الوهاب الحنفی قال حدثنا شیخنا علی بن الحسام الدین المتقی[ؒ] قال حدثنا ابو الحسن البکری[ؒ] قال حدثنا زین الدین زکریا الانصاری[ؒ] عن

ابن حجر و حدثنا الشيخ عبدالوهاب المتقی[ؒ] قال حدثنا المسند علی بن احمد الحناتی الازهری الشافعی[ؒ] حدثنا شیخ الاسلام الجلال السیوطی[ؒ] حدثنا الشهاب ابن حجر[ؒ]

شیخ عبدالحق دهلوی[ؒ] می فرماید: مرشدم شیخ عبدالوهاب متقی[ؒ] مرا وصیت نمودند که محدث می بایستی از میان سلسله سندهای که از شیوخ خود دارد یکی را انتخاب نموده و آنرا حفظ نماید تا اینکه سلسله سندش به جناب رسالت مآب^{صلی الله علیه و آله} متصل باشد و دارنده سند از برکات آن در دنیا و آخرت بهره مند گردد. لذا بنا بر وصیت شیخ یک سند بخاری و یک سند مسلم برای خود انتخاب نموده. بر آن دو اکتفا نمودم زیرا در آن دو برکت می بینم. بنده نا توان میگویم که: برای ما حدیث بیان نمودند شیخ ما پیشوای بزرگ عبدالوهاب حنفی[ؒ] و فرمودند که برای ما حدیث بیان نمودند شیخ ماعلی بن حسان الدین متقی و فرمودند که حدیث بیان نمودند برای ما زین الدین زکریا انصاری[ؒ] که از روایت کنندگان این حجر عسقلانی[ؒ] می باشند (و سلسله سند شان مشهور است) و سند دوم این است که برای ما حدیث بیان نمودند شیخ عبدالوهاب متقی[ؒ] و فرمودند که برای ما علی بن احمد حناتی حدیث بیان نموده فرمودند که برای ما شیخ الاسلام جلال الدین سیوطی[ؒ] از شهاب الدین بن حجر[ؒ] حدیث بیان نموده اند. (و سلسله سند شان بنا بر شهرت نیازی به یادآوری ندارد) البته قابل ذکر است که حافظ جلال الدین

سیوطی[ؒ] بنا بر اجازه عمومی از حافظ بن حجر[ؒ] روایت می کنند و افتخار زانوی تلمذ زدن پیش حافظ ابن حجر عسقلانی[ؒ] را ندارند.

شیخ عبدالحق پس از ۹۴ سال زندگی که قسمت عمده ای از آن را صرف درس و تدریس نموده و هزاران نفر را فیض رسانده بودند دار فانی را وداع گفتند.

البته از میان عرب و عجم شاگردان مشهور ایشان که سلسله سندشان تا امروز وجود دارد به قرار ذیل اند:

۱- شیخ ابورضابن اسماعیل دهلوی (متوفی ۱۰۶۳ هج) نوۀ حضرت شیخ رحمه الله

۲- شیخ حیدر بن فیروز کشمیری (متوفی ۱۰۵۷ هج)

۳- شیخ ابواحمد سلیمان کردی گجراتی

۴- شیخ شاکر محمد بن وجیه الدین حنفی دهلوی (متوفی ۱۰۶۳ هج)

۵- عنایت الله بن الهداد صدیقی بلگرامی

۶- نورالحق مشرقی (متوفی ۱۰۷۴ هج)

در میان عربها سلسله اسناد از شیخ محمد حسین خافی نقشبندی

صاحب کتاب الطريقة المحمدیه فی بیان الطريقة النقشبندیه و امثال وی

ادامه یافته است چنانچه حافظ سید عبدالحی کتانی در فهرس الفهارس

والاثبات می نویسد.

”والخافی هذا هو تلميذ الشيخ عبدالحق الدهلوی والراوی عنه وقد وقفت علی اجازة الشيخ عبدالحق له بخطه الشريف وادرکه الشيخ حسن العجمی واخذ عنه ومن طریق العجمی عنه نروى مؤلفاته ومؤلفات الشيخ عبدالحق ومروياته ولولا هذا الشيخ الخافی وروايته عن الدهلوی عامة لما كنا اتصلنا بالشيخ علی المتقی لرواية كنز العمال وغيره وهذه فائدة نفيسة قل من يعلمها“

”خافی شاگرد شیخ عبدالحق دهلوی است وعموماً از ایشان روایت می کند و من بر اجازة شیخ عبدالحق که به خط زیبای خود نوشته اند دسترسی پیدا کردم و شیخ حسن عجمی شیخ خافی را در یافته و از ایشان علم حدیث فدا گرفته اند و ما نیز از سند عجمی تألیفات و تصنیفات شیخ عبدالحق دهلوی را روایت می کنیم. و اگر همین شیخ خافی و روایت عامه وی از شیخ دهلوی در میان نمی بود سلسله سند مابه شیخ علی متقی که به کنز العمال و غیره متصل و مسلسل است نمی رسید، و این فایده ایست گران بها البته انگشت شمارند افرادی که به آن آگاه باشند.“

نام شیخ طیب بن معین عمری محجاز طریقت شیخ عبدالحق در کتابها مشاهده میشود، البته نامبرده در سال ۱۰۴۳ هج (زمانی که شیخ در حیات بودند) دارفانی را وداع گفتند.

آیا مذهب حنفی بر خلاف حدیث است؟

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی^۱ در جواب این امر که دارو مدار مذهب حنفی بیشتر بر دلایل عقلی است و با دلایل نقلی رابطه عمیقی ندارد در المنهج القویم فی شرح الصراط المستقیم^(۱) می نویسد:

”در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام شافعی موافق احادیث است و سلوک طریقه اقتداء و اتباع در مذهب ایشان بیشتر است و مذهب امام ابوحنیفه مبتنی بر رأی و اجتهاد است و مخالف احادیث، این سخن غلط محض و جهل صریح است سبب وقوع درین ورطه آن بود که بعضی محدثین که در مذهب امام شافعی بودند در کتابهایی که تصنیف کردند چنانچه مصابیح و مشکوٰۃ و مانند آن دلائل مذهب خود را تتبع و تفحص نموده جمع کردند. و در احادیث مذهب حنفی براه طعن و جرح رفتند و اینها بی گوشه تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشه تعصبی نباشند عفا الله عنهم .

نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور است باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد.

فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول و منقول است و مانا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمه آن امام بود که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبائع عامه خلق که مجهولند بر تطابق

(۱) افضل المطابع کلکتہ ۱۲۵۲ھ صفر ۲۸ تا ۳۰

معقول و منقول و تأیید نقل به عقل اقتضای دلیل معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیة طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الاصل تمسک و استدلال اوبه کتاب و سنت و اقوال سلف بود خود چه صورت دارد که بی رجوع به کتاب و سنت و اجماع تمسک به قیاس کند و حال آنکه شرط عمل به آن عدم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلایل عقلیه ایشان در حقیقت برای تأیید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی به موافقت وی مرقیاس را و لابد از احادیث آنچه موافق به قیاس بود ارجح است چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته، نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متأخر برخلاف زمان سابق است چه می تواند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول در رواة که واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول الله ﷺ پس از آن از جهت رواة دیگر که بعد از آن آمدند ضعیفی پیدا شد.

پس از حکم متأخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی در زمان امام ابوحنیفه رحمه الله مثلاً و این نکته ظاهر است و از کلامی که بعضی محققین ذکر کرده اند که حکم به تواتر و شهرت و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است و الا بسا احادیثی که در آن وقت از آحاد بوده و بعد از آن بوجود کثرت طرق بروج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد از آن پیدا شده بمرتبه شهرت رسیده باشد، استیناسی به این معنی توان یافت.

مدارج حدیث

شیخ عبدالحق محدث دهلوی باعتبار مدارج حدیث در چندین مورد شاهکارهای تحقیقی انجام داده اند، چنانکه در المنهج القویم فی شرح الصراط المستقیم می فرماید: "این ترتیب که محدثین در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قراردادند تحکم است و جائز نیست دروی تقلید زیرا که اصحیت نیست مگر از جهت اشمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده اند آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم باصحیت آنچه در کتابین ست عین تحکم و مکابره بود و شك و نیست که بحکم بخاری و مسلم با اجتماع راوی معین آن شرط را جزم و قطع نمی توان کرد مطابقت این حکم مرواقع را جائز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان محل منع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از عوائل جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد علماء و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است شرطی را و الگاء کرده است آنرا دیگری بسنده باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگر که نیست دروی

آن شروط در معاوضه آنچه مشتمل است بر آن شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرده او را دیگری، نعم ساکن و مطمئن می گردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختبار و امتحان نکرده است امر راوی را به نفس خود به تقلید و آنچه قرار داده اند و مجتمع شده اند بر آن اکثر اما امر مجتهد و آنکه اخبار و امتحان راوی از پس خود تواند کرد راجع است برای اجتهاد نفس خودش پس جائز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارضه کند مافی الکتابین یا راجع آید بر آن انتهى“

”حاصل این سخن آن است که اعتمادی بر تصحیح و تنقید ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهور اند جائز نباشد و التزام ایشان به حکم این جماعت تحکم و مکابره است و این کلام در مقام معارضه فقهاست با محدثین قرارداد و محدثین همان است که اولاً مذکور شد ولیکن فقها در آن مجال مقال وسیع است به این وجه که مذکور شد و این سخن نافع و مفید است.“

و جلد ترمی نویسد :

”احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم ایشان استیعاب نکرده اند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی از ایشان بعد احاطه و استیعاب (۱)“

(۱) المنهج القويم فی شرح الصراط المستقیم صفحه ۱۸

آشنای با چند اثر شیخ محدث قدس سره

شیخ عبدالحق رحمه الله در هریک از موضوعهای تفسیر، تجوید، حدیث فقه، تصوف، تاریخ و سیرت کتابها و رساله های فراوانی از خود برجای نهاده اند ولی از میان همه آثار ایشان لمعات التنقیح بعنوان شاهکاری علمی شناخته میشود. این کتاب که به زبان عربی نگاشته شده است شرحی جامع و محققانه بر کتاب مشکوٰۃ المصابیح است.

حضرت شیخ هنگام نوشتن اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوٰۃ به بسیاری از نکته های علمی و مطالب مهم که ذهن افراد کم سواد از در-کشان قاصر بوده و عبور سطحی از این مباحث و عدم کشف نقاب از این نکته های علمی مترادف با کتمان علم از اهل آن و سبب محرومی از سعادت خدمت حدیث بود بر خورد نمودند لذا بر آن شدند تا که شرحی جامع به زبان عربی بر کتاب مذکور نوشته اهل علم را بهره مند سازند؛ و چنین نیز کردند و شرح مذکور را دو یا سه سال قبل از شرح فارسی به پایة تکمیل رسانیدند، چنانچه در آغاز اشعة اللمعات می نویسند:

”چون توفیق و تأیید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت دین علم شریف در مقام استقامت بنشانند خواست که کتاب مشکوٰۃ المصابیح را که در این روزگار بسمت تداول و اشتهار موسوم است شرح کند و از

فوائد آنچه که در کتب قوم دیده و از مشائخ وقت شنیده یا بخاطر فاتروی رسیده بطالبان برساند بعضی از اجله اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند که اگر شرح آن به زبان فارسی واقع شود هر آئینه نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کرد در آن در اثنای مطالعه آن سخنانی روی نمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان نیز گنجایش ندید پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسی و عربی معاً تسوید می یافت آخر چنان گشت که عربی چون است تازی پیشتر رفت و تمام شد و فارسی در نیمه راه ماند چون به امرار نظر ثانی بران مقید شد تبیض نمود و زمانی مدید بر آن گذشت و مسوده فارسی حکم نسیاً نسیاً گرفت باز امر شد که فارسی نیز تمام گردد و از سواد به بیاض رسد و بر روی کار آید بحکم المامور معذور آنقدر که تسوید یافته بود به بیاض آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد. شیخ عبدالحق در لمعات التنقیح توضیح کلمات حدیث و تشریح مطالب و معانی آنرا بصورت محققانه انجام داده اند و بحثهای لغوی نحوی و فقهی را بامتانت خاصی تقدیم نموده حق توجیه و تطبیق احادیث را بجا آورده اند و ضمن تطبیق فقه حنفی با حدیث به نحو مطلوب بر نکته های حدیث نیز گوشزد نهاده اند و در تحقیق مسائل دامن انصاف را از دست نداده و از دایره اعتدال قدم بیرون ننهادند و این شرح می تواند بعنوان شاهدی آشکار بر جمع میان رشته های علمی

متعدد دقت نظر اصابت فکر پختگی و مهارت حضرت شیخ در فن حدیث استدلال نمود.

با وجود اینکه حجم این شرح از حجم مرقاة المفاتیح شرح مشکوٰۃ المصابیح کمتر است ولی از نظر فائده و حسن انتخاب بر شرح مذکور ارجحیت دارد و اگر چه ملا علی قاری رحمه الله نسبت به شیخ عبدالحق هنگام نوشتن شرح مذکور کتاب های فراوانی در دسترس داشته اند ولی حسن انتخاب و سلیقه شیخ در نوشتن شرح به مراتب برتر است.

با وجود اینکه بر شرح مذکور شرح مشکوٰۃ اطلاق میگردد ولی فی الجملة از شرح های صحاح سته بی نیاز نموده است اما چونکه زبان عربی هرگز در هندوستان رائج نبوده و زبان فارسی تا مدتی به عنوان زبان مادری مردم آن سامان بوده است اشعة اللمعات نسبت به این شرح شهرت بیشتری یافته. و عبارتهای ذیل منعکس کننده جایگاه شرح فوق در نظر شیخ می باشد:

” لمعات التنقیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح “ وهو اجل واعظم واطول واکبر هذه التصنیفات وقد جاء بتوفیق الله و تأییده کتاباً حافلاً شاملاً مفیداً نافعا فی شرح الاحادیث النبویه علی مصدرها الصلوة و التحیة مشتملة علی تحقیقات مفیده و تدقیقات بدیعة و فوائد شریفة و نکات لطیفه. ^(۱)“

(۱) تألیف قلب الالئف بکتابه فهرست التالیف طبع دکن صفحه ۳۰

”لمعات التنیح شرح مشکوٰۃ المصابیح بهترین، بزرگترین و طولانی ترین اثر است که بتوفیق و تأیید ایزدی به رشته تحریر درآمده است کتابی جامع، فراگیر، مفید و سودمند در شرح احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والتحیه که دربرگیرنده تحقیقات سودمند، بحثهای نادر، فائده های گرانبها و نکته های لطیف است از آنجائیکه صاحب نظران علم حدیث هرگز از این کتاب بی نیاز نبوده اند می توان به اهمیت آن پی بود چنانچه مولانا احمد علی محدث سهارنپوری (متوفی ۱۲۹۳ هج) در نوشتن حاشیه مشکوٰۃ المصابیح، جامع ترمذی و صحیح بخاری از آن کاملاً بهره جسته اند. جلد اول لمعات التنیح پیش دو ستم شمس الدین: فروشنده کتابهای نایاب از نظر گذشته است. و نصف اول آن در کتابخانه شخصی مولانا محمد هاشم جان مجددی در تئندوسائین دادسندها از نظر گذشته است. شیخ عبدالحق اگر کتاب دیگری نمی نوشتند همین کتاب برای شهرت و مقبولیت ایشان کافی بود، این کارنامه عظیم الشان موصوف دارای چنان جایگاهی است که هئدوسیتان هراندازه به آن فخر کند بجاست. بدون شك مجلس دایرة المعاف العثمانیه حیدرآباد دکن با انتشار بسیاری از کتابهای حدیث بردنیای علم و دانش احسان بزرگی نموده است. ولی جای بسی تعجب است که دریست کتبی که در آینده انتشار می یابند حتی نام این کتاب یافته نمی شود؛ و انتشار این کتاب خدمت بزرگی برای علم شمرده می شود.

اشعة اللمعات :

اشعة اللمعات فی شرح مشکوٰۃ شرح فارسی مشکوٰۃ است که از میان تألیفات شیخ عبدالحق مقبولیت بیشتری دارد.

نگارش این شرح در سال ۱۰۱۹ هج هنگامی که شیخ شصت ساله بودند آغاز شد و در سال ۱۰۲۵ هج، به پایان رسید تاریخ مذکور مربوط به آغاز و اتمام کتاب است و مدت مجموعی تألیف کتاب نیست.

زیرا موصوف در این عرصه دراز بسیاری از کتب و رسائل دیگر را به رشته تحریر در آورده اند. لذا در تکمیل این شرح بیش از دو یا سه سال وقت صرف نشده است چنانچه از یک مکتوب شیخ چنین برمی آید:

”آغاز تسوید این شرح که مسمی است با شعة اللمعات فی شرح مشکوٰۃ در اواسط ایام تشریح سنة تسع عشر و الف بود و اتمام در شرح ربیع الآخر سنة الف خمس و عشرين اتفاق افتاد و نه که این مدت تمام مصروف و مضمول باین شرح بود، شرح دیگر عربی که مسمی به لمعات التنقیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح که متقارب و متقارن بود باین شرح در تألیف نیز اتمام یافت و سبقت نمود و کتب و رسائل دیگر نیز وجود آمد تقریباً ثلث این زمان بلکه کمتر از آن مصروف به این بود باقی بباقی و التوفیق من الله الباقی الوافی: و اتمام هر دو در بلده دهلی که وطن الیف این ضعیف است در خانقاه قادریه که جاروب کشی و چراغ افروزی آن حواله این فقیر است ابتداء و انتهاء عمر در یک مکان و مقعد بود. شده کانه تمت فی

مجلس واحد متعدد بیان شکر نعمت حق است بر این ضعیف حقیر و لله
الحمد علی التوفیق واستغفر الله التقصیر وانا الفقیر الحقیر عبد الحق بن سیف
الدین الدهلوی و طناً و البخاری اصلاً و الترمذی نسباً و الحنفی مذهباً
و الصوفی مشرباً و القا دری اراده و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین^(۱)

بدون شك لمعان التنقیح از نظر بحثهای علمی و تحقیقهای فکری
بر اشعه اللمعات فوقیت دارد ولی این شرح از نظر ترتیب و تدوین برتر و در
اختصار و جامعیت کم نظیر است. موصوف در این کتاب با اصطلاح
"فقیر میگوید" توجیههای بسیار مفیدی برای احادیث بیان نموده
اند. بر متن حدیث چنان شرحی عام فهم و دلنشین بیان نموده اند که
هر کسی میتواند آنرا به آسانی فهمیده و از آن استفاده نماید بهترین مزیت
کتاب استفاده یکنواخت اساتید طلاب و عوام است و بنا بر مفید بودن در
نظر اهل علم از جایگاه ویژه ای برخوردار است. و بنا بر جایگاه این
کتاب شیخ در تالیف قلب الالیف می نویسند:

"اشعة اللمعات فی شرح المشکوة" شرح فارسی مشکوة است که در
قدر و مرتبه تلو شرح عربی است و در تنقیح و تهذیب و ضبط و ربط راجح
و فائق و در حجم و ضخامت زیاده از آن نیز به تأیید و نصرت الهی سبحانه
شرحی نفیس، لطیف، مهذب، مرغوب و مقبول آمده"

مفتی غلام سرور لاهوری در خزینة الاصفیا^(۱) می نویسند:

(۱) چاپ نول کشور کان پور ۱۹۱۴ء جلد ۱ صفحه ۱۶۴

(۲) انحاف النبلاء المتیقنی صفحه ۱۹

”شرح مشکوة عربی و فارسی از عمده تصانیف وی است که بسیار مقبول و مشهور است و اکثر مواضع مشکله و محال را ترجمه آسان و سهل تر نوشته“

نواب صدیق حسن خان قنوجی در اتحاف النبلاء المتقین^(۱) می نویسد:
 ”اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوة در سهولت تناول و شرح غریب و ضبط مشکل و ذکر مسائل فقه حنفی بی نظیر است و مزید شهرت و قبول وی مستغنی از بیان است“ مولانا عبد الحی لکهنوی رحمه الله در عوارف المعارف فی انواع العلوم و المعارف^(۲) عبارت نواب صدیق حسن خان رابه عربی بر گر دانده اند.

واقعیت اینکه شیخ عبدالحق بانوشتن شرح فارسی مشکوة المصابیح ضمن تعلیم اسلوب فهم حدیث ذوق پیدا نموده اند و بدون شك قبل از ایشان بسیاری از علمای هندوستان شرحهایی به زبان فارسی بر مشکوة نوشته اند ولی هیچ يك از این شرحها به اندازة اشعة اللمعات مقبول عام و خاص واقع نشده اند. و دلیل بر صحت امر اینکه کتاب مذکور برای اولین بار در سال ۱۲۵۱ (هج) در کلکته حروف چینی و در چهار جلد ضخیم انتشار یافت و مجدداً در سال ۱۲۷۷ (هج) تا ۱۲۷۹ (هج) تجدید چاپ شد، باز هم از چاپخانه نول کشور لکهنو تا سال ۱۲۵۵ (هج)

(۱۹۲۴ء) هشت مرتبه به چاپ رسید ه است و امروز هم مردم در جستجویش هستند ولی به آسانی دستیاب نیست.

(۱) اتحاف النبلاء المتقین صفحه ۱۹

(۲) چاپ دمشق ۱۹۵۸ء صفحه ۱۹

طریق الافادۃ فی شرح سفر السعاده

سفر السعاده فی ذکر تاریخ الرسول قبل نزول الوحی وبعده که بنام صراط مستقیم شهرت دارد، اثر علامه مجدالدین فیروز آبادی (م ۸۱۷ هج) می باشد که مجموعه ای مختصر و مفید از احادیث در مورد معمولات، و عادات اعمال و اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله است علامه فیروز آبادی طبیعتاً به اعتبار مسلک ظاهری بودند چنانچه در اکثر مواضع کتاب خود از بیان احادیثی که عمل مجتهدین امت بر آن بوده اجتناب نموده و بیشتر آندسته احادیث را ذکر کرده اند که عمل مجتهدین امت بر آن نبوده است لذا در چنین وضعی اثر مطالعه این کتاب بر ذهن خواننده خود هویدا است علاوه بر این در آخر کتاب یک باب بعنوان احادیث موضوعه اضافه نموده همچون این جوزی و بسیاری دیگر از محدثین تندرو احادیث صحیح را موضوع قرار داده اند که احتمال تشویش اذهان عمومی قوی بود. این علل و عوامل انگیزه نوشتن شرحی را برای شیخ بوجود آوردند؛ موصوف بانگارش شرحی مبسوط به زبان فارسی تمام شبه های مصنف را برطرف نمودند و در حقیقت مقدمه محققانه و جامعی که به ابتدای کتاب افزودند به منزله روح کتاب است و این مقدمه متشکل از دو باب است که در باب اول ضمن بیان اصطلاحات حدیث و بیوگرافی صاحبان صحاح سته اصول تحقیق

و نقد و حقیقت اعتراضات وارد شده بر مذهب حنفی را بیان نموده اصول تطبیق را نیز یاد آور شده اند در باب دوم احوال ائمه مجتهدین را درج نموده اند .

شیخ موصوف بانوشتن این شرح ثابت نموده اند که مسلک ائمه مجتهدین برخلاف احادیث نیست و متهم نمودن مسلک حنفی به دور بودن از احادیث تهمتیه نا بجاست . این کتاب در سال ۱۰۱۶ هج هنگامی که شیخ ۵۸ سال سن داشتند به پایه تکمیل رسید چنانچه در آخر کتاب می فرماید :

” تم تسوید هذا الكتاب بين الصلوتين من يوم الاثنين الرابع والعشرين من شهر جمادى الاولى سنة ست عشر و الف و الحمد لله “
 ” الحمد لله ، این کتاب روز دوشنبه ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۰۶۱ هج در بین نماز عصر و مغرب به پایان رسید . “

از مطالعه کتاب معلوم میشود که هنگام تألیف ، ذخیره اندکی از کتب نزد شیخ وجود داشته است و به همین علت همه معلوماتی که مربوط به يك موضوع هستند یکجا ذکر شده . کلماتی را که خودشان در تألیف قلب الالیف در مورد این شرح نوشته اند قابل توجه است چنانچه مینویسد : ” کتابی آمد حافل ، شامل ، نافع ، جامع طریقه فقه و حدیث “

این کتاب نیز بر تبصره علمی شیخ عبدالحق گواهی عادل است .

از آنجائیکه سفر السعاده دونام داشت شرحش نیز به دونام "طریق الافاده فی شرح سفر السعاده" و "الطریق القویم فی شرح الصراط المستقیم" مسمی گشت. این شرح برای اولین بار در پاریس از تصحیح علمای آن عصر توسط افضل المطابع کلکته در سال ۱۲۵۲ هجری حر و فچینی و در هفتصد و بیست صفحه منتشر گردید.

و اهمیت تصحیح و چاپ آن از کلمات خاتمه الطبع که به قرار زیر است معلوم میشود:

"اما بعد پوشیده نماند که کتاب مستطاب شرح سفر السعاده که تألیف افضل الفضلاء اکمل العلماء قدوة المحققین سلاله المحدثین صاحب تصانیف مشهوره مالک فضایل مآثوره و حیدالدهر فرید العصر الفارق بین الباطل و الحق مولانا شاه عبدالحق دهلوی قدس الله سره العزیز است، احقر العباد بنده هیچ مدان ننگ خلق و بنی آدم محمد عالم لکهنوی، آنرا بمعاونت و تصحیح امام افضل همام اکمل واقف اسرار احادیث و آیات و کاشف استار محملات و متشابهات العلامه الامجد الشهیر الحافظ الجامع مولانا احمد کبیر، و عالم منطبق عمده المحققین و فاضل تحریر المدققین الماهر البناء المولوی قدرت الله و عالم الورع جید و فاضل اجل امجد النبیہ الاوحد المولوی عجب احمد و فاضل جهیدا المعی و عالم نبیل لوذی البهی القاری القاضی عبدالباری و فاضل ادیب و عالم

واريب صاحب التقوى والصلاح عبدالفتاح وفقه امثل ومحدث اكمل
صاحب الورع والارشاد المفتى محمد مراد وعالم باعمل مصدر مكارم
لم يزل المجلى فى ميادين المعانى المولى افضل على لكهنوى ومنشى
بى نظير صاحب قصائد دلپذير اعجاز رقم عطارد قلم المتحلى من الذين
المنشى امداد حسين بريلوى وعالم فطين ومنشى ذهين العالم الفائق
المولوى محمد صادق وفريد زمان وحيد اوان ذى الفضل البجلي
المولوى يوسف عالم ذهين وفاضل فطين الاورع الفهيم المولوى
عبدالرحيم اسلام آبادى، اللهم ايد المعاونين فى الدارين واحفظهم عن
آفات الزمان فى الملونين بحرمه نبى الثقلين واله واصحابه المقبولين فى
الكونين در كل كته بمطبع مسمى بافضل المطابع نهار الجمعة التاسع
والعشرين من شهر شعبان المعظم عام اثنين وخمسين بعد المأتين
والالف من الاعوام الهجرية القدسية على صاحبها الف الف صلوة وتحيه
بطلع در آوردم“

قطعات تاریخ طبع کتاب هذا

نشانی امداد حسین بریلوی کہ از حرف اول ہر مصرع برمی آید

ز عادات نبوی علیہ السلام کتابیست سفر السعاده بنام
چو بود آن زبس مجمل و مختصر بدند عاجز از فهم آن خاص و عام
امام زمان عبد حق دهلوی مشرح نمودش بعد اہتمام
زہی شرح سفر السعاده بگفت مقصر ز وصفش ملائک تمام
چنان حل معنی ہر عقدہ کرد کہ بی وقت آید بفہم عوام
چہ گویم چہامو شکافی نمود ز حق باد رحمت بروحش دوام
ز سہو نویسندگان آن کتاب چنان شد غلط کوفتاد از مرام
ملائک شیم مولوی اعلمش چو دید اینچنین مسخ و بی انتظام
رساندہ بہم نسخہ های صحیح نمودہ بتصحیح آن التزام
بہ تأیید علام و فہام دہر فقیہ و محدث فصیح الکلام
معلی لقب حافظ احمد کبیر کہ علم و عمل شد بر و اختتام
بہ پیرایہ صحتش جلوہ داد بر آورد اغلاط آنرا تمام
نمودہ ہمیش طبع آن نیک مرد خدا یا بما ناد فیضش مدام
چو امداد تاریخ طبعش بحست ز روی ہمہ مصرع آمد تمام

۱۷۵۷ھ ہجری

پس از آن سہ مرتبہ از چاپخانہ نول کشور لکھنوا انتشار یافتہ است ابتدا در سال ۱۸۷۱ء بار دوم در سال ۱۸۸۵ء و برای سومین بار در سال ۱۹۰۳ء بہ چاپ رسیدہ است و اکنون نیز کمیاب شدہ و نیاز بہ تجدید چاپ دارد.

فتح المنان فی تأیید مذهب النعمان

این کتاب نیز در زبان عربی تألیفی معركة الآراء از شیخ عبدالحق است که در آن همچون مشکوٰۃ احادیث را به ترتیب ابواب فقهی جمع آوری نموده اند و در تحقیق مسائل محل استدلال هریک از ائمه اربعه را نشاندهی و بر ماخذ و منشأ هر کدام نقدی روشن نموده اند و در پایان مأخذ و جوه ترجیح امام ابوحنیفه رحمه الله را به تفصیل بیان نموده اند. از این کتاب میتوان به بصیرت فقهی و وسعت نظر شیخ بر احادیث پی برد و نسخه خطی آن در کتابخانه سرور مان مولانا محمد هاشم جان صاحب مجددی ثنؤ سائین داد یافته میشود، لازم است که این کارنامه مهم شیخ به چاپ برسد.

و برای تصانیف شیخ ملاحظه شود به :

۱- تألیف قلب الالیف بکتابه فهرست التوالیف چاپ حیدرآباد دکن.

۲- نزهة الخواطر جلد ۵ ص ۲۰۹

و برای بررسی احوال زندگی به کتب ذیل مراجعه شود:

۱- (تکمله) اخبار الاخیار

۲- تذکره مصنفین دهلی، طبع حیدرآباد دکن ص ۲۲ و ۲۳

۳- تزک جها نگیری طبع نولکشورج ص ۲ و ۲۸۵

۴- سبحة المرجان فی آثار هندوستان چاپ بمبئی ۱۳۰۳ هج ص ۵۲

- ۵۔ مآثر الکرام، چاپ مفید آگرہ ۱۹۱۰ء
- ۶۔ تاج العروس، مادہ دل
- ۷۔ اتحاف النبلاء المتقین باحیاء آثار الفقہاء المحدثین، چاپ نظامی
 ۱۲۸۸ھ
- ۸۔ الحطہ ذکر الصّحاح الستہ چاپ نظامی کانپور
- ۹۔ تقصار جیود الاصرار من تذکار جنود الابرار۔ چاپ بہوپال ۱۲۹۸ھ
 ص ۱۱۲
- ۱۰۔ ابجد العلوم، چاپ صدیقی بہوپال ۱۲۹۶ھ ج ۳ ص ۹۰۰
- ۱۱۔ مرآة الحقائق از برکت علی چاپ عزیز رامپور ۱۳۲۲ھ
- ۱۲۔ خزینة الاصفیاء از مفتی غلام سرور لاہوری چاپ نولکشور
 ۱۹۱۴ء ج ۱ ص ۱۲۴ تا ۱۶۵
- ۱۳۔ نزہة الخواطر ج ۵ ص ۲۰۱ تا ۲۱۰
- ۱۴۔ فہرس الفہارس والاثبات ج ۲ ص ۱۲۵ تا ۱۲۷
- ۱۵۔ تذکرہ شیخ عبدالحق از سید احمد قادری، آزاد پریس پٹنہ
 ۱۴۷ھ
- ۱۶۔ حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی از خلیق احمد نظامی چاپ
 دہلی ۱۹۵۲ء

شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره در نظر مشایخ

کوششهای بیدریغ شیخ عبدالحق دهلوی^{رحمته} در ترویج حدیث در هندوستان نقش بسزایی داشته است، و در این راستا شرف و فضیلتی را که به خود اختصاص داده اند شریک و سهم ایشان نیست.

شیخ عبدالحق رحمه الله در کثرت تصانیف یکتا بودند و تصنیفات ایشان بنا بر فوائد خود در حیات ایشان نظر عموم را به خود جلب نمود، چنانچه در تذکره مصنفین صفحه ۲۴ می نویسد:

”و گفت قلم من می دانم که بعد از امیر خسرو رحمه الله علیه درین شهر و دیار آنچه از تو در کثرت تصنیف وجود داشته ریافته از دیگری نشده فرق همین است که تصنیفات حضرت امیر در شعر است و تألیفات تو در شرع اگر طبائع اهل علم به اشعار مولع و مشغوف است اما اهل خواص اهل دین بخلاف آن موصوف است و شکر دیگر آنکه سخنان ترگوارائی هست و کلمات ترا حلاوتی بخشیده اند که در درون اهل قبول جای می کند و بکام ارباب ذوق شیرین می آید و برهان باطن برین بشارت نیست که از زبان بعضی ناظران عالم غیب که خوانندگان صحیفه لاریب اندیافته و نشان ظاهر آنکه خواطر خواص ازان راضی و ایدی عوام به نوشتن آن متقاضی است بر هر تقدیر آنچه از غیب است بی عیب است هر چه تازه است لذیذ است بیار آنچه میدانی و توکل علی الله الذی نزل

الكتاب وهو يتولّ الصالحين.“

شارح بخاری سید غلام علی بلگرامی (م ۱۲۰ھج) در سبحة
المرجان فی آثار هندوستان می نویسد:

”نشر العلوم لاسیما الحدیث الشریف بحیث لم یتیسر مثله لاحد من
العلماء السابقین واللاحقین فی دیار الهند.“

نامبرده در نشر علوم و خصوصاً حدیث شریف چنان خدمت نمودند که
برای هیچ يك از متقدمین و متأخرین دیار هند چنان خدمتی میسر نشده
است.“

و در همین صفحه می نویسد: ”مولانا الشیخ عبدالحق الدهلوی هو
المتضلع من الکمال الصوری والمعنوی والعاشق الصادق من عشاق
الجمال النبوی رزق من الشهرة قسطاً جزیلاً واثبت المورخون ذکره
اجمالاً ذکره اجمالاً وتفصیلاً“^(۲)

ترجمه: مولانا شیخ عبدالحق دهلوی به کمالات ظاهری و باطنی
آراسته و عاشق راستینی از عاشقان جمال نبوی می باشد، حظ وافر
از شهرت و قبولیت را به خود اختصاص داده است و تاریخ نگاران یاد
او را به اجمال و تفصیل نوشته اند.“

میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان باز هم می نویسد:
”وصنف فی العلوم خصوصاً فی الحدیث کتباً معتبره اعتنی بها علماء“

الزمان وجعلوها دستور العملهم..“

ترجمہ: نامبرده در همه علوم کتابهای تصنیف نموده اند و خصوصاً در حدیث چنان کتابهای معتبری نگاشته اند که علمای عصر به آنها توجه نموده و آنها را دستور العمل خویش قرار داده اند.“

نواب صدیق حسن قنوجی (م: ۱۳۰۷ھ) در الحطه فی ذکر الصحاح السنه^(۱) می نویسد: ”اعلم ان الهند لم یکن بها علم الحدیث منذ فتحها اهل الاسلام بل کان غریباً کالکبریت الاحمر و عدیماً کعنقاء مغرب فی الخبر حتی من اللہ تعالیٰ علی الهند با فاضة هذا العلم علی بعض علمائها کالشیخ عبدالحق بن سیف الدین ترک الدهلوی المتوفی سنة اثنتین وخمسين والف و امثالهم و هو اول من جاء به فی هذا الاقلیم و افاضه علی سکانه فی احسن تقویم۔ ومن سن سنة حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها کما اتفق علیه اهل الملة و تحدیث هؤلاء اهل الصلاح.“

ترجمہ: بدانکه از زمان فتح هندوستان توسط مسلمانان در این سرزمین نه تنها اثری از علم حدیث نبود بلکه این علم همچون کبریت قرمز اجنبی و طبق ضرب المثل همچون عنقای مغرب زمین نایاب بود تا اینکه اللہ تعالیٰ بردیاری هندی منت نهاد به با بخشش این علم به علمای همچون شیخ عبدالحق بن سیف الدین ترک دهلوی متوفای سال ۱۰۵۲ھ و امثال ایشان این فیض را عام نمودند، و شیخ عبدالحق اولین کسی هستند که

(۱) چاپ نظامی کان پور ۱۲۸۳ھ هجری صفحه ۷۰

علم فوق رابه این اقلیم آورده بابهترین روش آنرا بر ساکنانش جاری نمودند و هر که روش نیکوی بنیان گذارد برایش پاداش آن و پاداش عمل کننده بر آن است چنانکه محدثین و اهل تصوف را بر این امر اتفاق نظر است.

البته این نوشته نواب صدیق حسن خان (۱۳۰۷ هج) که قبل از ایشان اهل هند با علم حدیث نا آشنا بودند برخلاف حقایق است. باز هم نواب صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء المتقین بمآثر فقهاء المحدثین^(۱) می نویسد: توالیف ایشان در هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده“ و در تقصیر وجود الاحرار من تذکار جنود الابرار^(۲) می نویسد: حق این ست که شیخ عبدالحق رحمه الله تعالی در ترجمه عربی بفارسی یکی از افراد این امت است مثل او درین کار و بار خصوصاً درین روزگار احدی معلوم نیست.

والله یختص بر حمته من یشاء“

بر مزار شیخ موصوف نیز زاهدان خشک را دلپیستگی و اطمینان نصیب میشود چنانچه نواب صدیق حسن خان می نویسد:

”کاتب حروف به زیارت مرقد شریف مکرر فیضیاب شده و کشتی عجیب و دلپیستگی غریب در آن مقام یافته. (اتحاف النبلاء المتقین صفحه ۳۰۴)

(۱) چاپ نظامی کان پور ۱۲۸۸ هجری صفحه ۳۰۴

(۲) چاپ بهوپال ۱۲۹۸ هجری ۱۱۲

و نیز در صفحه ۱۱۲ تقصار جیود الاحرار می نویسند:

”بنده عاجز در دهلی بر تربت شریف اورسیده نمی تواند گفتن که کدام روح و ریحان بر کاتش مشاهده نموده رحمه الله تعالی رحمه الله“
 اگرچه نواب صدیق حسن خان قنوجی در الرحیق المختوم من تراجم ائمة العلوم تذکره شیخ موصوف را با کلمات بالای میر غلام علی آزاد آغاز می کند ولی بنا بر تنگ نظری و عدم معرفت فقه حدیث این کلمات را افزوده اند:

”لم یکن یعرف الحدیث علی وجهه بل علی وجهة

لا جازه والاستجازه:

ترجمه: نامبرده با علم حدیث طبق فن آن آشنا نبودند بلکه شناخت

ایشان طبق اجازه و طلب اجازه بود.“

مولانا حکیم سید عبدالحی لکهنوی در عوارف المعارف فی انواع العلوم و المعارف^(۱) می نویسند: ”ثم جاء الله سبحانه بالشيخ عبدالحق بن سيف الدين البخاري الدهلوي المتوفى سنة ١٠٥٢ هـ وهو اول من افاضه على سكان الهند وتصدى الدرس والافادة بدار الملك دهلي، قصر همته على ذلك وصنّف وخرّج ونشر هذا العلم على ساق الجد، فنفع الله به وبعلمه كثيراً من عباده المومنين.“

پس الله تعالی شیخ عبدالحق بن سیف الدین بخاری دهلوی متوفای

(۱) چاپ دمشق ۱۳۷۷ هجری صفحه ۱۳۷

۱۰۵۲ هجری را آوردند و او اولین محدثی هستند که به کوشش و تلاش ایشان فیضان آن بر اهل هند عام گشت و در دار الخلافه دهلی برمسند تدریس نشسته خود را برای این خدمت وقف نمودند، کتابها نوشتند، احادیث تخریج نمودند و باتلاشهای بی دریغ این علم را منتشر نمودند، اللہ تعالیٰ بسیاری از مؤمنان را توسط خود ایشان و توسط علومشان بهره مند ساختند.

مولانا سید عبدالحی لکهنوی می نویسد:

الشیخ الامام العالم العلامة المحدث الفقیه شیخ الاسلام واعلم العلماء الاعلام وحامل رایة العلم والعمل فی المشائخ الکرام، الشیخ عبدالحق بن سیف الدین ابن سعد اللہ البخاری الدهلوی المحدث المشهور راول من نشر علم الحدیث بارض الهند تعنیفاً وتدریسا،

شیخ، امام، عالم، علامه محدث، فقیه شیخ الاسلام، در میان علمای نامور دانا ترین، علمبردار علم و عمل در میان مشایخ کرام، شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعد اللہ بخاری دهلوی محدث مشهور، اولین کسی هستند که علم حدیث را با تزیین و تدریس در سرزمین هند منتشر ساختند^(۱) و در جای دیگر چنین می فرماید: "وكلها مقبولة عند العلماء محبوبة اليهم يتنافسون فيها وهي حقيقة بذلك وفي عباراته قوة وفصاحة وسلاسة تعشقها الاسماع وتلتذ بها القلوب.

(۱) نزهة الخواطر جلد ۵ صفحه ۲۰۱

ترجمه: همه کتابهای نامبرده نزد علماء مقبولند و چنان محبوبیتی دارند که در یادگیری آنها باهمدیگر مسابقه می گذارند این کتابها نیز شایسته این امر است که گوش فریفته آن و دل شیفته آن میشود (۱).

شیخ عبدالحق در تجوید، قراءت، تفسیر، حدیث، فقه، تصوف تاریخ، سیرت، شعر، ادب و همه فنون یدطولای داشتند و همه سیرت نگاران بر تبحر علمی، جامعیت، وسعت نظر، و کمال ایشان اتفاق نظر دارند.

ملا عبد القادر بدایونی متوفای ۱۰۰۴ هجری در منتخب التواریخ چنین می نویسد: "شیخ عبدالحق دهلوی تخلص می کند که مجموعه کمالات و منیع فضائل است و جمیع علوم عقلی و نقلی را درس میگوید و در تصوف رتبه بلند دارد... فقیر نیز بتقریب ایشان شرف خدمتش را در یافته پیوسته از فوائد صحبتش محظوظ بودم." سلطان نورالدین محمد جهانگیر (متوفای ۱۰۳۶ هجری) در سال ۱۰۲۸ هجری با شیخ عبدالحق ملاقات نموده و در مورد ایشان در تریک جهانگیر (۲) می نویسد: "شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است بر احوال مشائخ هند بنظر درآمده خیلی زحمت کشیده مدتهاست که در گوشه دهلی بوضع توکل و تجرید بسر می برد مرد گرمی است صحبتش بی ذوق نیست بانواع مرام دلنوازی کرده رخصت نمودم."

(۱) نزهة الخواطر جلد ۷ صفحه ۲۸۵

(۲) چاپ نولکشور جلد ۲ صفحه ۲۸۵

مورخ عبدالحمید لاهوری (متوفای ۱۰۶۵ هج) می نویسد: "شیخ
 عبدالحق دهلوی مردی است فاضل محقق زاهد و صوفی مشرب، جمال
 حالش بزبور فضائل صوری و معنوی آراسته و کسوت خلقتش از
 کمالات و هبّی و کسبّی پیراسته فهم دقیقه یابش کاشف علوم دین
 و فطرت کامل نصایبش واقف اسرار غیبی است. اصل شیخ ماوراء
 النهر است و بخدمت شیوخ و افاضل حرمین شریفین نیز رسیده کتب
 حدیث را نزد محدثین آن اماکن بسند رسانیده و در اکثر فنون از عربیت
 فقه و حدیث و تفسیر و تصوف و تاریخ و سیر ماهر است سن عمرش
 او اواخر سال دهم جلوس همایون و سنه هزار و چهل و هفت هجری است
 به نود رسیده مع هذا در حواس ظاهر و باطنش خللی و فتوری راه نیافته
 و التزام عبارت و آورد و ذکر و تلاوت و تعلیم و تصحیح کتب بر نهج ایام
 جوانی است" (۱)

شیخ عبدالحق در فنون و فقه حدیث از مهارت و بصیرت غیر مترقبه ای
 برخوردار بودند. بنابراین داشتن مسند وقت در اصطلاح محدثین به کنیت
 محدث دهلوی شهرت داشتند، حافظ سید مرتضی بلغرامی ثم زبیدی (م
 سن ۱۲۰۵ هج) ایشان را نه تنها در محدثین بلکه در لیست کبار محدثین
 قرار داده و چنین نوشته اند:

"ومن المتأخرین الإمام المحدث ابو محمد عبدالحق بن سیف الدین

البخارى الدهلوى من كبار ائمة الحديث شرح المشكوة عربى وفارسى ومدارج النبوة فارسى وتراجم فيه المواهب اللدنية واخبار الاخير وغيرهما.

ترجمه: درمیان متأخرین امام محدث ابو محمد عبدالحق بن سیف الدین بخاری دهلوی از کبار ائمه حدیث شمرده میشوند، ایشان شرحی به زبان عربی و فارسى بر مشكوة به رشته تحریر در آورده اند.

مدارج النبوه شرح المواهب اللدنيه اخبار الاخير وغيره از جمله تألیفات ایشان هستند^(۱). "شاه عبدالعزيز محدث دهلوی نامبرده رادزرمره محققینی که بر روش فضل الله تورپشتی، قاضی عیاض و دیگر ائمه حدیث گامزن هستند قراردادده اند؛ و در فتاواى عزیزیه می نویسند:

"از ائمه فن شریف حدیث مثل تورپشتی و قاضی عیاض متبعیها کالشیخ المحقق عبدالحق الدهلوی وغيرهم^(۲)

حافظ الحدیث، نامور عصر حاضر، سید عبدالحی کتانی شیخ موصوف را در زمره مشاهیر حفاظ حدیث شمرده اند، موصوف در فهرس الفهارس والاثبات ومعجم المعاجم والمشیخات والمسلسلات^(۳)، سیرت ایشان را با این کلمات آغاز می کنند.

(۱) تاج العروس ماده د، ه، ل

(۲) فتاواى عزیزیه چاپ کجتابی دهلی ۱۳۱۱ هجرى جلد ۱ صفحه ۶

(۳) چاپ فارس ۳۴۶ هجرى جلد ۲ صفحه ۱۲۵

“محدث الهند العلامة ، المسند ، صاحب المؤلفات العدة“

مفتی غلام سرور لاهوری در خزینة الاصفیاء ^(۱) می نویسند:

مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی... از فحول علماء و عزیز فضلاء بود و بوقت خود در علم و عمل و ریاضت ثانی نداشت... در شریعت و طریقت و حقیقت مقتدای وقت شد، علی الخصوص در علم حدیث و تفسیر باقصی الغایات تکمیل بهم رسانیده بود... چون در زمان جهانگیر پادشاه قبولیت تمام داشت اکثر حاجات فقرا و مساکین بعرض می رساند و در دفع زندقه و الحاد بسیار می کوشید.

مولانا شرف علی تهانوی در الافاضات الیومیة من الافادات القومیة می فرمانید:

بعض اولیاء اللہ چنین بوده اند که در حالت خواب یا غیبت روز مره شرف حضور در دربار نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} رداشته اند.

به چنین بزرگانی حضوری گفته میشود. شیخ عبدالحق محدث

دهلوی نیز ازین سرمایه برخوردار بودند و حضوری بودند ^(۲)

تمت زندگی نامه مصنف

(۱) طبع نولکشور جلد ۱ صفحه ۱۶۴

(۲) اشرف المطابع تهانه بهون [۱۹۴۱ء] جلد ۷ صفحه ۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وامام
المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه وآبائه اجمعين .

امابعد - می گوید فقیر حقیراضعف عبادالله القوی الباری عبدالحق
بن سیف الدین الترك الدهلوی البخاری که این رساله ایست مسنی به
تکمیل ایمان وتقویة الايقان در بیان عقائد اسلام وقواعد ملت برطریق
سنیة اهل سنت وجماعت مشتملبرفوائد شریفه ومعانی لطیفه وتوضیح
کلام تبیین مرام به بیانی که اگر خداخواهد در دلها کارگر آید ودر بواطن
نوریقین بیفزاید نوشتم آنرا برای هر مومن طالب وطالب صادق واقتصار
کردم دروی بر اثبات مذهب حق و بیان قول صحیح وتعرض نکردم
بذکر مذاهب زایغه و ایراد اقوال باطله ونرفتم به راه بحث وجدال وطریق
قیل وقال وتجرید کردم ازوی کل کلامیه وتدقیفات فلسفیه تا طالب را
بهر ورطه حیرت وتذبذب نیفگند واز حصول مقصد ووصول مطلب

باز ندارد - (إِنَّهُ وَلِيَ التَّوْفِيقِ وَيَدِهِ اذِمَّةُ التَّحْقِيقِ)

حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ ثَابِتَةٌ مدار جمیع عقائد و احکام است که هر چیز حقیقی
ست در نفسی الامر که باقطع نظر از علم واعتقاد مردم ثابت وواقع است
ومجرد وهم وخیال نیست وتابع علم واعتقاد دانه یعنی آبست آتش
در نفس الامر و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلا آب اعتقاد کنیم آب بود

و آب را گر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است گرم اعتقاد کنیم گرم ست این فرقه را که این چنین اعتقاد کنند سوفسطای گویند و این سخن به حکم عقل و شرع یاوه و باطل است هیچ عاقل نه گوید که حقیقت آب و آتش مجرد وهم و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمعی دیگر از ایشان در هر چیزی شك کنند که هست یا نیست، تا آنکه در شك نیز شك دارند این نیز مکابره و نامعقول است و بایشان به بحث و مناظره بس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که یاید شان سوخت اگر به حقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر سوختند و دم نزدند فهو المراد.

وَالْعَالَمُ حَادِثٌ، هر چه ماسوای ذات حق و صفات اوست حادث

است یعنی اعدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله صلی الله علیه و آله (كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ) خدا بود و نبود باوی چیزی و بدلیل

آنکه عالم متغیر محل حوادث و هر چه این چنین باشد و آن ذات و صفات حق است که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تَعَالَى شَأْنُهُ وَعَظَمَ بُرْهَانُهُ .

وَهُوَ قَابِلٌ لِلْفَنَاءِ و عالم بعد از وجودش فانی و هالك شدنی است

(قَالَ اللَّهُ تَعَالَى) (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) پس ملائکه بهشت و دوزخ

و امثال آنکه خبر برد و ام آنها دریافته است نیز فانی شوند اگر چه مقدار

لمحه باشد بعد از آن باقی مانند و فنان شوند .

وَلَهُ صَانِعٌ وَمِعَالَمٌ رَّا پروردگار است که از عدم بوجه جودش آورده زیرا که چون عالم حادث است و معنی حادث آنکه نبود بعد از آن شد و هرچه این چنین بود او را کسی باید که از نابود بپود آورد چه اگر از خود بودی همیشه بودی و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد.

قَدِيمٌ پروردگار عالم قدیم باید اگر قدیم نبود حادث بود از جمله عالم بوده پروردگار عالم.

وَأَجِبُ الْوَجُودِ یعنی وجودی وی از ذات وی بوده از غیر و الا محتاج بغیر بود و هرچه چنین بود خدائی را نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است یعنی خود بخود موجود شدن است و البته باید که متتهای سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از خود باشد و الا همچنین تابی نهایت رود و این معقول نباشد.

وَاحِدٌ (إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ الْوَاحِدِ) در حقیقت ایجاد عالم و انتظام وی جز به یک صانع و یک حاکم راست نیاید.

حَيِّ عَالِمٌ قَادِرٌ مُرِيدٌ پروردگار عالم زنده است و داناتو انا و مختار، هرچه کند به اراده و اختیار کند نه به جبر و اضطرار، زیرا که پیدایش این چنین علمی عجیب و غریب متقن و محکم بی این صفات نیاید و صورت نه بند و از مرده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات در مخلوقات وی پیدا است اگر در وی نباشد از کجا پیدا شد.

(مُتَكَلِّمٌ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) گویاست و شنودا و بینا است چه گنگ کور و ناقص بود و ناقص خدائی رانشاید و قرآن مجید بدان ناطق است و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهی را، بقیاس عقل درنتوان یافت و الا آنکه حق سبحانه و تعالی نمونه از آن صفات در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات و تعالی بوجهی از وجوه پی بردامابه حقیقت صفات آدمی بر صفات وی نماند.

صِفَاتُهُ قَدْ يَمَّةٌ بَاقِيَةٌ و صفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه زات وی.

وَلَا يَقُومُ بِذَاتِهِ حَدِيثٌ ذات پاك خداوند تعالی محل حوادث نبود و هرچه از کمالات حقیقیه او است درازل ثابت چه محل حوادث حادث بود قدیم محل حوادث نگردد.

وَلَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا جَوْهَرٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا مُصَوِّرٍ وَلَا مُرَكَّبٍ وَلَا مَعْلُودٍ وَلَا مَحْدُودٍ وَلَا فِي جِهَةٍ وَلَا فِي مَكَانٍ وَلَا زَمَانٍ.

و پرور دگار عالم جسم نیست و جوهر نیست یعنی عرض نیست یعنی از جنس صفاتی که تن دارد و مثل سیاهی و سفیدی و مصور نیست که او را صورتی و شکل باشد مرکب نیست که پاره بهم پیوسته باشد معدود نیست که او را توان شمرد محدود نیست که حدی و نهایی داشته باشد و در جهت نیست یعنی بالا و پایان و پس و پیش و چپ و راست

ودرجای نیست ودر زمانی نه چه اینها همه از صفات عالم است وپروردگار عالم بر صفات عالم نبود و مراد بآنکه در زمان نیست ، آنست که زمان شامل و محیط او نیست و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زمان نبودوی بود و حالانیز که زمان هست وی موجود ست پس وی در زمان نیست بازمان است

(لَامِثَلٌ وَلَا شَبَهَ وَلَا نِدْوًا لَا ظَهِيرَ وَلَا مُعِينَ) ویراجلّ جلاله در ذات و صفات مانندای نیست و نه ضد و نه ند که بر مخالف او رود و ضد مخالف شی را گویند که از غیر جنس او باشد، و ند مخالف که از جنس شی باشد و نه ظهیر و معین که مدد گاروی بود.

وَلَا يَتَّخِذُ بَغِيرِهِ وَلَا يَجِلُّ فِيهِ پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود و در غیر خود در نیاید چه یکی شدن در چیز محالست و دوئی بایکی منافات دارد در آمد غیر ، از لقات اجسام است مثل آب در گل ، آتش در سنگ ، روشائی در خانه و شخص در سرای ، اینجامذهب حلول و اتحاد باطل گردد.

مُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مُنْزَعٌ عَنِ سِمَاتِ النُّقْصِ وَالزَّوَالِ

حاصل جمله سخن این ست که هر چه از جنس بقا و کمال است او را ثابت است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزّه ، جلّ جلال و تعالی شانّه و هُوَ مَرِيٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: اعتقاد باید کرد که خدای تعالی روز قیامت خود در ابه بندگان مؤمن بنماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه و آله:

(أَنْكُمْ سَتَرُونَ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرُونَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ) میفرماید که

زود باشد که به بینید پروردگار خود را روز قیامت، بی شک و شبه چنانچه می بینید ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت به رویت است نه مرئی بمرئی در دیداروی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود بصراقوت دهند آنچه امروز بدیده دل بینند فردابه چشم سر نگرند.

بالجمله امروز او را بی کیف میدانند فرداش بی کیف به بینند و عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر میشود و آنچه غیب است شهادت گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود و کیفیت آن راجز خدا کس نداند.

در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل را در تمام عمرش یکبار بیش نبود جن رانیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی^۷ در سائل خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تنقیص کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی ازائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابوحنیفه^۸ و جماعتی ازائمه برانند که ایشان را ثواب نبود و در بهشت در آیند غایت کار و نهایت جزای ایشان آن

بود که از آتش دوزخ نجات باشد و با وجود آن فضل خدا و اسع است
تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت فائز گرداند اگر چه هر روز و هر
جمعه نبود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند
حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا که ایام بارعام
تجلی نام باشد دیدار بود، نه چنانکه خواص مؤمنان راصبح و شام ،
و عموم ایشان را و در روزهای جمعه ، چنانچه احادیث درین معنی ورود
یافته است این حاصل کلام سیوطی^۱ است.

گفتم من بتوفیق خدا که نساء در عموم مؤمنین داخل اند چنانکه
ملائکه و جن پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این
بشارت مخصوص آدمیان باشند جن و ملائکه را نبود.

اگر دلیلی برین بگذرد فلا مخدور فیه ولیکن اخراج جائز نباشد چگونگی
تجویز توان کرد که فاطمه^{رض} زهر خدیجه الکبری^{رض} و عایشه صدیقہ^{رض} و دیگر
نساء اهل بیت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} و مریم^{رض} و آسیه^{رض} که سیدات نساء عالم اند و
کاملتر و عارف تر اند از بسیار مردان، ازید دار حق تعالی^۱ ممنوع محجوب
باشند یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه ایشان را
از عموم مومنات که در احیاء توقیت ایشان با عیاد واقع شده است
مخصوص و مستثنی دارند صورت دارد و چنانکه سیوطی خود نیز بدان ا
اشاره کرده است و آنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخن

ضعیف است چه آنجاخیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا در دو صیغه
ضعیف جمع مذکر در پاره المؤمنین (وانکم سترون و بکم) به طریق
تغلیب شائع است والله اعلم.

و نیز سیوطی^۲ گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد
از دخول بهشت است و الا در موقف مخصوص بکسی نبود بلکه کافران
را و منافقان را نیز بود ولیکن بصفه قهر و جلال کفار بعد از آن محجوب
شوند تا حسرت و عذاب زیاده شود و الله اعلم.

و در روایت وی سبخانه در منام نیز خلافت و صحیح جواز اوست
و از سلف نقل آن بسیار آمده، از امام احمد^۳ منقول است که گفته رب
العزت را در خواب دیدم و پرسیدم که یارب افضل عبادت و اقرب طریق
بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید، و از امام اعظم نقل است، که
صدبار رب العزت را بخواب دید و ابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوة
علمای تعبیر خواب است می گوید که هر که پروردگارتعالی
را در خواب دیده بهشت در اید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این
در حقیقت مشاهده قلبی است نه رویت بصری و اگر بیصرینند مثالی
از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل
دیگر است و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال
مساوات در جمیع صفات شرط نیست، مثلاً عقل می آرند بمناسبت آنکه

چنانکه ، محسوسات منکشف بنور آفتاب انکشاف معقولات بعقل بود این مقدار مناسبت در مثال بودن کفایت کند چنانکه بادشاه راتمیل بآفتاب کنند وزیر را بامه کنند اگر یکی آفتاب و را بخواب بیند تعبیرش آن بود که بادشاه او را یابد اگر ماه را بیند تعبیرش دریافت وزیر بادشاه و حق سبحان و تعالی فرموده (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ) و وی تعالی منزّه است که مصباح و زجاجه مشکوه و شجره و زیت مثل وی بود و قرآن را حبل المتین تمثیل کرده و شك نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از دست و عالم مثال است و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز هم برین طریق بود تمام این کلام از بعضی رسائل امام حجة الاسلام باید طلبید و الله الموفق

و در جواز رویت وی سبحانه و تعالی در دنیا به بصر در پیداری دو قول است او استاد ابوالقاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز و مکان اوست ولیکن عدم وقوع و تحقیق آن مرغیر آنحضرت^ص را در شب معراج متفق علیه است، او اجماع محدیثین و فقهاء و متکلمین و مشائخ طریقت است که و اولیاء را حاصل نیست. در تعرف می گوید هیچ یکی از مشائخ را ندانیم. که ادعای ان کرده باشد و از هیچ یکی حکایت آن بصحت نرسیده مگر طائفه مجاهیل که ایشان را کسی نشناسد مشائخ اتفاق دارند به بطلان؟ مدعی آن و تکذیب وی

گفت اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است و هر که این دعوی کند به حقیقت خدارانه شناخته باشد علاؤالدین قونوی در شرح تعرف می گوید که اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الهی بچشم مرغیر آنحضرت صلی الله علیه و آله غیر مسلم است و اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید که هر که گوید من خدار در دنیا عیانامی بینم و بمشافهه باوی کلام می کنم کافر گردد و در عقیده منظومه میگوید .

بیت

و من قال فی الدنیا براه بعینه فذ لك زندیق طغی و تمردا
 و حائف كتب الله و الرسل كلها وزاغ عن الشرع الشریف و ابعدا
 و ذلك ممن قال فيه الهنا یری وجهه يوم القيامة اسودا
 نسأل لله العافية و لاجول و لاقوة الا بالله العلی العظیم.

خَالِقُ لِجَمْعِ الْأَشْيَاءِ پیدا کننده همه چیزها اوست تعالی و تقدس از
 آسمان و زمین و آسمانیان و زمینیان و ذات فعل ایشان همه بخلق خلق
 و قدرت اوست .

وَمَدَبِرُهَا وَمُقَدِّرُهَا تدبیر کننده تمام امور، تقدیر کننده جمیع اشیاء
 اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور و اتقان در ایجاد آنها

و تقدیر ایجاد اشیاء بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شرو نفع و ضرر و حسن و قبح همه بقضاء و قدرت اوست.

عَالِمٌ بِجَمِيعِ الْمَعْلُومَاتِ دانا است بهمه معلومات جزوی و کلی و هیچ ذره از ذرات از علم وی بیرون نیست و نرود و از وی غایب نبود. و هو بکل شیء علیم لایحییب علیه شیء هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانه واجب و لازم نبود از لطف و قهر و ثواب و عقاب.

بیت

کرد گادر آن کند که خود خواهد حکم بر کردگار نتوان کرد
 ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل او، وی سبحانه در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم هیچ کس را برری حقی و استحقاقی نیست الا آنکه وی خیر داده است که مطیعان را ثواب دهم و عاصیان را عقاب کنم، اینچنین خواهد بود که وی گفته است ولیکن بروی واجب نیست و اگر فرصاً خلاف آن کند دیگری را مجال نی که گوید چرا چنین کردی.

وَلَا غَرَضَ لِفِعْلِهِ کارها را پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود بتکمیل نفسی و با وجود آن در هر کاری او را حکمتهاست که دیگری را به حقیقت دریافت آن راه نبود و فوائد او در حکمت راجع بخلق است

اورا بدان احتیاج نه و وجود و عدم خلق منافع و مصالح ایشان نسبت بذات قرب تعالیٰ یکسان است ولیکن وی بمقتضای جود حقیقی و ارادت خودمی کنند هرچه میخواهد و حال آنکه رعایت حکمت مصلحت نیز بر وی لازم و واجب نیست جلّ جلاله عظیم سلطانه.

وَلَا حَاكِمَ سِوَاهُ حَكْمٌ ، حکم اوست و بحکم او فعل واجب و حرام و حسن و قبیح و سبب ثواب و عقاب گردد و فعل حسن آنکه وی تعالیٰ بدان امر کرده و قبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن و قبیح راجع بامر و نهی شارع باشد عقل را درینجادخلی نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب و این فعل قبیح موجب عقاب.

پس شاهی جبل یعنی آنکه بوی دعوت شرع نرسیده و در کوهستان پیداشده و هما نجا از عالم رفته و بامر دم اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضی از مشایخ که گویند این قدر معرفت که عالم را صانع است و صنایع عالم یکی است و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف نبود و عقل نظر بتغییر عالم و انتظام وی حکم بدان کند و هم بحکم عقل واجب گردد و نص قرآن مجید که فرموده است (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا) حجت فرقه اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم هیچکس را تا آنکه اول پیغمبری بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکنند و بگفته وی نروند

و مخالف و رزند مستحق عذاب گردند و قول بانکه مراد بر رسول درین
 جا عقل است از هذیان است و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از محققین
 حنفیه است گفته که مختار مذهب او گشت ابوالبشر بزودی نیز بران است
 و از امام ابوحنیفه نیز روایت کرده اند .

فَالْحَسَنُ مَا حَسَنَهُ الشَّرْعُ وَالْقَبِيحُ مَا قَبِيحَهُ الشَّرْعُ پس لازم آید
 که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع به آن امر کرده و فعل قبیح
 و کار بدهمان است که شرع از آن نهی فرموده و فعل در ذات خود نه
 حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بان معنی که سبب ثواب و عقاب
 آخرت گردد این را بعقل در نتوان یافت و الا تعلق مدح و ذم بفعل چنانکه
 عدل و ظلم بودن وی صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت
 آن بعقل سخن نیست .

وَلِلَّهِ مَلَائِكَةٌ و اعتقاد باید کرد که خدای تعالی رافرشتگانند،
 و فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند برآیند
 و حقیقت شان همان ارواح مجرد است و بدان نسبت بایشان حکم لباس
 دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکورت و انوثة و فرشتگان بر آسمانند
 و بر زمین و باهر جزوی از اجزای عالم فرشته موکل است که مربی و مدبر
 و حافظ اوست خصوصاً بآدمی زاد چندین فرشته موکل اند، و بعضی
 یکتابت اعمال و بعضی بجهت محافظت وی از شیاطین جن و انس و در

عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث آمده است که خلق همه ده جزواند نه جزو از آن ملائکه و یک جزو باقی خلائق الحدیث (ذَوَاجِنِحَةٍ مَثْنِي وَثُلُثَ وَرَبَاعٍ) در قرآن مجید فرشتگان رابازوهائات ثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد از آن مفوض بعلم وی تعالی شانه باید داشت یا تاویل بقوای ملکی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی ست والله اعلم -

همانا که مراد بعد مذکور تعدادست نه حصر، در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب معراج جبرائیل^ع را بششصد جناح دید -

(مِنْهُمْ جِبْرَائِيلُ) و از جمله فرشتگان چهار فرشته مقرب تراند که عظام امور عالم و دعائم مهام ملك ملكوت بایشان مفوض است يك جنبرائیل که القای علوم و تبلیغ وحی بانبیاء علیهم السلام مفوض بدوست (وَمِيكَائِيلُ) که تعیین ارزاق مخلوقات مقادیر آن بدست اوست

(اسیرافیل) که نفخ صور برای بعث و نشود متعلق باوست (وَعِزْرَائِيلُ) که برقبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آنند که جبرائیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدی است که مسافت میان نرمة گوش و سردوش ایشان هفتصد ساله راهست کذا جاء فی

الحديث -

(وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ مَّقَامٌ مَّعْلُومٌ) وهر یکی ازین فرشتگان را بدرگه خداوندی جائی متعین و در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی ازان نکنند و هر کمالی که لائق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت به فعل نبود چه شوق بر امر مفقود و غیر حاصل بود و این معنی آنرا که گویند که در ملائکه عشق نبوده آنکه محبت مولی و معرفت مبدع نباشد.

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) صفت فرشتگان این است که به فرمانی پروردگار تعالی نکند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نروند و هر چه فرماید همان کنند و ابلیس که بی فرمانی کرده در حقیقت از ملائکه نبود جنی بود در اطاعت و عبادت بصفه ملائکه برآمده بود و یکی از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد نزد بعضی ملائکه و جن در حلقه و حقیقت قریب یکدیگر اند چنانکه نار نوری دارد و دخانی اگر د خانش بدررود همان نور ماند و الله اعلم -

(وَلَهُ كُتُبٌ أَنْزَلَهَا عَلَى رُسُلِهِ) حق سبحانه و تعالی را کتابهاست که بر بعضی پیغمبران فرستاده دیگر آن را بمتابعت آن فرموده مجموعه عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب اعظم و اشهر است -

(مِنْهَا التَّوْرَةُ) یکی زان کتابهای آسمانی توریت است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند -

وَالزُّبُورُ دیگر زبور است که برداؤد علیه السلام نزول یافته

وَالْإِنْجِيلُ انجیل که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر مملو و مشحون الهی و بیان احکام شرعی اند بذکر احوال و صفات محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب و امت خاصه وی و خلاصه اوقات مجالس انبیای سابق صلوة الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقریب و توسل می کردند بجناب کبریاء عزآسمه -

وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وزبده و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن

مجید و فرقان عظیم است که بر سید رسل و خاتم الانبیاء علیه من الصلوة افضلها و التّحیات اکملها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاصه اوست که در کتب دیگر نبود است اگرچه توریت بضحامت و عظمت بحدی بود که حفظ آن اعجاز داشت و جز پیغمبر ان رامیسر نبود ولیکن قرآن مجید باوجود ایجاز و اختصار اعظم و اکمل تمامه کتب است (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند اگرچه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیاء (لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ) و باوجود آن (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)

وَأَسْمَاءَهُ تَوْفِيقِيَّةٌ نامهای خداوند عز شانه توفیقی است یعنی موقوف برسمع و نقل از شرع و او اجز بنامی که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از پیش خود بروی تعالی بنامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروی تعالی و هر چند که در معنی یکی بود بآن نام که در شرع آمده است مثلاً اوراشافی گویند نه طیب و جواد خوانند نه سخی و عالم گویند نه عاقل، باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف؛ چه تسمیه تصرف است که جزوی را در سد و سخن در آن اسما است که مأخوذند از صفات و فعال و الا در اسمای اعلام که در هر لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بزبان کافر ان است نباید خواند که در آنجا بیم کفر بودنیز باید دانست که اسمای الهی منحصر دین نودو نه نام نیست اورا اسما است که خلق رانه دانانیده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه نبود و بر لسان شرع نیز بیشتر از آن آمده است ولیکن شهرت این اسماء بجهت خاصیتی مخصوص است که در آن نهادند چنانچه فحوای حدیث (إِنَّ اللَّهَ تِسْعَةٌ وَتِسْعِينَ اسْمًا مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ) شعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است که هر که از ایشان مدد جوید مددگاروی شوند هر جا که روی آرند فتح کنند ازینجا لازم نباید که او را غیر ازین هزار سوار دیگر نبود بلکه بسیار سوار و بشمار دارداما هزار از آن میان باین صفت اند که یاد کرده آمد هولا بد احصای ذکر این نود و نه نام الهی عز اسمه خاصیتی دارد در آمدن بهشت

باشند که مخصوص بدان هاست والله اعلم.

(وَهُوَ خَالِقُ لِأَفْعَالِ الْعِبَادِ فَالْكَفْرُ وَالْمَعْصِيَةُ بِإِرَادَتِهِ وَتَقْدِيرِهِ لِأَبْرَضَاهُ)

چون ثابت شد که خالق همه اشیا و است تعالی و تقدس، پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشند که آن نیز داخل اشیا است عموماً و بخصوص نیز فرمود (وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) شما و افعال شما همه مخلوق الهی است، جلّ شانه و عظم برهانه، پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و مشیت و حکم تقدیر او صادر گردد ولیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت ناراض، چنانچه فرموده (لَا يَرْضَىٰ بِعِبَادِهِ الْكُفْرَ) خواستن و پیدا کردن دیگر است راضی بودن دیگر رضابدانست که امر کند و بفرماید که بکن و بسا باشد که امر کند و نخواهد بوقوع آید از جهت حکمتی که جزوی تعالی تعالی کس نداند و مثال از برای تخلف ارادت از امر چنان می نماید که اگر خواهی خواهد که اثبات و اظهار عصیان بنده خود کند و او را کاری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد و در تحقیق فائده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان و ابراز مکنون علم ازلی است تا پیدا گردد. والله اعلم بحقیقة الحال.

انسان فاعل مختار است :

وَلِلْعِبَادِ أَعْمَالٌ اخْتِيَارِيَّةٌ يَتَأْتُونَ بِهَا وَيُعَاقِبُونَ عَلَيْهَا) با وجود آنکه

همه بارادت و تقدیر الهی است بنده فاعل مختار است و وی رادر کار خود اختیاری و ارادتی است و افعالیکه از وی صادر گردد بجز بواسطه اضطرار نبود ثواب و عقاب ظاهر مترتب برین اختیار است که وی دارد.

معنی جبر و اختیار :

اول باید که معنی جبر و اختیار را بداند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست؟ بدانکه صدور افعال از آدمی بدون نوع باشد یکی آنکه چیزی را تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب و ملائم طبع اوست از باطن وی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و در پی آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند و اگر مخالف و منافی طبع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز و در دل افتد و از وی حرکت کند بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت بفاعل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه در مرتبه تصور که قوت قرینه دارد یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعل را که برین حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و انبعاث شوق و خواهش در آنجا نباشد حرکت را اجبری و اضطراری گویند اگر مراد از اختیار درین جا این معنی است که گفته آمد پس انکار آن حکم آن دارد که کسی گوید آدمی سمع ندارد و بصر ندارد آفرینش آدمی بر اجبار واقع شده است و طینت وی مرچنین سرشته اند و اگر کسی گوید که همه حرکت

آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار حسن است هیچ عاقلی این را قبول ندارد۔

ولیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شمول و احاطه علم و ارادت ازلی و قضا و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید وی آثر انباشد زیرا که خدای تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل بوجود آید بی اختیار، چنانچه در حرکت اضطراری و خواه با اختیار اگر فعل اختیاری است پس او را در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیازی نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده باشد و نیز آدمی را اگرچه در فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارند چنانچه اگر یکی چشم کشاده باشد و نه بیند صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگران مرئی مطلوب اوست انبعاث شوق و خواهش لازم است وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند با اختیار او را واجب و لازم گردد و وجوب و لزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیار دارد لیکن در خود اختیاری ندارد و همان سخن آمد که گفته اند (مختارٌ فی فعله و مجبورٌ فی اختیاره) و عبارتی دیگر (اختیار بالصورة و جبر بالمعنی) بحقیقت این مسئله قضا و قدر، با قول با اختیار بنده مقام حیرت اعتراف به عجز و سکوت است و مرجع و مال کلام ایشان در این مقام باین آیت است که (لَا يَسْأَلُ عَمَّا فَعَلُوا وَهُمْ يُسْأَلُونَ)

و هنوز درین موقف نباید استاد درو راوی آن سری غامض است حضرت امام جعفر صادق^ع که استاد اهل طریقت و قدوه اهل حقیقت است فرماید که (لَا جَبْرٌ وَلَا قَدْرٌ لَكِنْ أَمْرٌ) فرمود حقیقت کارامری متوسط است میان جبر و قدر مذهب جبره است که می گویند آدمی را اصلاً اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات و قدر مذهب قدریه است که گویند همه در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است افعال او مخلوق اوست وی میفرماید که این هر دو مذهب باطل است افراط و تفریط است مذهب حق وسط است میان این و آن ولیکن عقل در دریافت این امر متوسط حیران و سرگردان است.

فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی بحث و جدال باشد که خواهند که معتقدات را بعقل ثابت کنند و تا چیزی که بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیفتد تصدیق آن نکنند او ایمان بدان نیارند و ما ایمان را دلیل قطعی بر ثبوت مدعا شریعت و قرآن آنست که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت اوست و با وجود آن طاعات وی رابه بندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کردند (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

فرمود (اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَاتَعَلَّمُونَ) درین آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خلق بخود کرد و نسبت اعتقاد باید کرد که خلق از خداست عمل از بنده، اگرچه

به کند آن نرسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار است پس قائل شدن بآن ضروری است. و ما را مسئله قضا و قدر بخبر شارع معلوم شد مسئله اختیار نیز از وی، چون هر دو از شرع معلوم شد چندین نزاع و جدال چیست، ایمان بهر دو باید آورد اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خصوص درین مسئله از علامات بطلت و جهالت است، هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست، کان باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست (اعملون فکل میسر لما خلق له) اگر بعد از شنیدن خلع جانی در باطن هست فکرایمان به ازین باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود داشته، پس در حقیقت ایمان بخود آورده نه به او ما را ادراکات این مسئله از اول بهمین مسلك می بایست رفت و موافق وضع رساله نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل و نگهدار دو ما را بمانگدارد.

وَاللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعالی که را خواهد او گمراه کند هر که را خواهد براه راست آورد هر که را او گمراه کند هیچکس براه راست نتوان آورد هر که براه راست آرد کسی نتواند گمراه کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت

ضلالت بشیطان واصنام واقعشده پس مارا بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد باید کرد.

هدایت در معنی دارد

بحقیقت هدایت دو معنی دارد، براه راست نمودن، براه راست بردن و بمقصد رسانیدن، این معنی دوم مخصوص بجناب کبریالهی است از دیگر نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن را رسول راثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست نماید ولیکن براه راست بردن و بمقصد رسانیدن از خداست پس (إِنَّكَ لَأَتَّهَدِي) هر دو را راست آمدی بمپیغمبر را سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت همه از خداست واللّه الهادی ومنه التوفیق.

عَذَابُ الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ الْفَاسِقِ وَتَنْعِيمُ أَهْلِ الطَّاعَةِ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَيُرِيدُهُ
وَسُؤَالُ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ يَكُونُ مِنْ أَعْتَادِ أَهْلِ السُّنَنِ وَجَمَاعَةِ عَذَابِ الْقَبْرِ
وَمَرَادُ قَبْرِ عَالَمٍ بَرِّزْخٍ اسْتَقَامَ فِيهِ أَسْوَاطُ عَالَمٍ وَتَنْعِيمُ أَهْلِ الطَّاعَةِ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَيُرِيدُهُ
وَمُؤْمِنَانِ فَاسِقٍ، دَرِينِ عَالَمٍ دَرْمَحَنْتِ وَعَذَابِ وَمُطِيعَانِ دَرِنَازِ وَنَعْمَتِ
بَاشَنْدِ چنانچه وی تعالی خواهد و بداند آنچه داند.

بحث عذاب قبر

منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که

دورقبر آیند و بنده را از پروردگار وی رسول وی و دین وی سوال کنند اگر بتوفیق تعلیم الهی جواب و سوال ایشان را مطابق حق گفت ناز و نعمت بود چون نوعروس در خواب و راحت رود قبر در حق او روضه از ریاض جنت بود و اگر نگفت در محنت و عذاب بود قبر وی گوئی از گوهائی دوزخ بود. آیات و احادیث بحقیقت اینها ناطق است، ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الهی جلّ شانه باید داشت، خواهی با عاده حیات یا مقابله روح یا بغیر آن بوجهی از وجوه، که قادر مطلق داند و خواهد و حقیقت نزد اهل سنت و جماعت سنت شرط ادراک نیست.

و بعضی علما گفت اند که منکر و نکیر دو فرشتگان گناه گاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و بشیر نام بود این سخن خالی از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکه سوال جماعتی کثیر باشد که بعضی را منکر نام بود بعضی را نکیر بر هر میتی دوشخص از آن جماعت مبعوث شوند، چنانچه در کتاب اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و تواند که دوشخص باشند که در امکانه متعدده در زمان واحد متمثل میشده باشند و الله اعلم.

انبیاء را سوال نبود:

و صاحب خلاصه و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت نیست بلکه بعد از غیوبت مردم و چون

میت رادرتابوتی بنهند به نیت نقل وی بمکانی دیگر مسئول شودانتهی
واضح آنست که انبیاء رسوال نبوده و اگر بود از توحید و احوال بود به طریق
تشریف و تعظیم.

در رسوال اطفال مومنین اختلاف است

و در رسوال اطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر برانند که مسئول
شوند ولیکن ملائکه بعد از رسوال تلقین شان کنند بگویند که بگو الله ربی
و دینی الاسلام و نبی محمد پیروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی
رادر مهد کرد و در اطفال مشرکین امام ابوحنیفه[ؒ] توقف کرده است از
جهت- تعارض ادله و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی
بر آنند که در نار باشند بعضی گویند که به بهشت روند محمد بن الحسن
گوید، که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را بیگناه عذاب نکند جن
رانیز رسوالی بود از جهت عموم ادله و امام ابوحنیفه[ؒ] در کیفیت ثواب
مسلمانان جن توقف کرده و کافران ایشان باتفاق معذب باشند و ابن
عبدالبر گوید که کافر مجاهر رسوال نبود و بی سابقه سوال عذابش کنند
و منافق رسوال بود.

بعضی از شارحین گفته اند که احادیث با استثناء شهید و مرابط فی
سبیل الله و آنکه روز جمعه یا شب وی مرده و آنکه هر شب سوره ملک
خوانده و آنکه بعلت استسقای یا سهال مرده و رو دیافته است.

و نیز ترمذی و ابن عبدالبرذکر کرده اند که سوال قبر از خصایص این امت عظمی است و گفته اند که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تمحیص ذنوب است تا روز قیامت پاک از جمیع گناهان بر خیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است و الله اعلم۔

دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر عاصی هفتاد کژدم و از دها بود که اگر یکی از آنها دم زند تمامه دنیا و درختان بسوزد و بحقیقت آن مار و کژدم همه صورتهای صفات ذمیمه و افعال قبیحه و تعلقات دنیا است که در آن عالم بمار و کژدم متمثل ساخته اند و ذکر عدد هفتاد یا از برای کثرت است یا بجهت اطلاع شارع بر عدد اصول صفات۔

در ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان خبر داده دو طریق است یکی آنکه وجود مار و کژدم و گزیدن ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است لیکن آنرا بچشم نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتواند کرد مگر کس کسانی که بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی اولیاء آخر جبرائیل علیه السلام را در واقع آن حضرت صلی الله علیه و آله می دید و هیچکس غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله اورانمی دید إلا ما شاء الله.

این دن و نمودن او را به خلق و قدرت الهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر کوهی در پیش یکی باشد و دیده بکشاید بود و خداش ننماید

توان دید اگر بنماید ارواح راتوان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت درینجا است. طریقه ادنی آنکه اعتقاد کنند که دیدن این مار و کژدم بر مثال دیدن در خواب است چه مار و کژدم و گزیدن ایشان و متالم شدن نائم نسبت بوی موجو دو واقع است اگر چه در خارج نبود اگر چه مقصود این جانیز حاصل است لیکن این ضعف الایمان است والاول احکم واسلم. والله الموفق۔

وَالْبَعْثُ حَقٌّ برانگیختن پروردگار تعالی' مرده هارا ازو گوروزنده گردانیدن خلایق باردیگر حق است تمام قرآن واحادیث بدان ناطق اند و مدار اعتقاد دین مسلمانی برین مسئله است و کسی که اول از عدم صرف و نابود محض، پیدا کرده و از کم عدم بوجود آورد باردیگر نیز قادر است که پیدا کند (وَهُوَ الَّذِي يُبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) و بحقیقت تخمنی از آدمی زاد که منشا انبعاث و نشوونمای او شود باقی دارند و آنرا عجب الذنب گویند و در زمین؛ نهانش کنند چنانچه گیاه در صحرا به نزول باران بروید آدمیان نیز برویند۔

در احیای آدمی که بارانی از آسمان بارد پس موتی' از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهائم و طیور و حشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد مسلم آمده اس که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسفند شاخ دار که بی شاخ زده است بلکه مور چه را مورچه که

بناحق رنجانیده است قصاص گیرد ند و چون این قصاص بر تکلیف و تمیز احتصاص ندارد بعضی علماء گفته اند که طفل را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات از معدوم ساز ندو آن حیوانات را که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند۔

وجود بعث و نشور بنفخ صورت است و نفخ صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین و آسمان هولی و دهشتی پیدا آید و خوفی و وحشتی راه یابد که حضور جمعیت از دلها رخت بندد و تمام جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرمود (ثُمَّ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ. نِزِ فَرْمُودَه (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ)

دوم برای بعث اموات از قبور باشد که بدان مرده هاز خاک بر خیزند و منشر شوند چنانکه متصل همین آیه می فرماید (ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْصُرُونَ) و جای دیگر فرموده (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) فاصله میان دو نفخه چهل سال باشد و به تعمیم من فی السموات و من فی الارض معلوم شد که اصل این فزع و صعق شامل تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و باستانی الا من شاء الله جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل خور و خزنه و حمله عرش و شهدار اراده نموده اند۔

گاهی نفخه احیاء قیامت گویند و زمان ممتداراده کنند و از ابتدای

اماتت تا دخول جنت همه را روز قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار درنگرند هر روز این احوال بر مردم میگذرد و مردم هنوز از روز قیامت در غفلت اند و در خبر شارع واقع است که در یک وقت که شام در آید فرعی و هولی و خوفی و وحشتی به مردم و تمام جانوران راه یابد و همه در خانه‌ها و آشیانه ها و در کنج‌ها درخندند و چون شب شد بخواب روند و بمیرند و هلاک شوند این جا اثر نفخه اولی ظاهر شود ناگاه صبح دردمد و همه بی اختیار بیدار شوند و برخی زنده و منشر شوند این جا اثر نفخه بعث و نشور بظهور آمد (فَسُبْحَانَ الْقَادِرِ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَآلَيْهِ النُّشُورُ)

وَالْوِزْنَ حَقٌّ و بر کشیدن و بر کشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگرچه علم اوتعالی بر همه محیط است ولیکن در ضمن آن حکمتهاست تا بندگان بدانند و برایشان ظاهر گردد حکمتهای دیگر که جزوی تعالی کس نداند و کیفیت وزن و میزان مفوض بعلم اوست تعالی اینقدر در ایمان کافی است و تحقیق آنست که اوراد و کفه است لسان محسوس و مشاهده هر کفه مقدار آسمان و زمین است از سلمان روایت کرده اند که اگر در یک پله وی زمین و آسمان و هر چه در زمین و آسمان است بنهند بگنجد و کفه حسنات از جانب یمن عرش مقابل جنت باشند و کفه سیات از سیار عرش مقابل نار.

و بعضی گویند مراد از میزان چیزی است که به وی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشند مراد معنی عدل است و میزان تمثیلی است.

از برای آن اینها همه تاویل است و اصل همان است که بظواهر آنچه در حدیث است ایمان آرند و به حيله گری عقل از جانروند.

موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است که آنرا متشکل با اجسام گرداند حسنات را اجسام نورانیه کند و سئیات را ظلمانیه یا به صحائف اعمال که در آنهاست خفت و ثقیل احداث فرماید و حدیث بطاقت دلالت برین دازد که بطاقت کاغذ پاره را گویند که در وی ثمن متاع نویسند و مراد اینچنانست که چون کفه حسنات یکی سبک آید در کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند و بدان راجع آید یا صفت اعمال و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحائف اعمال جمعاً قائل شده اند و جمع موازین در قول وی سبحانه تعالی (وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) یا باعتبار تعداد باشد یا هر امت رایا هر بنده رایا هر نوع عمل را میرانی باشد یا اعتبار تعداد اوزان بود یا از جهت کثرت اجزا و عظمت بود.

وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعتی نباشد از جهت اظهار شرف و تعظیم یا افشای معصیت و تفضیح باشد و وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر احسنات نبود و تواند که صورت حسنات در تخفیف عذاب وی کا گرفتند و گویند که ثقیل کفه میزان آخرت بر عکس میزان دنیا است و علامت ثقیل ارتفاع کفه بود و علامت خفیف انخفاض.

وَالْكِتَابُ حَقٌّ كَتَابِيكِهِ اَعْمَالُ بِنْدِ الْاَنْبِيَاءِ وَمَعَارِجُهَا فِي رِجَالِهِمْ

و مکتوب است حق است مومنان را کتابهایشان بدست راست دهند و کافران را بدست چپ، از پس پشت باین نوع که دست چپ به پشت بجسپانند یا از سینه بجانب برآرندش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و رسوای کافر۔

سخن دران است که اعطای کتاب یمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود؟ بعضی گویند که عصاة را نیز بدست راست دهند ولیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست راست دهند و خواندن نکند مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دهند و نه بچپ بلکه از مواجهه دهند یا اصلاً کتاب ندهند بلکه احوالش را بروی بخوانند و حق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است و نص قرآن از وی ساکت است و این همه احتمالاتی است که به طریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند والله اعلم۔

وَالْحِسَابُ حَقٌّ مقصود از کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب هم حق باشد۔

وَالسُّوَالُ حَقٌّ پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اید و از طاعت و معصیت چه ورزیده اید حق است و از ملائکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین بگیرند که چگونه امانت وحی را بانبیاء رسانیده و در بعضی احادیث آورده است که اول حساب لوح را بود او را حاضر آرند و وی از هیبت خدا وندی بلرزد، فرمانشود که

تبلیغ علوم بجبرئیل که کردی گواه تو کیست گوید که گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر آرند و همه را از عظمت و هیبت سوال و کبریای ذوالجلال لرزه برتن افتد پس پیغامبران را حاضر آرند و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند۔

اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات خون و حسنات ظالم را بخصوم دهند و سیئات خصوم را بظالم در روایت آمده است که هفتصد نماز مقبول بمقابله دانگی برود و در بعضی روایات آمده که مردی را اگر فرضاً ثواب هفتاد پیغمبر بود و بنصف دانگ باوی مخاصمت افتد در بهشت نه در آید تا خصم وی از وی راضی نشود اینچنین روزی در پیش و خواجه بر بستر راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ یکی نه فهمیده و عوام در غفلت و علماء در گفتگو و صوفیان در طاعات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و یکدم بتصور مرگ و آخرت و احوال آن نه (فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). اکنون برحمت خداوندی بنگر که اگر خواهد خصمان را راضی گرداند و بهشت برین را باوی بنماید گوید که این بهشت را که می خرد گوید خداوندا که تواند که این را بخرد و ثمن آن گران است فرمان شود که تو می توانی خرید و ثمن آن در دست تست اگر این حق ده برادر مسلمان

داری بخشی و برای ذمه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و بخشد.

نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان رادز ستر رحمت و کف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسی نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز به رحمت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش دهند و کافران و منافقان رافضیحت کنند و منادی درد هند که (الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ) فسبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه فضل وی کار خود میکند لیکن ترس از عدل اوست.

فرد = اگر در دهديك صلاي كرم عزازيل گوید نصیبي برم
این بیت را خواندی دیگر را بخوان.

(بیت)

به تهدید اگر بر کشد تیغ حکم بمانند کرو بیان صم و بکم
در جای دیگر می فرماید (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و در جای دیگر میگوید (لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ)
جز عجز و حیرت و بیچارگی کاری نیست ما را ایمان بهر دو باید آورد باقی
حکم اوست وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

حوض :

وَالْحَوْضُ حَقٌّ سَیْدِ رَسُلٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا رُوْزِ قِیَامَتِ حَوْضِیْ بَاشَدِ کِه اُو رَا حَوْضِ کُوْثَرِ گُویند وَایَه کَریمَه (اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْکُوْثَرَ) رَا هَم بَدَانِ تَفْسِیْرِ کَرْدَه اَنْد مَسَافَتِ اَن حَوْضِ یَکِ مَآهَه رَا ه بَاشَدِ اَبَشِ اَز شِیْرِ سَفِیْدِ تَرَبُوْدِ وِ بُویشِ اَز مَشْکِ خُوشِ تَرُوکُوْزِ هَآیِ وِی اَز سَتَارِ هَآیِ اَسْمَانِ بَیْشْتَرِ وِ رُوشْتَرِ هَر کِه یَکْبَارِ اَبِ اَز وِی بَخُورَدِ دِیْگَرِ تَا اَبَدِ تَشْنِگِیِ گَرْدِوِیِ نَگَرْدَدِ وِ دَرِ تَحْدِیْدِ حَوْضِ بَحَسْبِ مَسَافَتِ مَکَانِهَامِ مَخْتَلَفِ دَرِ اَحَادِیْثِ ذَکْرِ یَافْتَه اَسْتِ وِ سَبَبِ اِخْتِلَافِ رِعَایَتِ اِحْوَالِ مَخَاطَبَانِ اَسْتِ چِنَا نَچِه بَاهِلِ یَمِنِ فَرْمُودَه مَن صِنْعَا اِلِیِ عَدْنِ وِ بَاهِلِ شَامِ چِیْزِیِ دِیْگَرِ گَفْتَه وِ بَاهِرِ کَسِ مَسَافَتِیِ کِه مَعْلُومِ وِ مَتَعَارَفِ وِی بُوْدِ ذَکَرِ کَرْدَه دَرِ بَعْضِیِ اَحَادِیْثِ تَحْدِیْدِ بَزْمَانِ نِیْزِ وِرُودِ یَافْتَه مِثْلِ مَسَافَتِ شَهْرِ وِغِیْرِ اَن وِ خِلَاصَه مَعْنِیِ بَیَانِ وِ سَعَتِ وِ عَظْمَتِ اُوسْتِ۔

گُویند کِه هَر پیغامبری را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی قرطبی گوید که آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دو حوض بود که نام هر دو کوثر است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود و امروز هر که سیراب محبت و تشنه لقای او نیست مشکل که ازان حوض آبی خورد و در روایات آمده است که علی مرتضی رضی فرموده است که هر که محبت ابوبکر رضی در دلش نبود قطره از آب کوثرش ندهم.

صراط :

وَالصِّرَاطُ حَقٌّ پروردگار تعالیٰ در روز قیامت بر پشت دوزخ پُلّی بنهد از موی باریک تر و از تیغ تیز تر و جمیع خلائق را بفرماید که از وی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند و به بهشت در آیند بعضی چون برق خاطف و بعضی مثل باد ورنده و بعضی مثل اسپ تیز رو هکذا و عبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم دین و عدالت بود که این صراط نمونه از وست و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند .

ظاهر کتاب مجید که فرموده است (وَإِنَّ مِنْكُمْ لَأَآرِدُهُآ) در آنست که این مرور و عبور که مستلزم ورود و حضور نار است عام باشد مرتمامه خلائق حتی الانبیاء و سید الرسل را صلوات الله علیه و علیهم اجمعین -

بعضی از باب مواعید گفته اند مانا که حکمت در امرار و گذرانیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله آن باشد که بعضی عصاة امت که روزی چند بشومی نفس خود گرفتار هاویه نارمانده باشند نظاره جمال وی ایشان رامایه غمز دای و غمگساری ایام فراق گردد و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله از عموم این آیت مخصوص است همه از نظروی بگذرند و وی در حضرت ایستاده باشد و الحق چنین سزد اگر وی از بالای آتش بگذرد آتش گلستان گردد آخر آتش به بنده مومن فریاد کند که (جَوِّ يَا مومن فَا ن نورك

اطفاء لهبی) ائ مومن کامل زود از سرمن بگذر نور ایمان توزهانه
مراکشت محمد رسول الله ﷺ که نور انوار مومنان باشد آتش دوزخ در
برابر وی کجا ایستد نور وی که در ناصیه حال خلیل بود چه کار کرد این
جا که خود بیواسطه باشد تا چها کند.

وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ درخواستن رسل و انبیاء و اخیار و اولیاء و علماء
و ملائکه که ایشان را در بارگاه عزت آبروی و راه سخن باشد گناه
گنهگاران را از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت
کند محمد رسول الله ﷺ بود فرد اظاهر شود که او را در درگاه خداوندی
چه قدر جاه و عزت بود روز روز اوست و جاه جاه او اللهم بحق جاه محمد
اغفر لنا. و تمامه عالمیان چون از شدت هول موقف بحان آیند و حیران
شوند بطلب شفیع بر آیند تا در دایشان را درمانی کند اول بنزد آدم صفی روند
و گویند تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیانی و پروردگارت بدست خود
پیدا کرد و در بهشت برینت جای داد و مسجود ملائکه گردانید و اسمای
تمامه اشیارا در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روزی در پیش ما آمده
است آدم صفی گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن درین حضرت حدمن
نیست از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه
خطا رفتم نرفته است این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله بنوح کند
و ایشان بنزد نوح بیایند و نوح بابراهیم اندازد و ابراهیم بموسی و موسی

بعیسی^۱ تمامه این رسل اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خودباشند و هیچکس از دهشت این مقام قدم پیش نتواند نهادتا در حضرت خاتمیه محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و مکرم بخطاب (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ) است بیابند و عرض حال خود نمایند پس وی برخیزد و در سراپرده عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیاش وعده کرده بودند که (عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) و جزاورا ایستادن درینمقام ممکن نباشد بایستد بسجده در رود و حکم شود که سراز سجده بردار هرچه خواهی بخواه و هرچه گوی بگو پس سراز سجده بردارد و به زبانی که در آنوقت در آموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا گوید و قسمی از عاصیان رابه بخشاید باز بسجده رود و قسم دیگر را شفاعت کند و از سجده ثالث که سربر دارد گناهان تمامه گنهگاران رابه بخشاید پس هیچکس باقی نماند، الا آنکه قرآن بخلودنار بروی حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران، این مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است -

اینجا ظاهر باشد که گناهان همه راوی درخواهد و احتیاج بشفاعت دیگر نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص بامتان وی باشد یا دیگران را شفاعت در حضرت وی بود و وی را در حضرت حق تعالی^۱ و الله اعلم -

در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله کسی باقی نماند

الاكسانیکه در ایشان جز لاله الا الله ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه باشد پس اذن شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت حکم آید ای محمد صلی الله علیه و آله اینها خاصگان من اند ایشان را من خود با خود شفاعت کنم و از آتش و دوزخ شان بر آورم -

بالجمله روز روز محمد است و جای جای او است و مقام مقام او و سخن سخن او مهمان است دیگران طفیلی اند و در قرآن مجید خطاب می رود (وَكَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) ترا ای محمد صلی الله علیه و آله ای محب من ای محبوب من و مطلوب من ای بنده خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تاهیچ آرزو در دل تو نشکند ای محمد همه کس رضای من طلبند و من رضای تو خواهد گفت من راضی نشوم تا یک از امت من نیامری -

گویند که این آیت کریمه (لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) مخصوص باین امت است و باقوم نوح این چنین خطاب رفته که (يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ) بقاعده نحویه لفظ من افاده بعضیت کند ای بعض ذنوبکم بایشان کار بفضل می رود و بادیگران بعدل امة مذنبه و رب غفور این امید واری و بشارت گنہگاران رابس است چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود.

(بیت)

نومید نباشی گرت آن یار بر آرند گرت امروز براندنکه فردات نخواهد
 توامت او باش از آن وی شو، و خود را بوی بسپار همه آسان است مشکل
 تآنجا است که این نسبت درست نشده است بعد از وی هیچ مشکل
 نیست صد هزار در جنب ایمان به محمد صلی الله علیه و آله یر کاهی نیرزد خود اگر نور
 ایمان در دل بنده در آمده است، ظلمت معصیت را در دل وی جای نخواهد
 بود غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوری^{رضی} رادیدند که تمام
 شبش در گریه وزاری گذشت گفتند چه گریه خوش باش که بار گناه بر
 گردنت نیست گفت گناه اگر کوهی است نزد رحمت پروردگار پر کاهی
 نیرزد گریه ازان است که ایمان بسلامت بریم یانه.

(بیت)

ایمان چو سلامت بلب گور بریم

احسنت برین چستی و چالاکی ما

مفصل موطن شفاعت و انواع آن :

سخنی از باب شفاعت، مانده است آن راتمام کنیم بدانکه شفاعت
 را موطن متعدده است اول موقف عرصات از برای تخفیف شدت وقوف
 دران مقام و هیبت و دهشت و ازدحام دوم تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم

مناقشه و روی که (من نقوش فی الحساب فقد عذب) سیوم در عفو از اجرای حکم و امضای توقیع عذاب، چهارم اخراج از هاوی نارودرکات دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب -

مثلاً گنهگاری پیش پادشاهی بیارند و در بار گاهش ایستاده کنند پس یکی از مقربان در گاه بر خیزد و شفاعت کند تا حکم شود آن گنهگار را بنشانند و پیرسند و حساب گیرند باز در شفاعت رود تا زوی حساب نگیرند و اگر گیرند باسانی گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب وثبوت گناه زندان حکم کنند و بشفاعت از آن بگذرند و نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از بر آوردن منصب عطا کنند -

پس هر گنهگار زار در مانده را امیدواری است که بشفاعت سیدرسل صلی الله علیه و آله منصب قرب و درجات بهشت برسد انشاء الله تعالی ' از این جا ظاهر شود که چه می گوید.

(بیت)

نصیب ما است بهشت ای خدا شناس

برو که مستحق کرامت گناهگارانند

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شفاعت بود عام بر جمیع امت بلکه

جمیع خلائق را و خاص چنانچه اهل مدینه و زوآر قبر شریف و مکثرین

صلوات را بروی صلی الله علیه و سلم -

حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت است از انعکاس اشعه انوار رحمت که بردل سید کائنات صلی الله علیه وسلم از بارگاه قرب و عزت بتابد بر دل‌هایی که بصفت محاذات و مقابله، قلب شریف وی موصوفند بر مثال انعکاس فروغ افتاب که بر آب تابد بدیواری که مقابل آن باشد و این محاذات و مقابله بتوجه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر از آنچه او را از اسباب نیل این سعادت داشته اند از باب متابعت و مواظبت سنت سنیه اوست این در شفاعت رفع درجات باشد و الا در اصل شفاعت مغفرت ذنوب محاذات و مقابلت در اصل ایمان کافی است و مؤثرترین عبادات و توجهات در نیباب کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است وَسَلِّمْ عَلَيْهِ لَيْلًا و نهاراً فظاهراً و باطناً کَلِّمَ ذِكْرَهُ الذِّكْرُونَ وَ كَلِّمَ غَفْلَ عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ و الله التوفیق.

وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ و دوزخ بر آن صفتی که در آیات و احادیث وقوع یافته است حق است در مکان جنت و نار اقوال است گویند که جنت در آسمان است یادر آسمان چهارم یافوق سبع سموات و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جماعتی در هر دو توقف کنند و تعیین مکان هر دو بعلم الهی تفویض نمایند.

مکان در جنت

در شرح مقاصد میگوید که نصی صریح در تعیین مکان جنت و نارورود نیافته است ولیکن اکثر برانند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر هفت زمین و مشکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ پس وجود آن در مکان معین از زمین و آسمان چه صورت پذیرد حال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برابر يك جنت باشد جوابش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و ارض بود وقتی که بیک دیگر پیچیده و چسپینده فرض کنند واحسن توجیهاات آنست که چون نزد مردم واسع تراز زمین و آسمان چیزی نبود تمثیل و تصویر وسعت جنت و نار بدان کرد و اصل مراد مبالغه در بیان وسعت است نه تحقیق و تحدید و در حقیقت وسعت جنات جز پروردگار تعالی کس نداند کمترین خانه های بهشت مقدار دنیا و ده مقدار دنیا بود و الله اعلم -

اما اعراف بمعنی مکانیکه در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت و نه در حساست و محنت دوزخ به نقل صحیح و نص قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین و اهل زمان فترت و حی آفریده است و امام سبکی میگوید

که من قول باعراف راند انم که در حدیثی ورود یافته است یا هیچ یکی از علمابدان رفته باشد انتھی؛ و آنکه در قرآن مجید میفرماید **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلَّ بُسِيمَاهُمْ** مراد بدان بلند یهای حجاب و سوریست که میان بهشت و دوزخ زده اند آنجا مردان با شدند مثل انبیاء و شهدا و خیار مومنین و علمایا ملائکه صورت مردان که أهل بهشت و دوزخ را بسیمایا و علامت هر یک بشناسند و خطاب کنند وَهُمَا مَخْلُوقَتَانِ مَوْجُودَتَانِ بهشت و دوزخ الآن موجوداند و مخلوق شده نه آنکه روز قیامت شان پیدا آرد و خلق کنند و قصه آدم و حوا دلیل آنست.

بِأَقْبَاتِنِ وَلَا يَفْقِيَانِ وَلَا يَفْنِي اهلما بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان دائم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند و زنده گردیدند دیگر تا ابد حیات و بقا است و آنجا موت و موت است وَحَلَقْتُمْ لِلْأَبَدِ این باشد.

وَكُلُّ مَا خَبَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَأَحْوَالِ الْآخِرَةِ حَقٌّ خبر هائیکه مخبر صادق از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که روز بستن در های توبه است و خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ای قیامت تا داخل جنت بلکه خبری که وی داده و هر شریعتی نهاده ... حق است حاصل کلام و فذلک باب این است

و تفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد.

الْإِيْمَانُ تَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ ایمان راستگو اعتقاد کردن بر پیغمبر است و از عان و قبول رسالت اوست بدل و اقرار کردن بزبان و گواهی دادن بدان و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجرای احکام در ظاهر چه زبان، ترجمان دل است و نیز اگر یکی گنگ باشد یا اکراه کنندش بر تکلم بکلمه کفر یا فرصت نیافت و تصدیق بدل کرد و جانناد اقرار درین صورت شرط نباشد.

ایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت از تصدیق اقرار و عمل است ایشان گویند (الْإِيْمَانُ تَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ) و بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است ولیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بامثابه درخت دان که تنه وی تصدیق است و اعمال و طاعت که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمقابله شاخ و برگ و گل و میوه و درخت بیشاخ، و برگ و میوه درخت است نام درختی از وی برنیفتد اما درخت بر خوردار که کار آمدنی بود همان است که اینها را داشته باشد.

همچنین ایمان کامل همان است که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص ولیکن اسم حقیقت آن از وی برنیفتد و دلیل برین سخن نص

قرآن مجید است که میفرماید (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) یعنی آن کسانی که ایمان آور دند و بآن هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام دران نگرده که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال اوست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و آن را نیز دارد مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغائر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند پس سخن در متفاهم عرف راست نیاید و قائل آنرا نسبت بخطا کنند -

دیگر بدان که ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان و قبول است که آن را بفارسی گردویدن گویند و آن در حقیقت انصباع دل است بر ننگ قبول و تئور او بنور یقین و علم جز دانستن بیش نبود تمامه کفار عرب علی الخصوص یهود نابهود صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که پیش چشم وی زائیده شده است (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ) تمامه اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت او صاف و احوال صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان صلی الله علیه و آله در کتاب های ایشان مسطور و بر زبانها مذکور بود و چندین از یهود از زمان موسی^ع تا قریب دور نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه آمده توطن کردند و پدران مرپسران را وصیت میکردند که اگر شما بدریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر زمان مستعد گردید سلام ما برسانید و پیغام مایان عرض کنید و به

حقیقت داناتر و سابق تر درین علم از یهود کسی نبود و چون آفتاب نبوت طلوع کرد شقاوت ازلی در کارش دو پرده خفایشی بردیده بصیرت ایشان فرو هشت و بحسد و عناد و استکبار درهاویه کفر و انکار در ماندند اینچا عیان گردد علم و عقل بدر عنایت و هدایت ربانی کارگر نیفتد و اثری نیارد (وَجَدُوا وَاٰهَآوَا سَتِیْقَنَتَهَا اَنْفُسَهُمْ ظَلَمًا وَّ عَلُوًّا) این است که گفته شده است فَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَّلَقَلِّبِ لَا یَخْشَعُ (علمی که راه بحق ننماید جهالت است).

وَهُوَ لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تعدد را به وی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان می بود زیادت و نقصان عمل را بزیادت و نقصان ایمان راه می بود و لیس فلیس پس این قول که (اَلْاٰیْمَانُ لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ) که از امام اعظم ابوحنیفه کوفی منقول است بی اشکال و اشتباه راست آمد و بحقیقت آن اشارت است بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است فافهم وباللّٰه التوفیق.

وَالْاٰیْمَانُ وَالْاِسْلَامُ وَاَحَدُ اٰیْمَانِ وَاِسْلَامٍ یکی است لیکن غالب در مفهوم ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه (قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا الْاٰیة) ناظر در انست

مقصود این جا این است که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن مغایرتی در میان نیست.

وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ أَنْشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى خلافتی در میان افتاده است که انامؤمن انشاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علماء حنفیه ازان منع کنند و شافعیه جائز دارند و باید که خلافتی در میان نباشد چه اگر در معنی تردد و شك در تصدیق و ایمان قصد کند روا نباشد چه شك و تردد منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر بقصد تبرک و تیمن بذر الهی و نفی عجب و تزکیه نفس و ابهام عاقبت یا تردد و حصول ایمان کامل منجی که (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا) بدان اشارت می کند گوید روا باشد و مع هذا نگوید بهتر تا صورت شك و توهم و تردد در ایمان نبود و بر زبان نرود.

وَإِيمَانُ الْبَاسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ باس در اصل بمعنی شدت و عذاب آید و مراد در اینجا سکر است موت و معائنه احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد.

در اخبار آمده است که هر يك در وقت موت جای خود رامی بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین حالت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و با اختیار بنده و قصد امثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان درین حالت ایمان نفیسه

بود اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد برآرند که (رَبَّنَا
 أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحَاتٍ إِنَّا مُوقِنُونَ) خداوند! گوش ما شنوا گشت
 و دیده ما بینا شد و یقین دانستیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند و کتاب
 تو بدان ناطق بود حق است ما را بدنیاباز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح
 کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق دران وقت فائده
 ندارد.

تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست
 و در حدیث آمده است که (إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُبْ) غرغره
 کنایت از حالت موت و شدت سكرات و در رسیدن روح در حلقوم است
 و در قرآن مجید می فرماید.

(قَلَمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا) یعنی ایمان در هنگام دیدن باس
 و عذاب الهی نفع نکند و در جائی دیگر می فرماید (وَكَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ
 يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ) و شاید که
 استدلال باین آیت صحیح و صریح تر باشد چه احتمال دارد که مراد برویت
 باس در آیت سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد
 چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان تفسیر کرده اند و این آیت
 آخر که ما بر خواندیم تصریح هذا میکند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت
 حضور موت کمالا یخفی.

در بیان ایمان و توبه باس

بدانچه از دلائل و نصوص ذکر کردم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذهب اکثر اشاعره و ماتریدیه و فقهانی نیز همین است و نزد بسیاری از علمای توبه باس مقبول است ولیکن ایمان باس باتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع امت ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس از حیات است و وقت اضطرار است نه محل اختیار و همین است معتقد تمامه علماء مجتهدین و مشایخ و مقتدایان امت و لهذای در زبان شرع همه جامذموم و مقبوح و ضرب المثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر و تقبیح و جهنمیت اوست (فَاخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى) و جایی دیگر می فرماید (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ) هر که لغت عرب را بداند بفهمد که معنی يقدم قومه آن است که او با قوم خود در آتش رودی پیش او سردار ایشان باشد چنانچه در مذهب امرالقیس که از متقدمین شعرائ عرب است در حدیث واقع شده است (يَقْدُمُ الشُّعْرَاءُ إِلَى النَّارِ) و جای دیگر می فرماید (وَاسْتَكْبَرُوا وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمُ ابْنَاءُ اللَّهِ لَا يَرْجِعُونَ) استکبار کرد او یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او که مآل و بازگشت آنها بما که قهار ذوالبطش

الشدیدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) پس به قهر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را و انداختیم شان در دریای نیل (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) پس به بین که عاقبت ظالمان و مستکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا تکبر کردند و بجزای آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النُّارِ) و گردانیدیم ایشان را یعنی فرعون را و جنود او را امامان و پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را با آتش دوزخ دعوت کنند (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصُرُونَ) و در روز قیامت یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول و مردود باشند (وَأَتْبَانَهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) و در روز قیامت او و جنود او از مذمومان و مقبوحان اند حالش این است که دیدی و وصف او این که از قرآن شنیدی و اگر وی مسلمان و طاهر و مطهر از دنیا رفته باشد هر گز او را اینچنین یاد نکردندی اگر او صاف دیگر از علو و اسراف و ظلم و استکبار بر احوال ماضی وی که در حیات داشت حمل کنند صورتی دارد اما این جامی گوید (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) و هر که در سیاق این آیات نظر کند هر گز روا ندارد که این ضمائر و کنایات را درین آیت مخصوص بجنود او دارند با وجود آنکه هر دو مذکور باشند۔

بالجمله هر گز معقول نیفتد که وی نزد خدا مسلمان پاک و مومن صادق باشد و هیچ جامدح او نگوید و بیان حسین خاتمت و خیریت عاقبت او نکند

و خبر ندهد که مارا بنده بود که در مدت عمرش کفر و عصیان ورزید و در آخر فضل و رحمت ما دستگیر حال او گردید بلکه همه جامد مت و ملامت او کند و وی هیچ جا بصفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیت که میفرماید (حَتَّىٰ إِذَا دَرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) سیاق و سباق این آیت نیز بر متامل خبیر مخفی نخواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن در آن است که آن ظالم تمام عمر خود تکبر و اسراف و عتود علو و کفر ورزید و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم وی دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شد و مشاهده عذاب الهی کرده بزبان داد اسلام داد فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام چه فائده دارد که عنان اختیار از دست رفته و چاره نماند آن همه کفر و فساد تو که جارفست امروز ترا در دنیانیز فضیحت و رسوا کنیم و مرده ترا از قعر دریا بر آریم و تماشاگاه کنیم و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائی است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَىٰ)

آنکه امراة فرعون گفت (فُرَّةٌ عَيْنٍ لِّيْ وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ) (الآیة) مجرد ظن و حسبان بود و حکمت الهی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین گمان از دست ظالم خلاص شود و هلاک نگردد چنانکه اطفال دیگر را

میکرد یا این حيله و فریب بود از آسیه^{رضی} در استخلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم باطلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفرست یا الهام و عاقبت حال و غایت کارالتقاط وی خود آنست که فرمود (فَالْتَقَطَهُ اَلْ فِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا) ظاهر آن است که مراد حقیقت عدوات بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبر یا مسلمان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عداوتی در حال حیات داشت پس گویم در قره عین بودن نیز باین حالت تواند بود آنچه مفهوم قرآن مینماید این است والله اعلم.

باقی وقوع مذمت وی در احادیث و اجماع امت از صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ متقدمین و متاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارات احادیث و مقتضای آثار سلف ایمان و اسلام و حسن خاتمت بود این همه مشهور و ضرب المثل کفر و طغیان نشدی روایت است که چون ابو جهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود (مَاتَ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةُ) اگر فرعون طاهر و مطهر از عالم رفتی تشبیه ابو جهل لعین که بالقطع از اهل جهنم است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتود استکباری است که در حالت حیات داشت ولیکن گوئیم در امان شریعت و عرف دین هیچ جا نیامده است که یکی رابعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و

مشبه به گردانند (لَاِنَّ الْاِيْمَانَ يَحُطُّ مَا قَبْلَهُ) وچندین از رؤسائی قریش که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله پسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با ایمان رفتند هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید که باین کثرت و اشتها و تغلیظ و تشنیع که درباره فرعون واقع شده است.

هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نه کرده مگر شیخ محی الدین بن عربی در کتاب فصوص و این قول یامبنی است بر قبول ایمان باس و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا نفی باس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت باس و حلول موت است بخلاف مبادی غرق که آن را ادراک غرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون نفی باس از وی از برای اثبات ایمان فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه او را غایت تشنیع و اشد تکفیر کرده اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضیها شد من بعض و در که از درکات او هست که برای اهل عنود و استکبار بر حضرت رب العزت که اشد و اغلظ انواع کفر است آفریده اند مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است می گویند که این جامع مقصود بیان محتمل آیت قرآنی است (حَتَّىٰ اِذَا دَرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ) (الآیه) نه تحقیق مذهب، و معتقد ایشان همانست که در فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم.

بر تقدیر یکه مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر یرا چگونه عقد قلب بدان صورت بندد با وجود مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی است از دلائل شرعیه این جا محل حیرت است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان بامقتضائی اجماع نه آنکه قول ایشان رامصادم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دراند و همین را مذهب گیرند و اعتقاد کنند؛ دیگر همه بیاد فناروند چنانچه از جهله اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ بالله من الخلل و الزلل آخر عصمت در غیر انبیاء نیست اگر خطائی در اجتهاد رود چه نقصان دارد چندین ائمه مذهب که مقتدا یان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود حیرت دران است که با وجود اتقان و اجماع امت برخلاف آن جزم و یقین بفرموده يك ذات چگونه حصول پذیرفته است بگو که دلیل بران چیست؟ و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع او ائله از اهل فتوی و اجتهاد در امثال این امور بهتر است و با احتیاط نزدیک ترا گر گویند که ایشان ارباب کشف و یقین؛ اند و چندان حقائق و دقائق و معارف و مواجید از ایشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله این حکایت دیگر است این خادم نمیتوان زد والله اعلم بحقیقه الحال -

حقائق و معارف ایشان بحال خود است کرا مجال است که در آنجام

زند حقائق واحوال ومواجید مشایخ برآن وجهی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است سخن دروی از راه قیاس ودلیل رود واین قدر معلوم است که آدمی از سهو و نسیان خالی نیست وغیر انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم از خطا و خلل معصوم نه آخرشیک در فتوحات می گوید وتابعان ایشان همه آن را نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی در خلود عذاب واقع نشده است اگر هست در خلودنا ر است ودخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد وحالانکه چندین جادر قرآن مجید واقع شده است در سوره مائده میفرماید (وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ) ودر سوره فرقان می گوید (وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا) پس هاکنایت در فیه راجع بعذاب است ودر سوره الم تنزیل السجده (ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ) ودر سوره زخرف (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) باوجود آن علم وکمال وتتبّع که ایشان دارند این غیر سهو چه باشد والله اعلم۔

بالجمله نصیحت آن است که در معتقدات واحکام کفر وایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت وتابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصاً در ماده اتفاق واجماع ودر آداب و اخلاق تابع مشایخ باید بود وحسن ظن واعتقاد بر ایشان باید داشت وتوجیه وتطبیق کلام ایشان با کلام علماء ومجتهدین باید نمود ودر ریاضات ومجاهدات قدم سعی باید نهاد وکار

کرد اگر استعداد کامل است و نیت صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین است خود پر تو خواهد انداخت و از تفوه و تکلف و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق و قننا الله و ایاکم لما یحبّ و یرضی-

شیخ ابن حجر مکی هیمی در کتاب زواجر ذکر کرده است که علمای امت و مجتهدین ازین آیت یعنی قول وی (لَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاوْا بَاسَنَا) اجماع کرده اند بر کفر فرعون و بر تقدیر تنزل شك نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان بر رسول وی صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام وجود نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافری هزار بار بگوید (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ الْمُسْلِمُونَ) مومن نگردد تا نگوید (وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) و اگر گویند که سحره فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام نکردند با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع است که سخره تعرض بدان نکردند هر گاه که گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) در ضمن اضافت بر رب موسی و هارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت (الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ) با آنکه ایمان سخره ایمان بخدا و معجزات موسی است و ایمان بمعجزه رسول عین ایمان

برسول است پس ایشان صریحاً ایمان بموسی آوردند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلاً ایمان بموسی علیه السلام مذکور نشده نه بصریح و نه بشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه موسی باوجود آنکه رسول اوست اشارت شد با آنکه وی هنوز بموسی علیه السلام کافر است -

اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معانته عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد -

جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و بر قول ما بانعقاد اجماع امت بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست بالله تعالی جهت عدم ایمان وی برسول وی موسی علیه السلام -

اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از محی الدین ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبیاء است و آیت قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث التفات بتاویل کسی نتواند کرد و تفسیر ائمه از صحابه و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت می کند در مقصود ما -

چون ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست. با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بموسی و هارون علیهما السلام و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار و تلخیص والله اعلم وهو الهادی بالبواطن والسرائر والصلوة والسلام علی السید الصادق المصدوق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین.

وَالْكَبِيرَةُ لِاتِّخْرَجِ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْإِيمَانِ چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان و نقصان شیء را از حقیقتش خارج نگردد اند بلکه از کمالش بر آرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل بر آرند از اصل ایمان گنهگاری و بد کرداری بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی سازد.

بر جنائز فاسقان، صحابه نمازی کردند :

پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمان بردار و آن مومن کامل بود و عاصی و بد کردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن و ورد

و خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنازه فاسقان و گنهگاران نماز می کردند و در مقابر مسلمانان دفن شان می نمودند و ایشان را دعا و استغفار می کردند پس معلوم شد که فاسقان و گنهگاران خارج از دایره اسلام نیستند.

بیان گناه صغیره و کبیره و تفصیل آنها

گناه به دو قسم است کبیره و صغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعیدی وارد شده چنانچه (۱) خون ناحق کردن، (۲) زنا کردن، (۳) لواطت کردن، (۴) زن پارسا را که در حباله عقد مردی در آمده باشد دشنام بزننا کردن، (۵) از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشد گریختن، (۶) سحر کردن، (۷) و مال یتیم بناحق خوردن، (۸) پدر و مادر مسلمانان را بناحق رنجانیدن، (۹) در حرم مکه آنچه از ارتکاب آن در آن مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن، (۱۰) ربوا خوردن، (۱۱) دزدی کردن، (۱۲) خمر و هر چه مسکر باشد خوردن، (۱۳) گوشت خوک خوردن، (۱۴) گواهی بدروغ دادن، (۱۵) بی عذر گواهی پوشیدن، (۱۶) روزه ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن، (۱۷) نماز ناگذارن، (۱۸) نمازی وقت کردن، (۱۹) زکوة مال ندادن، (۲۰) سوگند

دروغ خوردن، (۲۱) قطع رحم کردن، (۲۲) در کیل و وزن خیانت کردن، (۲۳) با مسلمانان بناحق محاربه کردن، (۲۴) سب صحابه کردن، (۲۵) مال برشوت گرفتن، (۲۶) سعایت نزد سلطان کردن، (۲۷) امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بر آن ترك دادن، (۲۸) قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن، (۲۹) جاننداری را با آتش سوختن، (۳۰) زن را بی فرمانی مرد کردن، (۳۱) مردار را برزن ظلم کردن، (۳۲) میان مرد و زن جنگ و جدائی افگندن، (۳۳) اهل علم و جمله قرآن را اهانت کردن، (۳۴) از مغفرت خدا ناامید بودن، (۳۵) از عذاب او ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علمای زیاد بر آن نیز کرده اند.

ضابطه برای دریافت کبیره:

ضابطه آن است که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و نه یقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از آن دشوار است و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مومن است و از دایره اسلام خارج نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند

و بطلان این مذهب بوضوح پیوست.

و نزد معتزله فاسق نه مومن است و نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوارفتند و ظهوراً هر خصوص را تغییر و تاویل کردند خذلهم الله و این مذهبی باطل و راهی سخیف است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ) قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان به محمد صلی الله علیه و آله مضمحل نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات با کفر سود نکند سیئات برایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الاکمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند ولیکن بحکم بشریت و غلبه شهوت بلغزد کافر نگردد زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده ولیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نمیروند خصوصاً وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و با وجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان

را چنان برد که نام و نشان ازان نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیک درجه از کفر نزدیک سازد اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل که ورطه کفر نیفکنند.

در خیر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطه سیاه بردل وی نشیند اگر توبه کند بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه دل را بتمام گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی متراکم و متواتر گردد خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی سویدای دل را در گیرد دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جای نماند و ختم و طبع درینکه گویند این است (كَلَّابِلٌ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَخَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ) اشارت بدان است. پس معصیت اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضروری است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه ای که سد جوع کند و خرقة که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسع در مباحات کشد و توسع در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند اینجاسرحد دار اسلام تمام شد ازان طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلك.

بالجمله راه ترقی و تنزل بجانب کمال و نقصان باین طریق رود اول

ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت مباح و مکروه و حرام و کفر، حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست و الله الهادی.

وَأَهْلَ الْكِبَائِرِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَخْلُدُونَ فِي النَّارِ وَإِنْ مَاتُوا مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ چون بارتکاب کبیره کافر نگردد بآیات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش دوزخ مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گنهگار آن و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم روند چند گاه که قادر حکیم جلّ شانه خواهد ایشان را در دوزخ بدارد پاک گرداند باز شان به بهشت در آرد و تا ابد الا با دواز آنجا بیرون نیایند.

امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابوهریره آورده است گفته مکث بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر در ازترین مدت مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیای بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلك و ابن ابی حاتم و ابن شهر آشوب مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی^{رضی} نیز آورده اند.

(وَاللَّهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) حق سبحانه و تعالیٰ خیر داده است که شرک را یعنی کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیت اوست از صغائر و کبائر با توبه و بی توبه هر کرا خواهد به بخشد باقی هر کرا خواهد بگیرد (يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ)

پس حاصل کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار اجماعاً و مطیع و تائب مخلدند در جنت بالاتفاق و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و بدوزخ فرستد بازش اخراج کند و به بهشتش درآرد و اگر خواهد عفویش کند بشفاعت یابی شفاعت و بی سابقه عذاب به جنتش فرستد (يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ) این بود.

احادیث در باب عفو و مغفرت گناهگار ان بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک به آن حدیث است که الله تعالی بنده را در حضرتش ایستاده کند و او را بز نامه اعمالش واقف گرداند پس ببیند که در آن جزئیات چیزی نیست و پریشانت نامه که بجانب خلافت بود همه حسنات نوشته تاد دیگران از وی جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید وی سبحانه تعالی ای بنده مؤمن در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز آمرزیدم دیگر به بهشت رو که تا ابد جای تو آن است و این همه بحکم اوست تعالی عقل را درین جامدخلی نیست که گوید که چرا کفر نه بخشد و چرا یکی رابه بخشد و دیگری رابگیرد (وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ)

پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و در

وعید تواند که خلاف کند این محض کرم اوست عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند البته وفا کنند که (الکریم اذا وعد وفا) و اگر بقره و عذاب بتر ساند بوجود نیارند.

بعضی بر این اند که خلاف در وعده و وعید او قطعاً نرود و الا کذب اخباراً و اخبار او لازم آید تعالیٰ عن ذلك جوابش آن است که بقرینه اقتضای کرم در اخبار و وعید شرط مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بدان نکرده باشد و خیر وعده حتماً مقتضی باشد و آیات و احادیث که در انجا تصریح به مشیت و وقوع یافته است نیز قرینه آن تواند بود یا خود مراد از اخبار و وعید استحقاق عذاب است نه وقوع با لفعول یا مراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فافهم واللّه الموفق وهو اعلم.

وَيَجُوزُ الْعِقَابُ عَلَى الصَّغِيرَةِ چون ماورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار ماند و صغیره نیز گناه است مواخذه و عقاب بران نیز جائز باشد.

(وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَرْسَلَ رُسُلًا مِّنَ الْبَشَرِ اِلَى الْبَشَرِ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنذِرِيْنَ وَمُبَيِّنِيْنَ لِلنَّاسِ مَا يُحْتَاجُوْنَ اِلَيْهِ مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآٰلِئِيْنَ) بر پروردگار تعالیٰ هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلی از افعال ملحا و مضطر گردد زیرا که وی تعالیٰ فاعل مختار است هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن بروی زیرا که عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وی تعالیٰ بفضل و کرم و رافت و رحمت

خود چیزی چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشند مثل رزق دادن بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه و جوب است بلکه اجرای سنت و عادت است که بفضل عمیم خود می کند و چون عامه خلق را استعداد قابلیت استفاضه از جناب تقدس بواسطه' لحوق اتصال بملکوت اعلی' نبود بعضی از آدمیان را برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدا و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوتشان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج انداز علم و عمل ایشان رایا موزند.

نیزوی تعالی' بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و دوزخ را محل بدکاران و معرفت کارها که به بهشت رساند و از دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیاء را برانگیخت تا آن کارها را به خلق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حتی و عذری نماند چنانچه فرمود (لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) و قوله تعالی' (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ).

بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات عملی و علمی بواسطت حضرات انبیاء بخلق رسیده است مبدا و منبع علم جزو حی آسمانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از آنجا

نمایند و ازان سرچشمه آب خورند و تواند که بقیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزی چند بران بیفزایند و آنرا شرح و تفسیر کنند و تقریر و تحریر نمایند.

سبب مخالفت و مباحثه بعض علوم بشرائع آن تواند بود که چون سنت الهی و حکمت بالغه وی بر نسخ شرائع و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و براه متابعت پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بوالفضول و اوهام و خیالات باطله جمله از هذیانات و باطیل بروئی کار آورده ابواب قیل و قال باز کرده باشند.

اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلم و تلقی از مشایخ و اساتذ که نقله علوم و رواه اخبار انبیاء اند ایجاد علوم کرده اند در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلیم است باقی فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است (أِنَّمَا الْعِلْمُ بِالْتَّعْلُمِ وَالْحِلْمِ بِالْتَّحْلُمِ) اشارت می کند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق تعلم و تادب و تخلق است.

وَأَيَّدَهُمُ اللَّهُ بِالْمُعْجَزَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالْآيَاتِ السَّاطِعَةِ الْمُفِيدَةِ لِلْيَقِينِ

چون هر دعوی را برهانی باید و هر مدعی را دلیلی انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار خلقت او برهان

صدق ایشان معجزات است -

معجزه عبارت است از خارق عادت‌ی که بردست مدعی نبوت بروفق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را باسباب وابسته ساخته است و سنت الهی بران رفته که آن امر رابی آن سبب ایجاد نه کند این معنی عادت است و گاهی بقدر خود خرق این عادت کند و آن رابی سبب بردست رسول پیدا آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد -

دلالت معجزه بر تصدیق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال انکار بروی تنگ آید این خاصیت نفس است و جبلت اوست و چون دعوی بلند بود برهان نیز براندازه او آمد چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گرهی چند است که در رسته خیال و باد هوا افتاده و لهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بندد چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقه شقاوت ازلی نباشد.

وَأَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} اول پیغمبران آدم است علیه الصلوة والسلام و آخر ایشان محمدرسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بقوله تعالی (وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) چون مقصود از بعث آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اكمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بوجه اتم و اکمل بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و خلفای او که حاملان و حافظان ملت اویند کفایت بود.

وَالْأَوْلَى أَنْ لَا يُعَيَّنَ عَدَدَهُمْ باید که در تسمیه صلوات الله عليهم اقتصار بر عدد معین نکند اگرچه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامه انبیاءك لك و بیست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید میفرماید (مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ) میفرماید قصه بعضی انبیا را بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر دريك وقتی باشد بعد از آن گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است والله اعلم.

اختلاف نبوت

دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که بادشاهی مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آن

است که نام وی اسکندر است و عبدالله و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است که طلب چشمه آب حیات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل واللّه اعلم و ذوالقرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل اللّه بود و بقولی بعد از موسی عم و بقول ابن عبدالحق که از ائمه علمای حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود.

بیان شاهان هفت اقلیم :

گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان و دیگر ذوالقرنین و دو کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود۔ در تسمیه اسکندر بذوالقرنین اقوال است قول وهب بن منبه آن است که وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وی دو گیسو می گذاشت از ان جهت او را ذوالقرنین می گفتند و بعضی گفته اند که بر سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولی وی دو قرن پادشاهی کرد و مروی از امیر المؤمنین علی المرتضی کرم اللّه وجهه آن است که در جهاد بر هر دو جانب سر وی زخم رسید از آنش ذوالقرنین گفتند و از ابن کواه که

از اصحاب علی مرتضی^{رض} بود پرسیدند که ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مردی صالح بود که بر جانب راست سروری در طاعت خدا زخمی رسید و بمرد حق تعالی^۱ او را باز زنده گردانید پس بجانب چپ وی زخمی زخمی رسید و بمرد باز زنده نه شد از ان باز نام او ذوالقرنین می گفتند و بعضی گویند که وی در خواب دید که بافتاب رسید و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را باقوم خود باز گفت نامش ذوالقرنین کردند والله اعلم.

اختلاف نبوت لقمان

در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام و بقولی ابن خاله وی بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وی حکیم ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرده و تلمذ نموده بود و از ابن عباس^{رض} منقول است که لقمان نبی بود و ملک نبود بنده سیاهی بود که گوسفند می چرا نید حق تعالی او را برگزید و حکمت و نبوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد.

و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است معمر و محبوب از ابصار و تاروز قیامت باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضی برانند که وی ولی است و اما قول بآنکه وی ملک است باطل است و وی بقول جماهیر اهل علم و صلاح زنده است و وی نمیرد تا قرآن برداشته

نشود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آن است که وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفت و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام اوبلیان بن ملک‌ان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول بغایت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صفی آدم علیه السلام است والله اعلم.

ذکر خضر علیه السلام :

و بالجمله باتفاق مشایخ صوفیه و بقول جماهیر علماء خضر در حیات است و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و این جوزی انکار حیات او می کنند انتهى، و تمسک منکران بآن حدیث است که آنحضرت^ص قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جاننداری که بروی زمین است از بعد صد سال باقی نماند و این راتاویلات است و ملاقات او مر اولیاء الله رابشهرت رسیده است و وی آنحضرت^ص را ملاقات کرده و بتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} آمده و قول آنحضرت^ص (لَوْ كَانَ الْخَضْرَ حَيًّا لِرَأْرِنِي) پیش از ملاقات بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث ازان حضرت^ص کرده است که بعضی مشایخ آن را از وی شنیده اند.

در نبوت مریم و آسیه ساره و هاجره و حوا و ام موسی و نام او یو جلند

است علیهن السلام نیز قولی آمده است و صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید میفرماید (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ) اگرچه نیست وحی یادکر با انبیاء باین نسائی مذکور است و اقعشده باشد اما از انجازه نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) و ذکر با انبیاء از جهت تشریف و اکرام است والله اعلم۔

(وَكُلُّهُمْ كَانُوا مُبَلِّغِينَ عَنِ اللَّهِ صَادِقِينَ مَعْصُومِينَ غَيْرَ مَعْزُولِينَ) انبیا صلوات الله و سلامه علیهم هرچه گویند راست گویند و هر خیر که دهند از جانب خدا دهند و هر امر و نهی که کنند بفرمان وی تعالیٰ کنند و از گناهان معصوم باشد که چون بحکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لا بد هرچه رسول گوید از مرسل گوید ماعلیٰ الرسولِ إِلَّا الْبَلَاغُ دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود بیفرمانی حق کنند و معصیت ورزند مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشادات مشیت نیابد و عصمت ایشان از دروغ و از کبائر مطلق است یعنی عمداً و نزد بعضی صدور کبیره سهواً و صغیره عمداً جائز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست باشد مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه۔

صدور کبائر از انبیاء جائز نیست :

مختار نزد جمهور اهل سنت آن است که ایشان معصوم انداز کبائر عمداً و سهواً و این یق است بعظمت منصب و علوم مرتبت ایشان صلوات الله علیه اجمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینه فی شرح القصیده الامالیة و اما وقوع سهواً و نسیان برایشان در آنچه متعلق بر رسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهو در افعال جائز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده آنچه از خطا و زلات از حضرات انبیاء منقول است بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است آنرا محامل و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آن را معتقد نباید بود و انبیاء معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی بفضیل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد.

مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیاء را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیده اند بعد از آن ارواح بابدان ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهدا که آن معنوی است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیاء از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر برایمان رفتند مومن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلاً موطا حاکرد.

در استمداد قبور :

و در استعانت و استمداد از قبور فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیاء علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود یا از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه فعل صلی الله علیه و آله و در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرار هم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد با ارواح مقدسه ایشان ثابت و مؤثر -

امام حجة اسلام محمد غزالی می گوید که هر که در حیات وی بوی توسل و بترک جویند بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما ثابت است و متصرف در حیات و بعد از ممات روح است نه بدن و مصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله و بقاء بذوست و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است .

نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زائر با ارواح مزور موجب انعکاس اسعه لمعات انوار و اسرار شود در رنگ درنگ مقابله مرآت بمرآت و اولیا را ابدان مکتسبه مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد و ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل و برهان برانکار آن نیست

یکی از مشایخ گفته است که چهار کس از او لیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر، از آن جمله شیخ معروف کرخی[ؒ] و شیخ عبدالقادر جیلانی[ؒ] و در دیگر را از ولیاء نیز شمرده و شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواهد استه است در رساله دیگر به تفصیل ذکر آن تقریب افتد لمحہ ازان در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره می کنند نیز مذکور شده است واللہ اعلم -

وَأَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره

آیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده و هر یغمیری را معجزه مخصوص بود از یک جنس یادو جنس و آنحضرت را معجزات از هر جنس بود و فراوان بود و ازینجا ظاهر شود که او در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق مودع بود در ذات شریف او باز یاد تیهها موجود بود -

ع - آنچه خوبان همه دارند تو تنه اداری

چنانچه فرمود (أَنَّا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَا لَأَفْخَرُ) در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث (آدَمُ وَمِنْ دُونِهِ تَحْتَ لَوَائِي) در مقصود ظاهر تر و صریح تر است -

پنج تن فاضلترین رسل اند.

فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام راست و بعد از وی موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و نوح علیه السلام راست و این پنج تن اولوالعزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و آله قرآن مجید است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست عز و علا و باقی است بر مرور هور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشتند الانقل متواتر که در حکم مشاهده است از آنها باقی است و اوضاع براهین و بینات بر صدق آنحضرت صلی الله علیه و آله و قرآنیست قرآن این آیت است که بر ملا بر روی تمامه فصحا و بلغائی قریش که افصح فصحای عرب و والد خصام دین و اشد اعدی سید المرسلین بودند بر خواند (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ) بظاهر از جنس لفظ و کلام ایشان بود و بانگ و دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت بفلک بر می رفت و لهذا معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی علیه السلام و طب در زمان عیسی علیه السلام و بر وجدان عیب و اثبات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت تهالك داشتند چراییکی از ایشان سوره یا آیتی مثل آن نیاور دو کار از پیش نبرد اول بحث خود همین

بود و احتیاج بجنگ و جدل و محاربه و قتال نبود قدرت نگر که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند برهم توانست بست و کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمیگذرد -

نقل است که چون سوره (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) که اول آیت قرآنی است نزول یافت آنحضرت^ص فرمود تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاو یختند دیگر هر که نظرش بروی می افتاد و در متانت کلام و طرز سخن می نگریست حیران میگشت و اعتراف می کرد که این کلام بسخن آدمیان نمیماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است -

قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت باهره الهی صرف همت ایشان از معارضه آن میکرد و مهری بردهان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و ازان وادی دم زنند اصل مقصود باینقدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان باوجود قدرت و حرص معارضت نیز اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرد و سخن توهّم و زعم خود گفت هرزه می گوید و سستی میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد مگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود بیانگ بلند میگوید بشنوند

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) دیگر سخن چیست اگر تتبع سیر
وصفات سنیه و شمائل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله
علیه وسلم بکنند به یقین
معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پایت اعجاز و حسن ناز است
صلی الله
علیه وسلم

(قطعه)

هر جلوم جمال ترانا ز دیگر است هر نغمه کمال تراساز دیگر است
اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج هر غمزه ز چشم تو اعجاز دیگر است
(وَهُوَ مَبْعُوثٌ إِلَىٰ كَافَّةِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ) وی صلی الله
علیه وسلم مبعوث است به کافه
جن و انس و لهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی
و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن
منصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علماء عموم بعثت بجانب جن و انس
مخصوص بآن حضرت است صلی الله
علیه وسلم

شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شك نیست که جن مکلف اند در
امم ماضیه و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر یا صادقی که از وی روایت
کند با اتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده و در قرآن مجید
نقل از جن میکند که می گفتند (إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ) ظاهر این آیه کریمه آن است که ایشان مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وی بودند پس آنچه مخصوص بانحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهه نبود چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله را بلکه ایشان بسماع کتاب الله و اطلاع براحکام شریعت وی عمل می کرده باشند قال السیوطی هذا مذهب الیه الضحاک وهو الظاهر انتهى.

و بقول شاذ از بعض علما بعث و رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمامه اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و مرئی و مکمل ذرایی موجودات و سایر. مکنونات است و سلام احجار و سجده اشجار بروی و شهادت حیوانات برسالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از ایشان سر بر زند و از بواقی اقسام جزایمان و اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دلالت نص قرآن (وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) نیز هم بران است چه یاونون درین صیغه برحقیقتش نیست چنانکه در رب العالمین (وَمِعْرَاجُهُ فِي الْقِصَّةِ بِشَخْصِهِ إِلَى السَّمَاءِ لَمْ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى حَقٌّ) امتحان ایمان در تصدیق قضیه معراج است که در ساعت لطیف در بیداری بچسب شرف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا حد لامکان بان حکایات و خصوصیات مذکوره که

در احادیث صحیحه واقع شده و تحقیق این نیست بمعرفت عالم اله و روحانیات شود که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود آنریان کرده اند و ایمان آنست که بمجرد شنیدن این خبری توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجان بدان راه نیابد و اگر بردرک آنحالت و در یافت آن مرتبه اطلاعی بخشد آن خود بابی دیگر است اور اخاصگان در گاه از اهل معرفت و متجردان آن از جلیباب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است این جاسخن شنیدن و ایمان آوردن تو امان است۔

ابوبکرؓ را صدیق ازان روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و چندان از مسلمانان درین واقعه در شک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن وی در اول کاری معجزه و طلب دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات ساطع بود وی بطلب پیش نیامد و توقفی ننمود چون آنحضرت ﷺ از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند بابعضی اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و بادیدگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد ازین جامع معلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکی است ولیکن تفاوت در لفظ و عبارت است۔

حق آنست که وی ﷺ پروردگار خود را بچشم سردید جمهور صحابه

برین اندوایدن بدیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است والله اعلم.

وَأُمَّتَهُ خَيْرُ الْأُمَّمِ امت محمد رسول الله ﷺ بهترین امتهاست همچنانکه وی مهتر و بهتر پیغمبران است صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) ودر حدیث آمده است که مدت عمر و بقائی شما نیست بزمان بقا و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و با وجود آن ثواب تان بیشتر از ایشان دهند و قصه حال شما نیست بایهود و نصاریٰ حکم آن دارد که مردی سه کس اجیر گرفت یکی را بر عملی که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی تعیین کرد و دیگری را از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر تا مغرب و قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد چون شام درآمد و وقت اجرت دادن شد بآن دو طائفه اول یگان یگان قیراطی داد و باین یک طائفه دیگر دو قیراط پس از آن دو گروه بغضب آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل مابیشتر اجرت ما چرا کمتر شد گفت آنچه باشما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من است هر که را خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی به نصاریٰ و ثالث باین امت مرحومه مغفور و در فضائل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف

و حقائق و دقائق و عجائب و غرائب که از افراد این امت بظهور آمده است از هیچ امتی بظهور نیامده و هذا ظاهر۔

و شَرِيعَتُهُ اَكْمَلُ الشَّرَائِعِ وَ دِينُهُ نَاسِخُ الْاَدْيَانِ شَرِيعَتِ مُحَمَّدِي كَامِل

ترو جامع تر از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود (بُعِثْتُ لِتَمَمَّ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ) اشارت بدان است شریعت موسی' علیه السلام شریعت قهرو جلال بود و امر بقتل نفس و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ناصر دران است و موسی' علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس راتاب نظر بر طلعت مبارک وی نبود و عیسی' علیه السلام بغایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلاً در وی و بالی و قتالی نبود بلکه قتال برایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش اینست که هر که یکر خساره تو طپانچه زند تو رخساره دیگر پیش وی نه هر که بگوشه جامه تو بدست زند تو ردای خود را بوی بخش و هر که با تویک میل تسخیر تو کند تا دو میل باوی بروی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله اتم مظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی' علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسوی فرموده است (اَنَا الضُّحُوكُ

الْقُتُول) فرمود ومن همیشه درخنده باشم ودرعین خنده کشنده کمال
جامعیت این است -

(بیت)

بخنده نمکین دل بری و جان بخشی

تبارک الله آه اینچه خنده روجه لب است

قوله تعالی (وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ) نیز اشارت
بعدالت و توسط شریعت تتبع اوست و حقیقت حال بعد از تتبع سیرو شمائل
و معرفت احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وضع و شوائع و احکام
وی صلی الله علیه وسلم منکشف گردد و بالله التوفیق -

وَأَصْحَابُهُ خَيْرُ الْأُمَّةِ و اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین
فاضلتر و مهتر و بهتر از باقی امت اند که ایشان را پروردگار تعالی برای صحیت
و نصرت و اعانت رسول خود برگزید و اختیار نموده تقویت این دین قدیم
و اقامت این ملت عظمی بایشان کرد قال الله تعالی (وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا
وَأَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است که بنظر دران
جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب انداز سائر امت فرموده است
که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیم پیمان
جو که یکی از ایشان کند برابری نکند و حدیث (خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي) نیز از
دلائل این مدعا است و غیر آن دلائل بسیار است و خود کدام دلیل واضح

ترازین باشد که بیواسطه جمال مصطفی صلی الله علیه و آله دیده و باوی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بیواسطه بامرونی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده -

و صحابی مومنی بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله را در ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت صلی الله علیه و آله متد بود و در جهاد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آن را که یک نظر دیده یکساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحبت نگویند و گویند خیریت و افضلیتی که مذکور شد مخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آن است که این افضلیت آن را که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله انداخته نیز شامل است و بحقیقت بیک نظر بر جمال وی دیدن و یک ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخلوات و اربعینات نه نمایند و نکشاید کذافی قوت القلوب -

و در افضلیت اصحاب نیست بجمع امت کسیکه سخن کرده ابو عمرو بن عبدالبراست که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی بیاید که در مرتبه بایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث (مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ الْمَطَرِ لَا يَدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ) استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ یکی از ما که ایمان بتو آورده ایم و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر از شما بیایند و نادیده بمن ایمان

آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود^{رضی} فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر از آن نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) را هم بدین معنی تفسیر کنند.

و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هر که در آن زمان متمسک به سنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمودند بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همان است که جمهور علما بر آنند و مراد باین خیریت که پسینان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی با فضل کلی منافات ندارد و ما نا که خلاف این عبدالبر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر در آن اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و همنشینان دائمی آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر بر جمال مصطفی^{صلی الله علیه و آله} نرسد اگرچه اولیاء الله راصحبت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم.

فضل صحابه اربعه یکدیگر بدو مقام.

وَالْخُلَفَاءِ الْأَرْبَعَةَ أَفْضَلُ الْأَصْحَابِ چهار یار باصفا که خلفاء راشدین

و جانشین مصطفی اند صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیکترین احباب اویند و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام چندان است که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در انجا مشارکت و مساهمت نبود چنانکه بنظر در احادیث و اخبار و آثار روشن گردد

وَفَضَّلَهُمْ عَلَىٰ تَرْتِيبِ الْخِلَافَةِ وَالْمُرَادُ بِالْأَفْضَلِيَّةِ أَكْثَرِيَّةُ الصَّرَافِ

بدانکه اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی است بعد از وی عمر فاروق رضی بعد از وی عثمان ذوالنورین رضی بعد از وی علی مرتضی رضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینات است و طریق اثبات خلافت ابوبکر رضی نزد بعضی بنص صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علمائی سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر رضی و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه موافقت و متابعت رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر رضی و عمار رضی و سلمان رضی و صهیب رضی و امثال ایشان بودند که بحال ایشان میل و مدهانت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است (لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) و اگر چه امیر المؤمنین علی رضی بن ابی طالب و عباس رضی بن عبدالمطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه رضی و زبیر رضی

ومقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد ازان، وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیادوی در آمدند و براه موافقت رفتند و ابوبکر^{رضی} ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی^{رضی} بن ابی طالب است و من او را به بیعت خود الزام نمی کنم اختیار او بدست اوست و شمارا نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری راجز من اولی دانید و مصلحت بیند اول کسیکه و باوی بیعت کند من خواهم بود پس علی^{رضی} و هر که باوی بود گفته غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در امر دین ما پیش کرد و دیگر که تواند پیش انداخت -

اشارت بامر امامت نماز کرد که آنحضرت^{صلی الله علیه و سلم} در روز آخرت از حیات او را فرمود جز آنکه ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما میدانیم که اولی و احق بامامت تویی پس علی هر که از اصحاب باوی بودند رضی الله عنهم، باوی علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند -

و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و اجتهاد و تحری صواب قادح در انعقاد و اجماع نباشد -

و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی^{رضی} در وقت

بیعت اشتغال تجهیز و تکفین آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت صلی الله علیه و آله خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و ازینجا امتداد مدت توقف و تردد فهم گردد حتی که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت فاطمه زهرا رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در آخر همان روز یا بروز دیگر بود و الله اعلم.

و بالجمله علی مرتضی رضی الله عنه دائم مطیع و سامع و متمثل امر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا بوی میکرد و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب در آنجا کشته شد با وی بود و جاریه را از غنایم آن غزوه به تسری برگرفت اگر غزوه بحکم امام حق نمی بود تصرف در غنایم آنجا جایز نمی بود و هیچ عاقلی روا دارد که علی مرتضی رضی الله عنه که شیر خدا و امام اولیاء و مرکز حق بود و قرآن چنانچه در حدیث آمده است که (الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ) مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا نصی در شان خود شنیده بطلب حق نه برآید و سکوت و روزه و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه رضی الله عنه که بناحق با وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سو گند بخدائیکه پیداکننده نفس و رویا ننده دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده و بر من جزاین روای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که برادری پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و آله برآید ولیکن چون آنحضرت صلی الله علیه و آله با وجود حضور من و معرفت

موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند و بامردم نماز گذار و مرا مجال نزاع در آن نبود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله او را در امر دین ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد.

جواب شیعه و نقض و قدح بر آن از جهت ترس جان و خوف اعداء

شیعه گویند که این همه از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف درنگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی رضی که طلب حق نکرد و سکوت ورزید و بطلب حق برنخاست از آن بود که از اعداء می ترسید تا وی رانکشند و هلاکش نکنند اینچه سخن است مثل علی مرتضی رضی با آن کمال ایمان و یقین که (لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءَ مَا أَرَدَدَتْ يَقِينًا) از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من قوی و این بشارت غیر این معنی ندارد که متکفل تمشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگروی از مردم بترسد و داند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جایی بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جانه چنین است علی مرتضی رضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و با آن عظمت و علو منصب زوجه وی حسن رضی و حسین رضی سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و محبوب ترین خلق نزد وی و عباس رضی بن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه و آله با آن

رفت محل تابع وی و زبیر رضی بن عمه رسول الله باکمال شجاعت و شهامت که داشت باوی و بنوهاشم با آن شوکت و عزت برادران وی دیگر ضعف و زبونی چه معنی دارد.

خواستن عباس بیعت علی را برای بیعت و انکار وی

روایت کرده اند که عباس در مدت توقف باعلی گفت دست برآر که باتو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم وی بیعت کرد و هیچکس را مجال خلاف باتو نماند و ابوسفیان اموی گفت چه شد شمارای پسران عبدمناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد از دل بیت من قریش، اشارت به ابوبکر صدیق رضی کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمامه وادی پر گردد و در بار از روز گار ایشان برآرم پس علی مرتضی رضی او را منع کرد و زجر فرمود که یاعد و اهل اسلام اینچه سخن است که تو میگوئی میخواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبران جائز می داند بلکه واجب و میگویند که اظهار کفر از انبیاء صلوات الله علیهم در مقام خوف و تقیه جائز باشد حتی که گویند که آنحضرت علی مرتضی رضی را امامت در نفس خود تعیین کرده بود ولیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هر گاه امثال این احتمالات شیعه را در جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله رادهند دیگر کسی با ایشان چگوید (قَبَّحَهُمُ اللَّهُ مَا أَجْهَلَهُمْ وَأَفْسَدَ اِعْتِقَادَهُمْ)

اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر ظهور حق کجا باشد متکبرتر از قوم نوح و متمدنتر از نمروود و ظالم تر از فرعون که خواهد بود با وجود آن نوح و ابراهیم و موسی' علیهم السلام اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پیش ثابت شد که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکرؓ و هر چه صحابه بلکه سائر علما و مجتهدان این امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود یقین اگر چه هر یک از افراد آن بحکم (المجتهدی خطی و یصیب) احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان را خاصیتی است که جز بر حق و صواب نبود و احتمال خطا ندارد و بحکم نص قرآن (لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) و قوله تعالی (وَيَتَّبِعِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) (الآیه) و حدیث نبوی (لَنْ تَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ) هر چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود اگر رو ابودی که تمامه صحابه یا اکثر ایشان در خلافت اختیار بیعت ابوبکر عمدابراه خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند و حق صریح پوشیدند فساد این سخن و نتایج آن در تمامه دین و ملت سرایت می کند و در هیچ جا و در هیچ حکم شرعی و ثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت بنقل ایشان ثابت شده است و ایشان خود بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و سائر حق بودند هیچ قباحتی و شناعتی بالاتر ازین نباشد **نعوذ بالله من الجهالة والضلالة والغباوة.**

امام فخر رازی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است

و گفته که به حکم قرآن مجید که فرموده است (لَا يَحْطَمَنَّ سُلَيْمَانَ وَجُنُودَهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) معلوم میشود که نمله سلیمان عاقل تر از رافضی بود زیرا که مورچه با مورچه‌های دیگر گفت که در کانه‌های خود بخزید تا لشکر سلیمان بیش‌عور و نادانسته پائمال تان نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند پائمال کردن مورچه‌ها و ظلم برایشان نادیده و دانسته بوجود آید ایشان یعنی رافضیان می گویند که اصحاب سید المرسلین^ص عمدًا حق علی^{رض} را پائمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این قدرند انستند که از صحابه رسول اتفاق بر ظلم درست نباشد۔

بالجمله هیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرده شده است نباشد هیچ الزامی قوی تر از اطاعت و انقیاد علی مرتضی مرابوبکر را در احکام دین و دنیا نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلی که برفضل و کمال علی مرتضی است کرم الله وجهه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق^{رض} است یعنی علی^{رض} با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید دین متابعت او کرد و باوی بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود۔

آخر همان حکایت آنده که نقل کرده اند که از امیر المؤمنین علی^{رض} پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه منتظم و ملتئم و بیخلاف آمد و در عهد خلافت شما این همه هرح و مرج بظهور رسید

فرمود ناصر و معین و مقوی و مؤید ایشان ما بودیم و ناصر و معین و مقوی و مؤید ایشان ما بودیم و ناصر و معین ما شماید دیگر چه حال باشد -

بحقیقت فطرت سلیمه مجهول است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمدرسول الله ﷺ جز بر صواب نبود بر انکار محمدرسول الله که آخر الزمان و هادی انس و جان مبعوث بکافه و خلاق باشد از وی همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشند دیگر تمامه اصحاب و یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت رفته آخر این منقصت به سید کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس به یقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق^{رض} صدق و صواب بوده -

غایت تنزل و تساهل درین مقام آن است که فرقه زیدیه که ایشان را عدل و فرقه شیعه می گویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر ﷺ حق علی^{رض} بود ولیکن در نصب ابو بکر^{رض} مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی^{رض} هنوز از خون دشمنان دین خشک نشده بود و تقارها و عداوتها در دلها متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه می ساختند شاید که باعث هرج و مرج و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهب بر افضلیت علی^{رض} و وجوب نصب افضل و اکمل است -

علمای سنت را در هر دو جا سخن است می گویند که واجب نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش

آنها قطعی نه، و غایت آنکه دلالت آن هابراختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب و هر که مطیع راندهد چنانچه ماسبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول باوجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن مامشایخ سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عثمان ثم عمر ثم علی و حسن ظن ما برایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بر آن نمی داشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بران نمی نمودند و مادر این مسئله اتباع ایشان می کنیم و براه تقلید ایشان می رویم و حقیقت امر را به علم الهی تفویض می نمائیم -

و آمدی که از اعظام علمای اصول فقه و کلام است می گوید که مراد به تفصیل اختصاص یکی از دو شخص افتد بفضلی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت و صفت چنانکه عالم فاضل تراست از جاهل بصفه علم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را علم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمالی دارد که در دیگری نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و به این معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر

خدا و او را امین امت خوانده است بگرفت و بانصار گفت که امامت حق قریش است و جز قریش کسی دو کس هر که را خواهید اختیار کنید اگر نسی درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت با جهتاد صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سندی باید و نص غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است. دلایل حائنین و نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون از خارج از وضع رساله بود ترك آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد و الله الموفق چون خلافت ابو بکر^{رضی} به اجماع ثابت شد و امثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق^{رضی} کرد و او را خلیفه نمود و عهد نامه بنام او بنوشت و مردم را بمتابعت هر که دران نامه است امر کرد و تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود (بَايَعْنَا لِمَنْ فِيهِ وَ اِنْ كَانَ عُمَرُ) خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان شش کس عثمان^{رضی} و علی^{رضی} مرتضی و عبدالرحمن^{رضی} بن عوف^{رضی} و طلحه^{رضی} و زبیر^{رضی} و سعد^{رضی} بن ابی وقاص^{رضی} مشترک گذشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمن^{رضی} بن عوف کردند و وی عثمان^{رضی} را اختیار کرد پس علی مرتضی^{رضی} و تمامه صحابه با عثمان^{رضی} بیعت کردند و منقاد امر وی شدند در احکام دین و دنیا او را امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان^{رضی} نیز به اجماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی^{رضی} خود

متعین بود و اکمل و افضل الزمان خود بود پس وی کرم الله وجهه باجماع اهل حل و عقد خلیفه بر حق و امام مطلق شد و نزاعی و خلافتی که از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمد نه در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه منشاء آن بغی و خروج و خطادر اجتهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود.

مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای اربعه به ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر^{رضی} است ثم عمر^{رضی} ثم عثمان^{رضی} ثم علی^{رضی} مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عندالله تعالی و تحریرش چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول منافلان فاضلتر است از غیر خودزیادت و در رجحان آن فلان را طلبند نسبت بان غیر و این رجحان تواند که بجمیع وجوه در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را جمع آید و کامل بود یادر مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بان جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند آن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عندالله نه بوجه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیة مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه عقلا آنرا در عرف فضیلت خو دهند و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد به رجحان آن غیر در احاد فضائل دیگر یادر مجموع فضائل من حیث المجموع

و اسباب کثرت ثواب مآثر و فضائل بود که منافع و نتایج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات میرات و هدایت ناس و امثال آن می گویند که این صفات در ذات ابوبکر^{رضی} بیشتر است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی^{رضی} از آنکه که ایمان آورد کاروی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان^{رضی} و طلحه^{رضی} و زبیر و سعد^{رضی} بن ابی وقاص و عثمان^{رضی} بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلائی اعلام دین بود چه در حالت حیات آن حضرت و چه بعد از ممات وی^{صلی الله علیه و آله و سلم} -

و در صحیح بخاری آورده است که وی^{رضی} در مبادی ایام بعثت که در اظهار شعائر دین و شرائع کسی را مجال نه بود مسجدی بزور خود بنا کرده بود و در آنجا نماز می گذارد قرآن می خواند و نساء و اطفال و جوان قریش گردمی آمدند و قرآن می شنیدند چون تخریب مطلب کرده شروع تقریر آن کنیم و هر چه از اقوال علمادر آنجا آمده است نقل می نمائیم -

بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین اند که مذکور شد و مروی از امام مالک^{رضی} و غیر وی^{رضی} توقف است میان عثمان^{رضی} و علی^{رضی} از مالک^{رضی} پرسیدند که افضل امت بعد پیغمبر کیست گفت ابوبکر^{رضی} عمر گفتند علی^{رضی} و عثمان^{رضی} را چه گوئی گفته مقتدایان دین از آنها که مادر یافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که

تفضیل یکی بردیگری می کردازین دوومذهب امام الحرمین نیزتوقف است میان این دو ومنقول ازابوبکر^{رضی} بن خزیمه تفضیل علی مرتضی^{رضی} است برعثمان^{رضی} ودر جواهر الاصول می گوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی^{رضی} است برعثمان^{رضی} ومختار ابن خزیمه نیز همین است ودر مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور است که درمذهب اهل کوفه تقدیم علی^{رضی} است برعثمان^{رضی} وسفیان^{رضی} ثوری نیز بهمین قائل است وازعلمای حدیث آنکه تقدیم علی^{رضی} برعثمان^{رضی} کرده است محمد ابن اسحاق بن خزیمه است وامام محی الدین نووی درشرح صحیح مسلم می گوید که بعضی اهل سنت وجماعت از اهل کوفه بتقدیم علی^{رضی} بر عثمان^{رضی} رفته اندوقول صحیح ومشهور تقدیم عثمان^{رضی} است برعلی^{رضی} وهم امام نووی دراصول حدیث می گوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر^{رضی} است بعد ازان عمر^{رضی} به اجماع اهل سنت وخطابی که از علمای اهل سنت است ازاهل کوفه تقدیم علی^{رضی} برعثمان^{رضی} نقل کرده وابوبکر^{رضی} بن خزیمه نیز بران رفته است وقسطلانی درشرح صحیح بخاری می گوید که بعضی ازسلف بتقدیم علی^{رضی} برعثمان^{رضی} رفته اند وسفیان ثوری^{رضی} ازایشان است وبعضی گفته اند که وی در آخر ازان رجوع کرده است والله اعلم-

و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور^{رضی} از شافعی^{رضی} روایت می کند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر^{رضی} و عمر^{رضی} و تقدیم ایشان اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی^{رضی} و عثمان^{رضی} است و بالجمله قرارداد مشایخ اهل سنت بر آن است که در تقدیم ابوبکر^{رضی} و عمر^{رضی} بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست ولیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح قصیده امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفای اربعه مخصوص است بماعدای اولاد پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} -

و ابن عبدالبر^{رضی} که از مشاهیر علمای حدیث است در استیعاب ذکر می کند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر^{رضی} و علی^{رضی}، می گوید که مروی از سلمان^{رضی} و ابوذر^{رضی} و مقداد^{رضی} و خباب^{رضی} و جابر^{رضی} و ابوسعید خدری^{رضی} و زید^{رضی} ابن ارقم آن است که علی مرتضی^{رضی} اول کسی است که اسلام آورده ولیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی^{رضی} را تفضیل دهند بر هر که غیر اوست این کلام ابن عبدالبر است ولیکن می گویند که این مقاله از ابن عبدالبر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین اجماع نقل می کنند و بر تقدیر و تسلیم این روایت وی از ان جماعت صحابه که تفصیل علی مرتضی^{رضی} نقل کرده و امثال آن روایات چنانچه

خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکند که می گفتند ابو بکر^{رضی} خیر من
 علی^{رضی} و علی^{رضی} افضل من ابو بکر -

امام تاج الدین سبکی^{رحمته} که از اعظم علمای شافعیه است در طبقات
 کبری از بعضی متأخیرین نقل کرده است که ایشان تفصیل ختین میکنند
 از جهت ثبوت و زوجیت بایضعة رسول الله^{صلی الله علیه و سلم} و شیخ جلال الدین سیوطی
 در کتاب حصائص از امام علیم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه
 و برادر وی ابراهیم باتفاق افضل انداز خلفای اربعه و از امام مالک^{رحمته} آورده
 اند که گفت (ما فضل علی بضعة النبی^{صلی الله علیه و سلم}) فرموده من هیچ یکی را بر آنکه
 جگر پاره رسول^{صلی الله علیه و سلم} است تفضیل ندهم این تفضیل نسبت بدیگر آن است
 و بایشان می گویند این همه روایات ضرر بمقصود ندارند و منافی مدعای
 مانیت مدعای ما این جا چنانچه تحریر کرده آمد اثبات فضیلت بوجهی
 خاص است و آن بمفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل که
 ذکر کرده شده راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید
 شرف نسب و کرامت جوهر ذات است چه شك نیست که در اولاد
 پیغمبر^{صلی الله علیه و سلم} که اجزای اویند شرفی و شانی هست که در ذات شیخین نیست
 هیچکس را در آنجا مجال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب
 شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و او فراست بآنکه از قول
 خطابی که از بعضی مشایخ خود نقل کرده است نیک در توان یافت که چه
 مقصود دارد و خیزیت چیست و افضلیت کدام هست که گفته است که

ابوبکر خیر من علی وعلی افضل من ابی بکر اگر مراد خیریت ابوبکر از وجهی است و افضلیت علی از وجهی دیگر پس این سخنی است بیرون از دایره خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و امثال آن پس منافات بمقصود ندارد و اگر غرضی دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم -

اکنون سخن در آن ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلافت یاظنی است که دلیل آن امارات و قرائن است که به رحجان و اولویت رساند بعضی برانند که قطعی است و مختار، نزد اکثر محققین آن است که ظنی است -

امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال می گویند کنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفضیل می دهند بر بعضی دیگر یا از مسئله تفضیل و تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند -

جوابش میگوید که بناء مسئله تفضیل بر آن است که امامت مفضول با وجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت برانند که امام افضل باید ولیکن اگر نصب وی موجب سوران هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اهلیت و استحقاق او مرامات رابه استجماع صفات و شرائط آن از قرشیت و علم به حلال و حرام و مصالح و

مهام دین و اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز باشد و می گوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن مادر آن است یعنی امامت نماز که امامت صغری اش گویند وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله (یؤمکم اقرام) یعنی باید که امام در نماز کسی شود قرآن خواننده تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این خود بقطع نمی رساند پس صحیح آن است که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند بود و نزد مادلیلی دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمه بر بعضی چه عقل رابدرك حقیقت آن راه نیست۔

اخباری که در فضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد ولیکن غالب بر ظن چنان آید که ابوبکر رضی الله عنه افضل خلائق است بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از وی عمر رضی الله عنه و ظنون در علی رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه متعارض است و می گوید از علی مرتضی رضی الله عنه نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه است بعد از آن خدادانا تراست با آنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است

در ارشادومی گوید که این قولی است که مابرای خود اختیار کرده ایم
 و از راه تقلید محاببت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهى

بعضی از فقهای محدثین از اهل مدینه در شرح قصیده امالیه نقل می
 کند که شیخ احمد زروق که از عاظم علمائی فقهاء و مشایخ مغرب است
 در شرح عقیده حجتیه الاسلام می گوید که علماء را اختلاف است در آنکه
 تفصیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز
 این تفصیل در ظاهر و باطن است معاً یاد رظاهر فقط اینجا نیز دو قول است
 انتهى-

وقاضی عضد در موافق بعد از ایراد تفضیل فضائل علی مرتضی^{رض} که
 شیعه بدان استدلال برفضیت وی کرم الله وجهه کرده اند و جواب از آن
 بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید، بدانکه مسئله افضلیت از آن قبیل
 است که در وی جزم و یقین راطمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت
 بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جز نقل نتوان
 بود و این مسئله نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد وظن در آن باب
 اکتفا تو اند کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی
 جزم یقین است و نصوص مذکوره از طرفین با وجود و تعارض دلالت

آنها قطعی نه، و غایت آنکه دلالت آن ها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب و هر که مطیع راندهد چنانچه ماسبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگر چه قطعی است ولیکن از آنجا قطع با فضیلت لازم نیاید الا غالب ظن چه امامت مفضول با وجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن مامشایخ سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عثمان ثم عمر ثم علی و حسن ظن ما برایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بر آن نمی داشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما در این مسئله اتباع ایشان می کنیم و براه تقلید ایشان می رویم و حقیقت امر را به علم الهی تفویض می نمائیم -

و آمدی که از اعظام علمای اصول فقه و کلام است می گوید که مراد به تفصیل اختصاص یکی از دو شخص افتد بفضلی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت و صفت چنانکه عالم فاضل تراست از جاهل ب صفت علم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را علم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمالی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و به این معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر

فضلی که در یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک دران باشد اگر شریک نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابله آن افتد و به کثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه يك فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه يك گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت رانزد الله تعالی اجری و ثوابی بود که ارباب فضائل کثیره را نبود پس جزم بافضیلت به معنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف و شرح اوست انتهى -

مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است می گوید که ماسلف را بر این یافتیم و ظاهر آن است که اگر ایشان را دلیلی بران نمی بود حکم بران نمی کردند ما خود دلائل جانپس را متعارض یافتیم و این مسئله را از ان قبیل نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و توقف دروی محل بچیزی از واجبات گردد انتهى .

جریان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عضدیه نیز هم برین نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه باو کد و جوه و اشد طریق کرده و دادتشدد و تعصب داده است میگوید که شیخ ابوالحسن اشعری تصریح بدان کرده که تفضیل ابوبکر^{رض} بر سائر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی می گوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین است و صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم جزم به ظنیت آن کرده و این عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده

است که معمر گفته که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابوبکر^{رض} است منعش نکنم و بای درشتی نکنم و اگر علی رافاصلتر از ابوبکر^{رض} و عمر گوید نیز بای درشتی نکنم و اگر به تفضیل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و دادمدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق آنند دهد پس عبدالرزاق می گوید که این سخن از معمر بوکیع نقل کردم اورا نیز خوش آمد و تحسین کرد و شیخ ابن حجر مکی می گوید که ملحظ و مبنی این عدم منع و درشتی جز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی۔

و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نه کند و گوش بروایات شاذه که جانب خلاف نقل کرده شده بنهد ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره چنانچه راجح و مختار هم آن است حکم بظنیت آن درست نباشد چه اجماع از دلائل قطعیه است۔

جوابش آن است که در علم اصول فقه مقرر و میرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که درانجا خلاف اصلاً نبود و آنکه دروی خلافی بود اگر چه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت برآید هر چند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتدبه نبود و مانع از انعقاد اجماع نیاید ولیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیه بی تاثیر نبود با آن که اجماعی که در اینجا است بر همین افضلیت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع بآن نکرده اند چنانچه از عبارت

ائمه اشارات مفهومی می گردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب است ظاهر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بوجه قطع یقین لازم نیاید آیامی بینی که اهل سنت بر احوقیت عثمان^{رضی} و به خلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافاً مستلزم نگردد نیز حقیقت فضل همان است که نزد پروردگار تعالی^{است} و اطلاع بر آن جز باخبار و وحی ممکن نه و اخبار مدح و ثنای همه ایشان و ورود یافته متعارض آمده است آنها که ادراک زمان وحی و مشاهده احوال آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} نموده باشند بقرائن و امارات دریافته باشند ولیکن دیگران را که نظر بر صرف دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض آید دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان حسن ظن بایشان نبود لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضائل و کمالات و اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیارد و این همه ترجمه صواعق محرفه حاصل آن بود و در روی آنچه از شرح مواقف نقل کرده شده نیز بتمام مذکور است -

نیز در صواعق می گوید که ما اهل سنت و جماعت می گوئیم که مسئله افضلیت بدین ترتیب ظنی است لیکن بر شیعه لازم آید که قطعی گویند و قائل شود بافضلیت ابوبکر^{رضی} و عمر^{رضی} جزماً و یقیناً زیرا که معتقد ایشان

در علی مرتضی و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم با اتفاق مفید قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جائز نباشد و بصحت رسید و به تواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا در حضور شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر بیان فضیلت ایشان می کرد و ذهبی از هشتاد و نفر با سائید صحیحجه اثبات آن کرده است.

در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت یعنی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است (خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ رَجُلٌ آخَرٌ) پسرش محمد بن جتفیه گفت ثُمَّ أَنْتَ فرمود من مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطریق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده است که فرمود دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل می کنند بر ابوبکر و عمر و هر که مرا تفضیل کند بر ایشان وی مفتری است و هر چه بر مفتریان می کنند بروی کردنی است.

مالک از امام جعفر صادق و وی از حضرت امام محمد باقر روایت میکند که علی مرتضی بر عمر بن الخطاب که به ردائی پیچیده افتاده بود به گذشت و ایستاد و فرمود که هیچکس راندانم محبوب تر از دمن که پروردگار تعالی را بنامه اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد پیچیده من بردار او، دارقطنی روایت می کند که ابو حنیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد می کرد جماعتی را دریافت که مخالفت اومی کنند پس

بمخالفت ایشان سخت محزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس آنحضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید که یا اباححیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست وی حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا اباححیفه خبر دهم ترا که بهترین این امت کیست گفت بگو فرمود بهترین امت ابو بکر^{رضی} است ثم عمر^{رضی} پس ابو ححیفه گفت عهد کردم خدا را که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی^{رضی} بمشافهه شنیدم وهم از ابو ححیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی^{رضی} را که بالای منبر کوفه می گفت بهترین این امت بعد از پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} ابو بکر^{رضی} است ثم عمر^{رضی} و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع و اشتها آمده بلکه بسر حد تو اتر رسیده است۔

شعبه گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر^{رضی} و عمر^{رضی} را که گفته اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان بر خیزد و وصمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و ازین جا لازم آید که علی^{رضی} مرتضی که شیر خدا و مرکز دایره حق بود جبان و ذلیل و مغلوب و مقهور باشد و از اظهار حق و رد باطل عاجز و خائف اسد الله لقب او (لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) صفت او (عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ) منقبت او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و به شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت

از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت -

و از امام شافعی^{رض} پرسیدند که علت نفرت خلافت و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه باشد گفت آن که وی در اظهار حق بروی هیچکس نمی دید و از هیچ احدی مبالات نداشت و مدهانت نمی کرد و شافعی^{رض} گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد را بادنیواهل دنیا مبالاتی نباشد و عالم بود و عالم را مدهانت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پروای کس نباشد -

و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت، صورت امکان دارد وی کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت و در زمان خلافت و غلبه شوکت و نفاذ امر بر بالای منبر بر ملا می فرمود و این با تقیه جمع نمی شود -

از امام محمد باقر^{رض} و عن آباء و اولاده الکرام پرسیدند که ابو بکر^{رض} و عمر^{رض} را چه می گوئی فرمود سخت دو ستدارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که تو اینهار از روی خوف و تقیه می گوئی و معتقد باطن تو بخلاف این است فرمود خيوف از احیامی باشد نه از اموات بعد از ان به مذهب و نکوهش هشام بن عبد الملك بن مروان درآمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر ما را در مدح و ثنای ابو بکر^{رض} و عمر^{رض} خوف و تقیه در نظر باشد چرا مذهب و تقبیح حال هشام بن عبد الملك کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار اوست و هر گاه که حال امام

محمد باقر[ؑ] که از اجزای علی[ؑ] مرتضی است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت کل الكل است قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه بودی بامعاویه[ؓ] و بنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت بودند و با بغات و خوارج می کرد و آنجا خود دارد حرب و قتال و اظهار حق و تأیید دین بروجهی نموده که بالاتر از آن متصور نباشد و این نبود مگر از جهت آنکه تا امر دین از دایره حق و اعتدال خارج نیاید وی کرم الله وجهه ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغیر یافت و کار دین سستی گرفت و دیگر رد و ابطال را واجب دید۔

بسابودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط درین شان اخراج می کرد تا عبد الله بن سبار ايمدائن فرستاد و شرط کرد که دیگر باوی در يك شهر سکونت نکنند و ابن سبا یهودی بود که بردست وی اظهار اسلام کرد و سب صحابه می کرد و سردار طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی[ؑ] ادعای الوهیت می کردند و او را بخدائی می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند و سزاداد و اخراج کرد و چندین خطب و فصول از علی مرتضی[ؑ] در مدح و ثنای ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن طاعی را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت ابو بکر[ؓ] و عمر[ؓ] بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود۔

و از حسن ادائیکه بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده آنست که عبدالرزاق که از اهل روایت و مشاهیر علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین می کنم بجهت تفضیل علی مرایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمی کردم من نیز نمی کردم گناهی عظیم ترازین نبود که علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بدیده انصاف نگرددانند که در کتب دیگر سخن باین تفضیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام بادلایل ضم کرده بنگرند و انند که در کتب و دیگر سخن باین تفضیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام بادلایل ضم کرده بنگرند و اضطراب و استعجال نمایند و الله اعلم و منه التوفیق

ذکر عشره مبشره رضی الله عنهم

(بَقَائِي الْعَشْرَةِ الْمُبَشِّرَةِ بَعْدَ از خلفای اربعه فضل مرباقی عشره مبشره نام آن ده صحابه است که بیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ایشان را بشارت به بهشت داده و فرموده -

(ابوبکر^{رضی} فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة و سعید بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة)

این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر قریش و قد وه مهاجرین و اقارب مصطفی اند صلی الله علیه و آله و رضی الله عنهم و مرایشان را سابق و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران رانیست و بهشتی بودن ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشراند مثل فاطمه رضه و حسن رضه و حسین رضه و خدیجه رضه و عائشه رضه و حمزه رضه و عباس رضه و سلمان رضه و صهیب رضه و عمار رضه بن یاسر رضه رضی الله تعالی عنهم اجمعین :-

مثلاً و شهرت این ده تن باین لقب به جهت وقوع بشارت است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقائد بجهت اهتمام بشارت ایشان است و رد بر مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر کنند و براه سوء ادب روند-

عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم گامی از جهله عوام بالاترند گویند که دیگران رانیز بشارت هست ولیکن بشارت این عشره قطعی است و از آن دیگران ظنی و غیره بالغ بدرجه بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشأ این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این مبحث را درین روزگار در کتابی مستقل مسمی به تحقیق الاشارة فی تعمیم البشارة به تفصیل و تحقیق بیان نموده و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده

ایم وحق آنست که بشارت خلفای اربعه^{رض} و فاطمه^{رض} و حسن^{رض} و حسین^{رض} و امثال ایشان مشهور است و اصل بحد تو ابر معنوی و بشارت باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده بشارت بعضی دیگر احاد با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر مبشرین آن است که گویند مومنان از اهل جنت اندو کافر ان از اهل نار بی جزم و قطع در خصوص کسی بجنّت به نار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و بالله التوفیق -

ذکر اهل بدر

فَاهْلُ بَدْرٍ و بعد عشره مبشره فضیلت مراهل واقعه بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجام و عده پروردگار عزاسمه که برسول مختار خود کرده بود گذشته و اعدای دین از صناید قریش مثل عتبه و شیبه و ابو جهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین در آن غزوه بجهنم رفته و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان در آنجا غزاکرده و عشره مبشره هم از اهل بدر اند الا عثمان^{رض} که بجهت ترمیض رقیه^{رض} بنت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} در مدینه مطهره مانده بود و آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنائم آن شریک گردانید -

اهل بدر سیصد و سیزده تن و همه اهل بهشت اند قطعاً در شان ایشان واقع شده است که (**إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ**) و در جای دیگر فرموده که (**لَنْ يَدْخُلَ اللَّهُ النَّارَ**

رَجُلًا شَهِدَ بَدْرَ وَالْحَدَيْيَةَ) ودر حدیث آمده است که آن ملائکه در غزوه بدر حاضر بودند فضل و عزتی در درگاه الهی دارند که دیگران رانیست.

ذکر اهل احد

فَأُحِدِ بَعْدَ أَهْلِ بَدْرٍ فَضِيلَتِ مَرَاهِلِ غَزْوَةِ أَحَدٍ رَاسِتٌ كَمَا فِي رِسَالِ
چهارم واقع شده ابتلاي و شدتی باهل اسلام رسیده و دندان مبارك محمد
مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در انحام جروح شده و خیال نکنند که دندان مبارك شریف
بتمام از بیخ برآمده و افتاده بودنه بلکه گوشه ای از دندان و پاره ای از وی
شکسته بود و سیدالشهداء حمزه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بن عبدالمطلب از شهداء احد است
و هفتادتن از صحابه کرام در انجابه شرف شهادت رسیدند و عشره مبشره
نیز داخل اهل احد اند و سرگروه مشرکان در غزوه احد ابوسفیان اموی بود
که بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و ادهان بدن بر خود حرام گرفته
بود تا انتقام خود را از سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب وی نگیرد و اسلام
ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان بقول مشهور در عام فتح مکه است .

در بیان اهل بیعت الرضوان

فَأَهْلُ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ أَنْ بَيْعَتِ اسْتِ كَمَا فِي رِسَالِ
بعد از صلح حدیبیه با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمودند چنانچه در قرآن مجید می
فرماید (لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)

و در حدیث آمده است که (لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَنِي تَحْتَ الشَّجَرَةِ) ایشان نیز بهشتیان اند.

این ترتیب مذکور در فضیلت مجمع علیه است که ابو منصور نمیمی نقل کرده و بعد ازین مذکورین سائر صحابه نیز بحسب فضائل و مآثری که ایشان راست درجات و مقامات تفاوت خواهند بود لیکن از علما تصریحی بدان منظور نمی گردد. واللہ اعلم.

و بعد از صحابه فضل و کرامت بعلم و تقوی است که (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ) و بعضی اولاد اصحاب را نیز بترتیب آباء اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه^{رضی} که از همه فاضل تر اند. رضی الله عنهم اجمعین

و فاطمة سيدة نساء أهل الجنة والحسن والحسين سيد شباب أهل الجنة این مسئله را علیحدہ در عقائد ذکر کرده ایم از جهت قطعیت وی یزعم این نادانان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره مبشره دارند و همچنان دارند که علما بر زعم رفضه اهتمام به شان عشره کرده به تخصیص ذکر کرده اند اگر بر زعم ناصبیه اهتمام بذکر این سه تن پاک و ذکر فضائل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه رهراً بر تمامه نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنة شامل ایشان است حق از مریم^{رضی} بنت عمران و عائشه^{رضی} و خدیجه^{رضی} کذا ذکره

السیوطی^{رضی}

فاطمه و اولاد او از همه فاضلتر اند.

در بعضی احادیث تفضیل فاطمه^{رضه} زهرامطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن در بعضی احادیث مریم را رضی الله عنها از عموم نساء که زهرا رضی الله عنهارا برایشان تفضیل داده است استثناء کرده این احتمال مساوات و عکسی نیز دارد در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه^{رضه} و خدیجه^{رضه} و عائشه^{رضه} و مریم^{رضه} و آسیه^{رضه} است و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه^{رضه} در این امت مثل مریم^{رضه} است در قوم خود یعنی فاضلتر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدرج اطلاع آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} باشد بر فضیلت فاطمه^{رضه} بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم -

بعضی از علماء عائشه^{رضه} را فضل نهند بر فاطمه^{رضه} از جهت آنکه وی با پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} در بهشت باشد و فاطمه^{رضه} با علی^{رضه} و لا بد مقام و مکان پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} ارفع و اشرف باشد از مقام علی^{رضه} ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه^{رضه} خطاب کرده که من و تو و علی^{رضه} و حسن^{رضه} حسین^{رضه} در یک مقام و یک مکان خواهیم بود.

و نیز می گویند که عائشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی می داد و اجتهاد می کرد و گویند که عائشه^{رضه} از خدیجه^{رضه} افضل نساء عالم است -

سیوطی[ؒ] در فتاوی می گوید درین جاسه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه[ؑ] افضل است از عائشه[ؓ] و بعضی بمساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علماء حنفیه و بعضی از شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک[ؒ] را ازان پرسیدند گفت (فاطمه[ؑ] بَصْعَةٌ مِنَ النَّبِيِّ) فاطمه جگر پاره پیغمبر است (وَلَا أَفْضَلَ عَلَيَّ بِصْعَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَحَدًا) من بر جگر پاره پیغمبر هیچکس رافضیلت نه هم -

و امام سبکی[ؒ] فرموده که آنچه مختار ماودین ما است آن است که فاطمه[ؑ] افضل است و بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عائشه[ؓ] -

سیوطی[ؒ] می گوید که افضل نساء مریم[ؑ] و فاطمه[ؑ] است و افضل امهات المؤمنین خدیجه[ؓ] و عائشه[ؓ] است و در خصائص خیضری مذکور است که در خدیجه[ؓ] و عائشه[ؓ] نیز اختلاف دارند و جماعت از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه[ؓ] افضل است و در بعضی احادیث آمده است که افضل و اکمل نساء عالم مریم[ؑ] بنت عمر ان و فاطمه[ؑ] بنت محمد صلی الله علیه و آله و آسیه[ؑ] امرة فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه امرة فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی[ؒ] میفرماید که درین جاتصریح است بافضیلت فاطمه[ؑ] زهرا از عائشه صدیق[ؓ] و مراد به نساء در حدیث (فَاضِلٌ عَائِشَةَ عَلَى النَّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الطَّعَامِ) که دلیل افضلیت عائشه[ؓ] است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین الادله انتهى -

قال العبد الضعیف اصلح الله حاله که حق آن می نماید که وجوه

افضلیت مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه رض احب اولاد بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و بعد از خدیجه و عائشه رض احب ازواج و اگر نه وجوه فضیلت و محبت مختلف دارند مشکل شود بانکه در بعضی احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله عائشه رض بود و از مردان پدرش و در جای دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمه رض و محب ترین مردان علی رض بود بلکه بعضی از علما گفته اند اگر چه سخنی است در غایت شد و ذک که عائشه رض فاضلتر است از هر که غیر اوست حتی از پدرش که ابوبکر صدیق رض باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد بار تعالی است و بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه رض و حسن رض و حسین رض و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم -

بحث مؤمنات و غیره **پنجگس بفاطمه رض**

حسن رض و حسین رض و دیگر اهل بیت نرسد -

(وَالْخِلاَفَةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَلْتُونَ سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا مَلِكٌ وَآمَارَةٌ)

و در حدیث آمده است که (وَالْخِلاَفَةُ بَعْدِي تَلْتُونَ سَنَةً ثُمَّ يَصِيرُ بَعْدَ هَامَلِكًا عَضُوضًا) میفرماید که خلافت که پس از من سی سال است و بعد از سی

سال خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از نیش وی کمتری بسلامت ماند
و تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی شد و تحقیق آن است که
شش ماه از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابی طالب در وی
خلیفه بود و تمامی خلافت به مدت وی شد پس معاویه و هر که بعد اوست خلیفه
نباشد بلکه ملوک و امراء پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند بمجاز
و اعتبار ظاهر است -

محقق حنفیه شیخ کمال بن همام در مسائره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق
دارند بر آنکه معاویه از ملوک است نه از خلفاء و مشائخ اهل سنت را خلاف است که
وی بعد از وفات امیر المؤمنین حضرت علی امام باشد یا نه بعضی گویند شدن وی
از تسلیم امام حسن است امر را بوی انتهى -

و نکف عن ذکر الصحابة الا بخیر :

و نکف عن ذکر الصحابة الا بخیر روش اهل سنت و جماعت آن است
که صحابه پیغمبر را جز بخیر یاد نه کنند و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار
بر ایشان براه سوء ادب نروند از جهت نگاهداشت نسبت صحبت بآن
حضرت صلی الله علیه و آله و ورود فضائل و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموماً مثل
(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ الْآيَةُ وَمِثْلُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)
وَأَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَابِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ وَأَكْرَمُوا أَصْحَابِي فَإِنَّهُمْ
خِيَارُكُمْ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوا مِنْ بَعْدِي غِرَضًا مِنْ أَحِبِّهِمْ

فحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذالله فیوشک ان یاخذه

آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات و محاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب بایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار ازان اغماض کنند و تغافل و رزندو گفته ناگفته و شنیده ناشنیده انگارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله یقینی است و نقلهای دیگر ظنی و ظن بایقین معارض نگردد و یقینی یظنی متروک نه شود -

بالجمله سرحد دار اسلام و سنت بامعاویه رض و عمرو رض بن عاص و مغیره رض بن شعبه و اشباه و امثال ایشان است هر که براه اتباع مشایخ سنت و جماعت رود گو زبان راز سب و لعن ایشان بر بندد و اگر چه بجهت تصور بعضی امور که قدر مشترک ازان بسرحد تو اتر رسیده است و ار باب سیرو تواریخ نقل کنند باطن را وحشتی و خاطر را کدورتی دست دهد یا وجود آن و سلامت در اغماض و کف لسان است در آثار آمده است که در غزوه صفین شخصی راز جانب معاویه رض نزد امیر اسیر کرده آورند یکی از حاضران بر حال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله میدانم که وی مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر حال وی این چنین شد حضرت علی رض فرمود که چه گوئی وی هنوز مسلمان است -

(بیان نهایت کار معاویه^{رضی} و غیره)

بالجمله سب و طعن در ایشان اگر مخالفت دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف حضرت عائشه^{رضی} بر نامعاذالله من ذلك که طهارت ذیل وی از ان بنصوص قرآنی ثابت شده و الابدعت و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه^{رضی} و امثال وی بغی و خروج است بر امام برحق و خلیفه مطلق که علی^{رضی} مرتضی باشد چنانچه در حدیث عمار بن یاسر^{رضی} که بسر حدشهرت و تواتر معنوی رسیده است۔

(تَقْتُلُكَ الْفَتَى الْبَاغِيَّةُ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَكَ إِلَى النَّارِ) اثبات آن میکند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است که (الْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِلَعَانٍ) لعنت بر خصوص شخصی اگرچه کافر بود جائز ندارند چه دانی که عاقبت کار او با ایمان و سعادت بود مگر آنکه به یقین معلوم شود که موت کار او با ایمان و سعادت بود مگر آنکه به یقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است۔

ذکر یزید

تا آنکه بعض در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از ان که باتفاق

مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب شد (نعوذ بالله من هذا القول ومن هذا الاعتقاد) که وی با وجود امام حسین^{رض} امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروی شد جمعی از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب هم منکر و خارج از اطاعت او بودند نعم جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی کرها و جبر آرفتند و او جوائزهای سنی و مائدهای هنی نزد ایشان نهاده بعد از آنکه حال قباحت مال او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت و یکردند و گفتند که وی عدو الله و شارب خمر و تارک صلوة و زانی و فاسق و مستحل محارم است۔

بعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی مسرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی^{صلی الله علیه و آله} و استیشاروی تقبل ایشان و اذلال و اهانت او مرایشان را بدرجه تو اتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است۔

بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین^{رض} گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لیت شعری که ارباب این اقاویل با حدیث نبوی که ناطق اند بآنکه بغض و عداوت و ایذا و اهانت فاطمه^{رض} و اولاد او موجب بغض و ایذا و اهانت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} است چه می گویند و آن سبب کفر و مرجب لعن و خلود نار جهنم است بلاشک بموجب آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا

و بعض دیگر گویند که خاتمت وی معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب آن کفر و مهصیت توبه کرده باشد و در نفس اخیر بر توبه رفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است۔

بعضی از علمای سلف و اعلام امت مثل امام احمد بن حنبل[ؒ] و امثال او بروی لعنت کرده اند و این جوزی که کمال شدت و عصیبت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود لعن وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده اند و بعضی متوقف مانده اند۔

بالجمله وی مبعوض ترین مردم است نزد ما و کارها که این بدبخت بی سعادت درین امت کرده هیچکس نکرده بعد از قتل امام حسین[ؑ] و اهانت اهل بیت لشکر به تخریب مدینه مطهره و قتل اهل آنجا فرستاده و بقیه از صحابه و تابعین را امر بقتل کرده و بعد از تخریب مدینه امر بانهدام مکه معظمه و قتل عبدالله بن زبیر[ؓ] کرده و هم در اثنای این حالت از دنیا بجهنم شتافته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی دلهای ما را اوتمام مسلمانان را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت نبوی بد بوده بد اندیشیده و حق ایشان را پائمال کرده و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت نیست و نبوده نگاهدارد و ما را و محبان ما را و محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت بردین و کیش ایشان دارد بحرمة النبی و آلہ الامجاد بمنه و کرمه و هو قریب مجیب آمین.

وَالْمُجْتَهِدُ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ مَذْهَبَ مُخْتَارِ آنست که مجتهد گاهی خطانیر کند و وی در خطا که کند معذور است بلکه ماجور چه آنچه در وسع وی بود از بذل مجهود او کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در حدیث آمده است (إِنْ أَخْطَأْتَ فَلَكَ حَسَنَةٌ وَإِنْ أَصَبْتَ فَلَكَ حَسَنَتَانِ) و بعضی گویند که هر مجتهد مصیب است و حق در شان وی همان است که مودای اجتهاد اوست و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقه است چه اولی و اجری بغالب ظن درین باب کافی است و جزم و یقین در کار نه والا در اعتقادات مسائل کلامیه حق یکی است چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و نفس الامر جزیکی نباشد و شرائط اجتهاد و احکام آن و تقلید غیر مجتهد مجتهد را و التزام آن و رجوع ازان در محل خود مسطور است۔

بیان آنکه اهل قبله را تا قدر امکان

بوجه قولی او کافر نباید گفت

وَلَا تَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و به کتاب و سنت و تلفظ شهادتین کنند کافر نباید گفت اگر چه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن مادام که التزام آن نکنند یا لزوم در غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبادرت به تکفیر و تغلیظ نباید کرد و در

حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل با الامر کافر گردد و حکم لعن نیز همچین آمده است اگر آنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عائد گردد پس احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد والله اعلم۔

وَرُسُلُ الْبَشَرِ أَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلَائِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلَائِكَةِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ خواص بشر که انبیاء و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدان غیر انبیاء اند از اولیاء و اتقیاء فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر اند از عوام بشر در اینجا جماع است که اصلاً فرقی در آن نیست دلیل بر فضیلت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد و ملائکه را بسجود آدم و سجود اعظم مظهر انواع خدمت است و مقتضائی حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی و چون فضیلت آدم ثابت شد فضیلت تمامه انبیاء به ثبوت پیوست لعدم القائل بالفصل و این سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که چیست حکمتهای او را او داند گاهی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند (يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ) تا آنکه بمذهب اهل سنت و جماعت رعایت حکمت بروی تعالی نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دازند بر معتزله که قائل اند با فضیلت ملائکه دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علائق و عوائق اشق و اصعب

است و در جزالت ثواب و خیریت جزااتم و ادخل اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزهت و تجرد از علائق جسمانی و کدورات هیو لانی ناظر در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق بران رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبد او نزهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی او درانست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و باز اگر بجامعیت انسان و مظهریت او مراسم و صفات الهی را و استخلاف الهی تعالی او را نظر افتد این جانب راجح آید و گفته اند که دلیل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست والله اعلم۔

با وجود آن اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد صلی الله علیه و آله سید کائنات و افضل

مخلوقات است من الجن والانس والملائكة۔

بدانکه تفضیل انبیاء بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور اهل

سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره و ملائکه افضل اند از بشر

و منقول از امام اعظم ابوحنیفه کوفی^۲ درین مسئله توقف و تردد است از جهت

تعارض ادله گویند که وی اول قائل بود با فضیلت ملك از بشر و در آخر از آن

رجوع کرده با فضیلت بشر آمد، و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف

است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در ایمان و کمال آن نیست

و از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که

وی گفته است اگر کسی مدت عمر او بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیاء بر ملائکه خطورنه کند امید وارم که روز قیامت ازان سوال اونکنند انتهی۔
 بعضی گفته اند که ظاهر دران است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم۔

بیان کرامات اولیاء معنی ولی تفسیر ارهاص و الهام و معجزه۔

و کَرَامَاتُ الْأَوْلِيَاءِ حَقٌّ وَ لِي عِبَارَتٌ اسْتِ از شخصی که بمزید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از انهماك در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله انواع اند بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آن را ارهاصات گویند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد رحلت وی از تابعان وی که اولیای امت باشد بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند۔

وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را در آنجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی

اعاظم اولیا مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی[ؒ] و امثال ایشان امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه گفته است کرامتہ بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق مابلغت مثلها من احد من شیوخ الآفاق.

بعضی گویند کہ کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر و سلام هجر و سجده شجر مثلاً و بعضی گویند کہ صدور کرامات از ولی نہ بقصد و اختیار بود و البتہ بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است کہ هر چه از نبی بطریق معجزہ صادر گردد جائز بود کہ از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقلید بعدم اختیار صحیح نیست ہم باختیار بود و ہم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین کہ قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق نبی و صحت نبوت است (قالو و کان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بحق لحق فی) حق و آنچه منافی است دعوی نبوت است معاذ الله کہ از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد۔

وجود کرامت شرط ولایت نیست ولی باشد کہ از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بردین است کہ الاستقامه فوق الکرامه و حکمت در اظهار او در ابتداء تربیت سالک و تکمیل یقین او است تا در جدد اجتهاد سلوک چیست و چالاک تر گردد و در انتها برای ترتیب مردمان و ازاله تردد و انکار ایشان بود۔

جمله اقسام خوارق چهار است

جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح نیست آن را مکرو استدراج گویند و اگر بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت بود آن معجزه است و گاهی ازعوام مؤمنین و اهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و به حقیقت سحر و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مرتب گردد و چنانچه ترتب شفا بر علاج طیب حاذق و خرق عادت آن است که نه اینچنین بود.

وَلَا يَبْلُغُ وَلِيٌّ دَرَجَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَهِيَ وَلِيٌّ بَدْرَجَةٍ نَبِيٍّ نَرَسُدْزِيرٍ أَكَّهُ
انبیاء معصوم انداز معاصی و مامون انداز عزل و خوف خاتمت و مکرم اندبوحی و مشاهده ملک و مامورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی که اولیاء دارند و بالجمله افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است و هر که برخلاف آن اعتقاد کند کافر است صرح به العلماء آنکه گفته اند که

الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ مِنَ النَّبُوَّةِ تَرْجِيحٌ وَتَفْضِيلٌ وَوَلَايَةٌ كَانَتْ بَرْنَبُوتٍ نَه
تفضیل ولی چه و ولایت قرب مع الله است و استقامت از جناب اقدس وی و نبوت انبیاء اخبار به خلق و افاضت کمالات برایشان و لایبر که آن نسبت

شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت و اولی است و بس و با وجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق آن جائز نباشد و قائل آن نیز معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفصیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرداست هر که گفته باشد۔

وَلَا يَصِلُ الْعَبْدُ إِلَى حَيْثُ يَسْقُطُ عَنْهُ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ. بنده تا عاقل

است بجائی نرسد که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیر و چنانکه اهل الحاد و اباح گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرح از وی ساقط گردد پروردگار تعالی بارتکاب کبائرش بدوزخ نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از خدا بیخبران چه می گویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و خدمت بیشتر و کامل تر گردند آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گرفتن بر آن و عذاب کردن در مشیت او است تعالی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگیر اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیاء صلوات الله و سلامه علیه اجمیع در محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است.

اینجا گویند که فعل انبیاء علیهم السلام برای تواضع و تشریح احکام است پس ترك آن از ایشان لائق نباشد و این قدر بفهمند که معنی تشریح چیست تشریح برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان

بروند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریح باطل نه گردد پس معنی تشریح عین ایجاب آمد و سقوط تکلیف بآن منافات دارد.

وَالنَّصُوصُ يُحْمَلُ عَلَى ظَوَاهِرِهَا وَاحَادِيثُ رَابِرْظَاهِرِ ش بایند گذشت و بی ضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرایط تاویل و جواز و عدم جواز آن از کتاب التفرقة بین الکفر والزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب داشت والله الموفق.

بیان مذاهب باطنیه و ملاحده

وَالْعَدْلُ عَنْهَا إِلَى مَعَانٍ يَدْعِيهَا أَهْلُ الْبَاطِنِ الْوَاحِدُ الْفِرَقَةُ بَاطِنِيَّةٌ وَمَلاحِدَةٌ گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچ کس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نه گردد و این سخن از زندقه و الحاد است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعت و عبادات از شرایع و احکام از کجاثابت شده و بچه چیز معلوم گردیده او اگر هیچکس را راه و اصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرایع چیست و معلم که ایشان می گویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و بطواهر آن امر میفرمودند بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال شریعت و افساد این است خذ لهم الله ولعنهم.

اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است قطعاً و باوجود آن دران رموز و اشارات است که باظواهر منافات ندارد مثلاً فرعون و موسی^۱ در خارج هستند و قضایا و وقائع که میان ایشان وقوع یافته ثابت است و باوجود آن اگر آن را اشارتی بقضیه روح و نفس مثلاً دارند صورتی دارد نه آنکه گویند اینجانه موسی^۱ است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ** امر است بموسی^۱ علیه السلام که درآمدن بوادی مقدس برآه ادب رود و نعلین خود را بکشد و پایی برهنه بیاید و باوجود آن اشارت است باخراج کونین و اسقاط آن از نظر درمقام قدس قرب و محبت مولی^۱ تعالی^۱ نه آنکه اینجانه وادی مقدس است و نه موسی^۱ و نعلین کفری یاوه ترو نامعقول ترازین نباشد نسأل الله العافیة۔

وَفِي دَعَاءِ الْأَحْيَاءِ لِلْأَمْوَاتِ وَصَدَقْتِهِمْ عَنْهُمْ نَفَعٌ لَهُمْ و در دعاهای زندگان مرمرده ها را و صدقه دادن به نیت ثواب ایشانرا نفع عظیم است مرمرده ها را و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازه نیز ازین باب است و در حدیث آمده است که بر جنازه ای که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البته مغفور است۔

سعد بن عباده^{رضی} را مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرتشنگان را بهترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد^{رضی} چاهی کند و گفت هذا لم سعد و در حدیث دیگر آمده است که **الدُّعَاءُ يُرُدُّ الْبَلَاءَ وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ** دعاء رد بلا کند و صدقه آتش

حشم الهی را سرد گرداند یعنی از احیاء و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب از مقبره آن قریه برگیرند ازین جافضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که چیست و نیز ثابت شود که نصب حافظ و مدرسین در مقابر محمود بود و الله الموفق۔

وَاللَّهُ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ وَقَاضِيُ الْحَاجَاتِ حَقَّ سُبْحَانَهُ بِكَرَمِ دُضَلِ خَوْشِ قبول کننده دعاها و برآورنده حاجتهای بندگان است دعا اگر به صدق و توجه و حضور دل و تضرع و زاری بود البته بصدق مستجاب است یاد در دنیا یاد در آخرت و اجابات دعا را شرایط و موانع است و اکد شرایط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطا و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است۔

بالجمله دعا مخ عبادت است که (الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ) همچنانکه عبادات در اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود دعائیز در وقت نزول بلا و وجودنا لازم گردد و مشرع و مندوب باشد فرمان باری تعالی است (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)

ای اخی دست از دعا کردن مدار
با اجابت یا ردائیت چه کار
پس دعاها کان زیان است و وبال
از کرم می نشنود شان ذوالجلال

مثلاً مزارعی در حضرت سلطان نیاید واسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن گاوزراعت بوی عطا فرماید این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سرو گردن اورامی شکند منعش ازان عین مصلحت و محض لطف است. اگر بفهمد گاوزراعت در حق او بهتر از اسپ تازی است منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشدهم ازین باب است و کسی که مهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطاء در حق او یکی باشد ازینجاست که گفته اند (الْعَطَاءُ مِنَ الْخَلْقِ حَرَمَانٌ وَالْمَنْعُ مِنَ اللَّهِ إِحْسَانٌ) و دعای کافر مستجاب نبود (وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) مگر در امور دنیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم.

وَيَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید بامام متقی و متورع نباید بود و بجهت آن فضیلت جماعت که بی شبه از سنن مؤکده آنحضرت صلی الله علیه و آله است ترك نباید کرد و آن قدر که آنحضرت راتاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتراف بود در جای دیگر نبود نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گذارد هر چند که فاسق بود بشرطیکه فسق و فجور وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر مایجور ز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد.

وَنَرَى الْمَسْحَ عَلَى الْخَفَّيْنِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ اعْتِقَادَ مَسْحِ مَوْزِهِ از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یکشبهانه روز و در سفر سه شبهانه روز و گفته اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبة الختین و المسح علی الخفین ابوبکر و عمر رافاضل دانستن و علی و عثمان راجب داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را در یافتم که همه مسح خفین رومی داشتند

از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ازان پرسیدند فرمود مسافر را سه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است مسح در شرع بروی موزه آمده است دیگر بدانکه اگر چه عزیمت در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه رخصت افتد به مصلحت قریب تر باشد.

معنی سبک پنداشتن صغیره

وَاسْتِحْلَالَ الْمَعْصِيَةِ صَغِيرَةً كَانَتْ أَوْ كَبِيرَةً وَاسْتِحْقَافُهَا كُفْرٌ گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال دانستن و سبک داشتن کفر است اگر چه بغلبه شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آنرا گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آن را

هیچ نداند و اصلاً مستوجب عقوبت نه پندارد و الا ظاهر است که صغیره سبک تراز کبیره است و اثم وی کمتر از او است۔

وَالْأَسْتَهْزَاءُ عَلَى الشَّرِيعَةِ وَالْأَسْتِهَانَةِ بِهَا كُفْرٌ اسْتَهْزَأَ وَسُخْرِيَةٌ

اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است۔

وَالْهَزَلُ بِالْكَفْرِ كُفْرٌ اِذَا تَلَفَظَ بِكَلِمَةٍ كَفَرٍ بِطَرِيقٍ هَزَلٍ كُنْدَ بِيْ أَنْتَ

معنی او مراد دارد و اعتقاد کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هر چند نداند که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است و این بر تقدیری است که تلفظ بدان عمداً کند اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی برزبانش آید کفر نبود اجماعاً.

وَلَا يَحْكُمُ بِكُفْرِ السَّكَرَانِ مَسْتٌ طَافِحٌ كَمَا زَائِلُ الْعَقْلِ اسْتِ وَ زَمَامٌ

اختیارش بدست نه و هذیان می گوید اگر کلمه کفر برزبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش طلاق و عتاق و بیع و شراء و اقرار را جایز دارند به جهت زجر و توبیخ وی۔ و اسلامش که در حالت مستی آرد نیز جائز بود فرق آن است که کفر و رد امری مذموم است و زوال عقل عذر آن تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی^{۷۷} بر اویتی از ابو حنیفه^{۷۸} کفر سکران کفر است

راست دانستن مدعی علم غیب به اتفاق کفر است

وَتَصْدِيقُ الْكَاهِنِ بِمَا يُخْبِرُ بِهِ عَنِ الْغَيْبِ كُفْرٌ كَاهِنٌ كَه دَعْوَى
علم غیب کند تصدیق کردن و راستگودانستن او را کفر است و در حدیث
آمده است که هر که پیش کاهن رود گفته او را تصدیق کند بتحقیق کافر
گردد بدینی که محمد صلی الله علیه و آله آورده است و کاهنان در عرب بسیار بودند که
دعوی علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها بایشان میرسانند و منجم
در حکم کاهن است هر که تصدیق منجم کند و گفته او را یقین داند نیز کافر
است۔

بالجملة تاثیر کواکب و اجرام علوی و مدخلیت اوضاع و احوال
آنهارا در حرارت و برودت و امطار و امساک و نضیح اثمار و فواکه و امثال آن
است قطعاً در سمات آن اگر نیز هست در شریعت منهی است و اگر در شرائع
دیگر فرضادرست بود درین شریعت غرامنسوخ بود این قدر در امتناع از آن
کافی است نسأل الله العافیہ۔

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ مِنَ الْغَيْبِ
مِنْ رَوْحٍ مِنَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ) مسلمان هر چند گناه کند و براه معصیت
رود از رحمت الهیست ناامید نباید بود که بتوبه بخشد و اگر توبه هم نکند
شاید بفضل و کرم از گناهان درگذرد۔

وَالْأَمْنُ مِنَ اللَّهِ كُفْرٌ أَيْمَنُ بَدُونِ أَعْذَابِ اللَّهِ تَعَالَى نَزَّ كُفْرٌ أَيْمَنُ

(لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) مگر در لغت پوشیدن و فریب دادن بود مگر خدا آن است که بنده را در معصیت گذارد و ابواب ناز و نعمت بر روی او بکشاید تا مغرور شود و غافل گردد ناگاه بگیردش ازان جاك كے گمان ندارد و الایمان بین الخوف والرجاء گفته اند امیدواری چنان باید که اگر بشنود يك كس در بهشت خواهد رفت و بس امید دارد که آنکس من باشم و ترس کاری بحدی که اگر بداند که جز يك تن بدوزخ در نرود بهتر نمد که آن يك تن من باشم .

(قطعہ)

آنها که خواص در گهه تکریم اند دهشت زدگان عالم تسلیم اند
 نو مید مشو که رحمت حق عام است مغرور مشو که خاصگان در بیم اند
 و نیز گفته اند که در حالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت
 در رسد رجا پیش آید علامت سعادت این است و در تاخیر رجا که گفته -

اند (الْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ) رمزی بدین معنی تواند بود یا اشارتست
 بغلبه خوف بر رجا (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ الرَّحِيمُ)
 لله الحمد که ختم رساله بر رجاء مغفرت و رحمت آمد عاقبت بخیر باد -

تمت بالخیر

الكافية

في النحو

ابن العاجب المتولي الآله

تتميم وقدمت في ملبس

الدكتور / طارق نجم عبدالله

١٤١٤

د. محمد عبدالعزيم مفتقر

مؤسسة

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

التبليغ

آداب حملة القرآن

١٢٠٠

ابن ذكريان بن شرف الدين القوري الشافعي

١٠٧٧ - ١١٢٠
وفا

فتح الكريم المان في آداب حملة القرآن

١٢٠٠

علم من عهد العرب والشعاع العربي

١٢٠٠

د. محمد عبدالعزيم مفتقر

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

بسم الله الرحمن الرحيم

حرمي
يعقوب بن
القاسم بن

١٢٠٠

مؤلفه

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

هداية النحوي

الغاية في شرح القرآن الكريم والنحو العربي

للعلامة

صفي الدين محمد بن

الخبر الجليل

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

د. محمد عبدالعزيم مفتقر

مؤسسة

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

جامع الضوابط

في النحو العربي

١٢٠٠

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

جامع الضوابط

في النحو العربي

١٢٠٠

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

المدخل

في اصول الحديث

١٢٠٠

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

كتاب الايمان

١٢٠٠

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

فرايز نبوي

١٢٠٠

شرح الطبع من سنة ١٢٠٠

الخبر الجليل

له، في كل يوم من كل شهر من كل سنة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامیؒ



الثانی

د محمد عبد الرحمن عصفی

مترجم

الجمعیۃ لدراسۃ
لے، ای، اہم کر پڑھانے، یہ کتاب کا کراچی

۱۹۰

فهرست مطالب

صفحه

- ۱- شیخ جامی مرد علم و ادب _____ ۴
- ۲- ولادت _____ ۴
- ۳- تحصیلات جامی _____ ۵
- ۴- جامی و فنون طریقت _____ ۶
- ۵- فرزندان و خویشان جامی _____ ۷
- ۶- مسافرت‌های جامی _____ ۸
- ۷- طبع شعر _____ ۸
- ۸- تأثیر اساتید سخن در جامی _____ ۱۰
- ۹- عقیده جامی _____ ۱۰
- ۱۰- تألیفات و آثار جامی _____ ۱۱
- ۱۱- در اصول اعتقادات جامی _____ ۱۱
- ۱۲- وفات جامی _____ ۱۴
- ۱۳- صفت ایمان مجمل _____ ۱۵
- ۱۴- در بیان وجوب وجود حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۶
- ۱۵- در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۶
- ۱۶- بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۷
- ۱۷- بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۸
- ۱۸- بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۸
- ۱۹- بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۹
- ۲۰- بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۹
- ۲۱- بیان صفت و بصر حق سبحانه تعالی شانه _____ ۲۱
- ۲۲- بیان کلام حق سبحانه تعالی شانه _____ ۲۰
- ۲۳- بیان صفت تعلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضای حق تعالی شانه _____ ۲۱

- ۲۰ - بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام
- ۲۱ - بیان ایمان بانبیاء و رسل علیهم الصلاة والسلام
- ۲۲ - بیان افضلیت نبی مامحمد صلی الله علیه و سلم
- ۲۳ - بیان خاتم المرسلین بودن صلی الله علیه و سلم
- ۲۴ - بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت جمیع شریعتهارا
- ۲۵ - بیان معراج آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم}
- ۲۶ - بیان معجزات انبیاء و کرامات اولیاء علیهم التحیة و الثناء
- ۲۷ - بیان ایمان بکتابهای حق جلّ و علی
- ۲۸ - بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالی
- ۲۹ - بیان افضلیت امت و شرف آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
- ۳۰ - بیان آنکه تکفیر اهل قبله یعنی نمازخوانان جائز نیست و بناء کاربر خاتمه است
- ۳۱ - بیان سوال منکر و نکیر و عذاب قبر
- ۳۲ - بیان دمیدن اسرافیل صور را برای امات و احیای خلق
- ۳۳ - بیان نامهائی اعمال
- ۳۴ - بیان سنجیدگی اعمال در میزان
- ۳۵ - بیان پل صراط و عبور از آن
- ۳۶ - بیان مواقف پنجگانه قیامت
- ۳۷ - بیان خلود کفار در آتش و برآمدن عصات مؤمنان بشفاعت بالمحضر رحمت
- ۳۸ - بیان حوض کوثر
- ۳۹ - بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

شیخ جامی مرد علم و آدب

نورالدین عبدالرحمن ابن احمد بن محمد دشتی از اساتید مسلم
نظم و ترفارسی در قرن نهم هجری است رضی الدین عبد الغفور که یکی
از شاگردان خاص اوست در شرح حال او می نویسند.

ولادت: حضرت ایشان در خرداد جام بوده است در وقت عشاء
شب ۲۳ ماه شعبان سال ۸۱۷ هجری لقب اصلی ایشان عمادالدین
و لقب مشهور نورالدین است و اسم ایشان عبد الرحمن و در بیان تخلص
خود فرموده اند:

مولودم	جام	ورشحه	قلم
جرعه	جام	شیخ الاسلامی	است
لا جرم	در	جریده	اشعار
بد و معنی	تخلصم	جامی	است

وی به سبب مولد خود جام و نیز بجهت ارادتی که بشیخ الاسلام
احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته به جامی تخلص کرده
است. او در قصیده^۴ که مختصری از احوال خود را بنظم آورده گوید:

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
که زد زمکه به یثرب سرادقات جلال
ز اوج قلّه پرواز گاه عز و قدم
بدین حضيض هوان سست کرده ام پروبال

پد روی احمد بن محمد دشتی از مردم دشت اصفهان بوده و جد او محمد دختر امام محمد شیبانی^{۷۶} را در عقد خود داشته و احمد پدرايشان از او متولد شده است و از آنجا به خر جر دجام رفته اند و جامی در آنجا چشم بجهان گشود باعتبار موطن اصلی ابتدا تخلص به دشتی میکرده و بعدها بجهاتی که ذکر شد به جامی تخلص کرد.

تحصیلات جامی:..... مؤلف "رشحات" در باب تحصیلات وی می نویسد.. "چون ایشان در صغر سن همراه والد گرامیش به رات آمده اند در مدرسه نظامیه اقامت کرده اند و بدرس جنید اصولی که در زبان عربی بسیار ماهر بود در آمده اند. و "مطول" را در محضر ایشان تلمذ کردند و پس از آن بدرس مولانا خواجه علی سمرقندی^{۷۷} که از بزرگان تلامذه^{۷۸} میر سید شریف جرجانی^{۷۹} بوده در آمده و سپس بدرس مولانا شهاب الدین محمد جاجرمی^{۸۰} که در سلسله تلمذ به سعد الدین تفتازانی میرسد در آمده و علوم ادب عربی را در محضر اساتید مذکور فرا گرفت و پس از آنکه به سمرقند آمد بدرس قاضی زاده که از محققان عصر بود در آمد و بهیأت و نجوم اشتغال پیدا کرد و بمرتبیه از فضل رسید که شهرت وی همه جا را فرا گرفت و در فنون ادبی و علوم عقلی و نقلی و معارف یقینی ماهر گردید" و خود وی در قصیده سابق الذکر گوید:

در آمدم پس از آن در مقام کسب علوم

ممارسان فنون را فتاده در دنیال.

و علوم را که بتحصیل آن پرداخته چنین بیان کرده: نحو و صرف

و منطق و حکمت مثانی و حکمت اشراقی و حکمت طبیعی و حکمت

ریاضی و علم فقه و اصول فقه و علم حدیث و علم قرأت قرآن و تفسیر آن
 آنگاه مراحل سیروسلوك خود را یکایک شرح داده پس از آن بذکر
 شاعری خویش وارد شده و گوید:

زطورطور گذشتم ولی نشد هرگز
 ز فکر شعر نشد حاصلم فراغت بال
 هزار بار از این شغل توبه کردم لیک
 از آن نبود گریزم چو سایر اشغال.

جای و فنون طریقت-

وی در فنون طریقت پیرو سلسله نقشبندیه بود و بشرف دامادی وی
 اختصاص یافته است. و سه واسطه بحضرت خواجه بزرگ بهاء الدین
 معروف به نقشبند میرسد چه ایشان نسبت از حضرت مولانا نظام الدین
 خاموش داشته اند و خدمت ایشان نسبت از خواجه علاء الحق والدین
 المشتهر بعمار گرفته اند و خواجه علاء الدین مرید خواجه بزرگ بوده
 اند. جامی بامشایخ عصر خود ملاقاتهایی داشته اند که از جمله آنان
 خواجه محمد پارسا و دیگر مولانا فخر الدین لورستانی و دیگر خواجه
 برهان الدین اونسر پارسا و دیگر خواجه شمس الدین محمد کوسوئی
 و دیگر مولانا جلال الدین پورانی و دیگر مولانا شمس الدین محمد آسند
 و آنگه تا آخر عمر رشته ارادت او را بر گردن داشته خواجه ناصر الدین
 عبیدالله معروف بخواجه احرار بوده است. خواجه اخیر الذکر مرشد طائفه

نقشبندیه در خراسان و ماوراء النهر و معاصر جامی بوده و جامی بعظمت و جلال او همه جا اذعان کرده و او را استاد و مخدوم خود خوانده است.

فرزندان و خویشان جامی-

جامی چهارپسرد داشت که اولی يك روزه و دومی یکساله و چهارمی چهل روزه بودند که از دنیا رفتند و فرزند سوم ایشان خواجه ضیاء الدین یوسف بود که در شب چهارشنبه نهم شوال سال ۸۸۲ بدینیا آمده. جامی را برادری بوده است موسوم به مولانا محمد که شرح حال وی در مجالس النفائس آمده و ظاهراً مرد فاضلی بوده در موسیقی مهارتی داشته و در زمان جامی از جهان در گذشته و او در وفات برادر مرثیه بطرز ترکیب بند ساخته است.

مسافرت های جامی-

۱- در کودکی از جام بهرات آمده و پیش خواجه علی سمرقندی درس خوانده است.

۲- در جوانی در زمان شاه رخ ازهرات بسمرقند رفته

۳- مراجعت از سمرقند بهرات و ملاقات با قوشچی و سعدالدین کاشغری.

۴- مسافرت بمرو برای زیارت خواجه عبدالله احرار.

۵ و ۶- مافرت دوم و سوم بسمرقند برای زیارت خواجه مذکور.

۷- مسافرت بحجاز از خراسان و عبور از همدان کردستان بغداد مدینه مکه دمشق حلب تبریز این مسافرت طولانی ترین و مهمترین مسافرتهاى جامی است.

طبع شعر-

حقا که جامی در فن شعر و شاعری شهره روزگار و استاد مسلم زبان پارسی بوده و بحق بخاتم الشعراء لقب یافته است زیرا دستگاه شعر و شاعری با سلوب اساتید قدیم خراسان و فارس و عراق بمرگ او برچیده شد و تا قرن سیزدهم ستاره درخشانی که از قدر اول شمرده شود در افق ادب پارسی طلوع نکرد. وی در آداب عربی و صنعت ترجمه و احاطهٔ در فنون ادب عربی کمال تبهر داشته و این معنی هم از اشعار وی لائح و واضح است.

تاثیر اساتید سخن در جامی

جامی بدون شك تحت تأثیر اساتید ماقبل خود بوده و از مطالعه سخنان وی بخوبی معلوم میشود که تا چه پایه قوت طبع و کمال شاعری او مرهون مطالعهٔ دو اوین و آثار شاعران بزرگ می باشد. خود وی نام بعضی از اساتید شعر را با ادب و حرمت نام برده چنانکه غزلسرائی خویش را به اسلوب کمال خجندی منسوب داشته و در پایان یکی از غزلهای خود بدین اشاره کرده:

یافت کمال سخنش تا گرفت
چاشتی از سخنان کمال .

وازخاقانی نیز در قصیده که باقتهای از وی گفته چنین یاد میکند:

سخن آن بود گزاول نهاد استاد خاقانی

بهمخانه گیتی پی دانشوران خوانش

و همچنین از نظامی و امیر خسرو دهلوی در مثنویات با حرمت نام

برده در قطعه که تحول دوران شاعری خود را شرح داده روش مثنوی سرائی

خویش را به این دو استاد منسوب دانسته و گوید:

نظامی که استاد این فن وی است

در این بزمگه شمع روشن وی است .

زویرانه گنجه شد گنج سنج

رسانید گنج سخن را به پنج

چو خسرو بآن پنج هم پنجه شد

وز آن بازوی فکرش رنجه شد.

و نیز از مولانا جلال الدین رومی با احترام یاد کرده و بطور کلی

در مثنویات از اساتیدی مانند: فردوسی خاقانی، انوری، عنصری، ظهری

فاریابی، کمال اصفهانی، سعدی، حافظ، کمال خجندی، و بعضی دیگر

از شعراء با احترام نام برده است.

عقیده جای-

از مطالعه آثارش چنین برمی آید که مبادی اودر علوم ظاهری از اصول مبتنی بر اصول عقائد متکلمین و در فروع بمذهب حنفی بوده است چنانچه که علامه عبدالحی لکهنوی شرح حال آنرا در کتاب خودش "الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه" آورده است و نیز پدر آن از نواسه های امام محمد شیبانی رحمه الله است که یکی از شاگردان اجل امام اعظم بشمار می رود

امادر علوم باطنی سالک مسلك طریق عرفان و تصوف بوده و سلسله ارادت نقشبندیه ماوراء النهر را برگردن جان داشته است. خلاصه اینکه موافق مشهور و آثار جامی وی سنی المذهب و صوفی المسلك و ماتریدی العقیده و حنفی المذهب و نقشبندی الطریقه بوده است.

تالیفات و آثار جامی

تالیفات وی را از ریحانه الادب که متأخرترین تذکره است نقل میکنیم:

- ۱- اشعة اللمعات- که شرح کتاب لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی مشهور به عراقی است که به امر علیشیرنوائی آن کتاب را که مشتمل بر حقائق عرفانیه میباشد شرح کرده است
- ۲- اعتقادنامه- کتاب حاضر که منظومه ایست.

در اصول اعتقادات اسلامی

۳- بهارستان- که برای فرزندانش ضیاء الدین یوسف دروقتی که ده ساله بوده وبه آموختن مقدمات زبانی عربی اشتغال داشته وبروش گلستان سعدی تألیف کرده است -

۴- تاریخ هرات-

۵- تحفة الاحرار که یکی از مثنویات کتاب هفت اورنگ جامی است و آنرا بسبک مخزن الاسرار حکیم نظامی سروده و در پایان آرد:

ماشطه خامه چو آراستش از قبل من لقبی خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش تحفه به احرار فرستادمش

۶- ترجمه قصیده میمیه فرزدق. قصیده معروفی که فرزدق در

مسجد الحرام در مدح حضرت سجاد سروده است و جامی آنرا بفارسی ترجمه کرده است:

۷- تفسیر القرآن.

۸- چهل حدیث

۹- خاتمه الحیوة یک منظومه^۴ مثنوی است که در آخر عمر سروده است .

۱۰- خردنامه. آخرین مثنوی کتاب هفت اورنگ جامی است.

۱۱- الدرۃ الفاخرة. شرح وتفصیل مذهب حکما و صوفیه است.

۱۲- دیوان اشعار که شامل قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات میباشد و در حدود هشت هزار و هفتصد و پنجاه بیت است و دو نسخه خطی

آن بشماره های ۳۳۳ و ۳۳۴ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود و موجود است.

۱۳- رسالهء در معما.

۱۴- رشح بال در شرح حال- قصیده ایست که شرح مختصری از احوال خود را بنظم آورده است.

۱۵- سبحة الانوار- یکی از مثنویات هفت اورنگ

۱۶- سبعة جامی- عنوان دیگری است برای هفت اوزنگ.

۱۷- سلامان و ابسال.

۱۸- سلسله الذهب- هر دو (کتاب اخیر) از مثنویات هفت اورنگ اند.

۱۹- شرح تائیه ابن فارض.

۲۰- شرح فصوص الحکم محی الدین ابن عربی[ؒ] این شرح در حاشیه^۴ جواهر النصوص عبدالغنی نابلسی در مصر بچاپ رسیده است.

۲۱- شرح قصیده برده.

۲۲- شواهد النبوة.

۲۳- فاتحة الشباب این کتاب را در اوائل جوانی بنظم آورده است.

۲۴- الفوائد الضیائیة- شرح کافیة ابن حاجب که کتابیست در نحو و این

شرح معروف است بشرح جامی و مکرر بچاپ رسیده است. و در

نظام درسی حوزه های علمیه هندیا کستان و غیره تدریس می شود.

۲۵- لوامع- شرح قصیده ه همزیه ابن فارض.

۲۶- لوایح رساله مختصریست بفارسی که به نثر مسجع و مشتمل بر برخی

نکات عرفانی است.

۲۷- لیلی و مجنون یا مجنون و لیلی یکی از مثنویات هفت اورنگ است.

۲۸- مناقب خواجه عبدالله انصاری[ؒ].

۲۹- مناقب ملای رومی[ؒ].

۳۰- نفحات الانس من حضرات القدس.

۳۱- النفحة المکیة.

۳۲- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص محی الدین ابن عربی.

۳۳- واسطه العقد- این کتاب راجمی در واسطه زندگانی خود برشته

نظم آورده است.

۳۴- هفت اورنگ که بسبعة جامی مشهور و شامل مثنویهای زیر: سلسله

الذهب، سلامان و اسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، خردنامهء

اسکندری، مجنون و لیلی، یوسف زلیخا میباشد.

۳۵- یوسف و زلیخا که آن هم یکی از مثنویات کتاب هفت اورنگ

است.

وفات جامی

جامی در هفدهم محرم سال هشتصد

و نود و هشت هجری قمری در سن هشتاد و یک سالگی در هرات

در گذشت شعر زیر در باره تاریخ وفات او است:

سلطان ملك دانش. جامی که یافت در خلد
از باده وصالش ار واح قدس جامی
تاریخ فوت او راز عقل خواستم گفت
آه از فراق جامی، آه از فراق جامی (۱) -

به امید اینکه خداوند متعال همه ماراتوفیق استفاده هر چه بیشتر از

آثار شیخ جامی عنایت فرماید. والسلام

عبدالعزیزیحی سعدی متخصص فی الحدیث النبوی الشریف

جامعة العلوم الاسلامیه علامه بنوری تاون کراچی ۲ ربیع الاول سنه

۱۴۲۱ هـ ق.

(۱) برای تفصیل بیشتر حالات زندگی مراجعه شود به "ریحانة الأدب" و کتاب

جامی "تالیف آقای حکمت و رجوع به "روضات الجنات" و کتاب الفوائد البهیه

"تالیف علامه الامام لکنهوی، شذرات الذهب" تالیف عبدالحی حنبلی و

آتشکده آذر و زرکلی و مقدمه جلد سوم ادوار دیرن مجالس النفائس

و معجم المطبوعات و قاموس الاعلام "و حبيب السیر" و ریاض العارفين " و از

سعدی تاجامی " و نیز لغت نامه دهخدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد ^(۱) خدا ونعت ^(۲) رسول	بشنواین نکته ^(۳) را بسمع قبول
که نخستین ^(۴) فریضه برعاقل	عاقلی ^(۵) کز بلوغ شد کامل
نیست بیرون ازین که پذیرد	دردل وجان خویشتن گیرد
بعدازان بی تردّد وانکار	بزبان هم زندم اقرار

صفت ایمان مجمل

کافر یمنده ایست آدم را	بلکه ذرات ^(۶) جمله عالم را
کز عدم ^(۷) شان ره وجود نمود	جاودان هست و بود و خواهد بود
هست بی تهمت ^(۸) شماریکی	نیست اندر یگانگیش شکی
کرد بعث محمد عربی	تا شود و خلق را رسول و نبی
هر چه ثابت شود بقول ثقات ^(۹)	که محمد علیه آلف ^(۱۰) صلوة
داد مارا خبر بموجب آن ^(۱۱)	واجب آمده همان زمان ایمان
این بود محمل ^(۱۲) سخن بی قیل	شرح آن گوش کن علی التفصیل

- (۱) ستایش (۲) نعت بالفتح وصف کسی ق۱۲- (۳) نکته بالضم سخن که دردل موثر شود ۱۲۵- (۴) نخست بروزن درست بمعنی اول وابتدا ۱۲۱-
 (۵) که ازبالم شدن عقل او کامل شده باشد ۱۲-
 (۶) مورچه خرد سرخ (۷) یعنی جمله عالم را موجود کرد ۱۲۵-
 (۸) یعنی حق تعالی را معدود نتوانگفت چه عدد جادات او قدیم ۱۲-
 (۹) جمع ثقه یعنی مردم معتبر ۱۲- (۱۰) بروی هزار درود ۱۲۵
 (۱۱) موافق ۱۲ (۱۲) خلاصه ۱۲

در بیان وجوب وجود حق سبحانه تعالی شانہ

پیش وی این سخن یقین باشد باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو که بود فیض بخش همواره ^(۳) نقش بی دست خامه زن که شنید ^(۴) یافته هستی و بقا از وی ^(۵) ^(۶) ^(۷) هر چه بندی خیال ازان برتر او مبراً از احتیاج و نیاز ^(۹) یافت زو جمله کائنات وجود ^(۱۱) کنه ^(۱۳) او را جز او نداند کس لیس شیء کمثله ^(۱۴) أبداً	هر کر عقل خرده بین ^(۱) باشد کاسمان وزمین و هر چه درو نیست آنرا ز صناعی چاره ^(۲) خانه بی صنع خانه ساز که دید هر چه آورد سوی هستی پی نی عرض ذات اوست نی جوهر همه محتاج اونشیب و فراز ^(۸) اول او بود کائنات نبود ^(۱۰) آخر او ماند و نماند ^(۱۲) کس از همه در صفات و ذات جدا
---	---

در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانہ

وحدتی برتر از شمار و عدد از عدد فارغ است و از معدود	واحد ^(۱۵) است و بذات خویش احد ^(۱۶) هر کر او حدتش شود مَشهود ^(۱۷)
--	--

(۱) باریک بین ۱۲ (۲) گریز ۱۲ (۳) همیشه ۱۲ (۴) نقاش ۱۲

(۵) وجود ۱۲

(۶) باقی معدن ۱۲ (۷) ای ازان صانع ۱۲ (۸) پستی و بلندی ۱۲ (۹) پاک ۱۲

(۱۰) مخلوق ۱۲ (۱۱) خلق ۱۲ (۱۲) خواهد ماند ۱۲ (۱۳) جوهر ذات ۱۲

(۱۴) نیست چیزی مثل او گاهی ۱۲ (۱۵) یعنی مرکب از اجزانیست ۱۲

(۱۶) ای یکتاست که کسی شریک وی در ذات صفات نیست ۱۲

(۱۷) ظاهر ۱۲

که کندگس تَوْهَمَ (۲) اِشْرَاك تنگنای محال شد جایش کی بماندی جهان بدین قانون (۴) تاروپود بقاگسسته شدی (۵) بلکه بیرون نیامدی زَعَدَم که دوشه راجو جاشودیکشهر رَخنه درکارخاص وعام افتد (۸)	سَاَحَت (۱) عِزَّتْش بود زَان پَاك ره بامکان نیافت همتایش (۳) گرخدابودی ازیکى افزون درفیض وجود بسته شدی همه عالم عَدَم شدی باهم داندآن کِش زعقل باشد بهر (۶) سِیْلِك (۷) جمعیت ازنظام افتد
--	--

بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانه

بِنُعُوْتِ جَلَال (۱۰) معروف ست که بود برتر ازقیاس و شمار هست نسبت بانجناب آنْدَك	بِصَفَات (۹) کمال موصوفست باشد اسماء اوچنان بسیار (۱۱) درخبرگرچه (۱۲) هست صدکم یك
---	---

(۱) میدان ۱۲ (۲) ای شریک باری را تو هم هم نتوان کرد ۱۲

(۳) همزاد و همجنس او وجود او ممکن نیست بلکه محال است ۱۲

(۴) طریق ۱۲ (۵) یعنی بقای عالم ممکن نبود ۱۲ (۶) بهرمخفف بهره یعنی

حصه و نصیب ۱۲ (۷) یعنی انتظام جهان برهم شود ۱۲ (۸) شگاف و خلل ۱۲

(۹) چونکه اسماء اکثر دال می باشد برصفتی از صفات لهذا قاعده کلیه است که

که موصوف بصفات بسیار مییاشد نامهای او هم بسیار می باشند ۱۲

(۱۰) یعنی صفات باری تعالی همه کامل اند ۱۲ (۱۱) بزرگی ۱۲

(۱۲) در صحیح بخاری و غیره مرویست که بدرستی که خدای تعالی راست نودونه

نام که هر که یاد دارد آنها را داخل شود بی هشت ۱۲

ورچه باشد هزارویک مشهور همه پاك از شروبری ^(۱) از شین ^(۲)	نیست اندر هزارویک محصور همه باذات ونه غیره عین
---	---

بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه

از صفاتش یکی حیات آمد نه حیاتش بروح و نفس و تن است او بخود زنده است و پائینده	که امام همه صفات آمد ^(۳) بلکه اوزنده هم به خویشتن هست زندگان دگر باو زنده
---	--

بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه

هست بعد از حیات علم و شعور ^(۴) متعلق بجمله کلیات ذره نیست در مکن و مکان عدد ریگ در بیابانها همه نزدیک او بود ظاهر	علمی از سبق ^(۵) جهل و فکرت دور ^(۶) متجاوز از ان بحریات که نه علمش بود محیط بان عدد برگها به بیستانها همه در علم ^(۷) او بود حاضر
--	--

بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه

خواستی لایزال بی کم و کاست نوبنودر جهان شود پیدا	خوای آن بود ارادت و خواست ^(۸) فعلهایی ^(۹) که از همه اشیا
---	---

(۱) بدی ۱۲ (۲) عیب ۱۲ (۳) پیشوا یعنی اول زندگی باید تا علم و ارادت و قدرت و غیره ثابت شوند ۱۲ (۴) در یافتن خبری ۱۲ (۵) یعنی علمش خیال نیست که اول چیز ندارند بعد از ان در ثابت کنن دیافکر نموده علمش حاصل کنند ۱۲ (۶) پیش بودن نادانی و فکرت ۱۲ (۷) چه علم حق تعالی همه حضورست چنانکه در علم منطق ثابت شده ۱۲ (۸) خواهش ۱۲ (۹) کارها ۱۲

(۳) وَرَطِيعِي بُوَد چومیل حَجَر مُتَبِعِي بِر کمال حکمت اوست نِگسَلد بی مَشِيش تاري که سِرْمُوئي از جهان کاهند نتوان کاستن سَرِيك موي که بران ذَرَّة بيفزايند نتوانند ذَرَّة افزود	(۲) (۱) گِرارادي بُوَد چو فِعْل بَشَر مُتَبِعِي جملہ از مشیت اوست نِخَلد بی ارادتش خاری فِي المَثَل (۷) گِرجهانیان خواهند گِرنباشد چنان ارادت او ورهمه در مقام آن آیند نلهد بی ارادت اوسود
--	--

بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانہ

(۱۲) مر مرادات راهمه شامل کارگری تَوَسُّطِ آلت رِخت با (۱۴) (۱۵) خطه وجود کشید	- بعد ازان قدرتی بود کامل در همه کارو در همه حالت اثر آن بَهَر عدم که رسید
---	---

بیان سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانہ

نسیت جز علم معنی دیگر نیست موقوف دیده دیدن او بیند آر روشن ست و در تاریک بیند و داند ونه بیش ونه کم	هریک از وصف سمع و وصف بصر نیست از گوش سر شنیدن او بشنود خواه دور یا نزدیک حال هر ممکن بگم (۱۷) عدم
--	---

(۱) اختیار ۱۲ (۲) آدمی ۱۲ (۳) سنگ ۱۲ (۴) پیدا شونده (۵) ارادت ۱۲ (۶) موقوف

(۷) بالفرض ۱۲ (۸) اهل جهان ۱۲ (۹) پای وحدت ۱۲ (۱۰) کم کردن ۱۲

(۱۱) ذرر مورچه خرد که صدا زان بوزن يك باشند ذری تاجم آن ۱۲

(۱۲) یعنی همه مرادات را شامل باشد ۱۲ (۱۳) کارکننده بی واسطه اسباب ۱۲

(۱۴) اسباب ۱۲ (۱۵) ای بسوی ۱۲ (۱۶) ولایت (۱۷) پوشیدگی ۱۲

وز سوال^(۱) طلب^(۲) هرانچه رود برزبانش یکان^(۳) یکان شنود

بیان کلام حق سبحانه تعالی شانہ

آخرین وصف کان کلام بود بر کلامش سکوت سابق نی ^(۵) حق تعالی چوبی عبارت و حرف عدم آمد زدوق آنسخان	نه به حلق ^(۴) و زبان و کام بود تهمت خامشیش لاحق نی باعدم گفت نکه هالی شگرف ^(۶) بفضاء وجود رقص ^(۷) کنان
--	--

بیان صفت خلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضائے حق تعالی شانہ

حادثات جهان چه شرّ و چه خیر فعل ماخواه زشت و خواه نکو یک و بد گرچه مقتضای ^(۹) قضاست هرچه خواهد کند زمنع و عطا عدل ^(۱۱) و فضل است سوی او منسوب	هم تقدیر ^(۸) او بود لاغیر یک یک هست آفریده او این خلاف رضا آن برضاست نیست کس را مجال ^(۱۰) چون و چرا ظلم باشد ز فعل او مسلوب ^(۱۲)
---	---

بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام

زانچه از علم آمده بعیان بندگانند جمله فرمان بر	صف اول صف ملائکه دان ناکشیده بکفر و عصیان ^(۱۳) سر
---	---

(۱) خواستن ۱۲ (۲) دعا ۱۲ (۳) یک یک ۱۲ (۴) یعنی کلام حق تعالی رازبان و حنجره - نیست ۱۲ (۵) یعنی نه اول خاموش بود بعد ازان کلام کرد بلکه ازا زل نآید متکلم است ۱۲ (۶) نادر ۱۲ (۷) وُجد ۱۲ (۸) اندازه نمودن ۱۲ (۹) یعنی بحکم الهی هر دو پیدامی شوند ۱۲ (۱۰) طاقت ۱۲ (۱۱) عدل آنکه خزامی عمل دهد و فضل آنکه اجر نیک بی استحقاق عمل بدهد ۱۲ (۱۲) نفی کرده شده یعنی این ممکن نیست که بی گناه را محذاب کند ۱۲ (۱۳) نافرمانی ۱۲

<p>(۱) وززنا شوهری همیشه بری مستقر در مقام لایِعْصُون (۳) (۴) در جمال و کمال او هائم (۶) عالمی هست و آدمی موجود با خود و غیر خود نه پردازند مُتَصَرِّف دران صَبَاح (۹) و رَوَاح در هیآکل (۱۱) تَصَرِّف و تدبیر جُنُبِش (۱۲) جسم و جان از ایشان ست زابر بر شهر و دشت و کُھساران (۱۳) کِشُ بآنجا بُرد که می باید در چمنهای و بیشهای (۱۵) فراخ باشد اندر وجود آن مَدْخَل که با سماء خویش مذکور اند نفخ در صُور از اسرافیل ست قابض روحهاست عزرائیل</p>	<p>متصف نی بمادگی ونری همه از وَصَمَت (۲) عناد مَصُون بعضی اندر شهودِ حق دائم (۵) بیخبرزانکه در نِشِیْمَن (۷) بود دیده بر غیرِ حق نیندازند قسم دیگر مُدَبِّر اشباح (۸) کرده هر یک بموجب تقدیر (۱۰) گردش آسمان از ایشانست نه فتد قطره نَم باران که نه با آن فرشته آید نزهت (۱۴) برگ تازه از شاخ که نه جمع فرشته را بمثل از ملائک چهار مشهور اند وحی (۱۶) و تنزیل (۱۷) کار جبریل ست کافل رزمهاست میکائیل</p>
--	--

(۱) وززنا شوهری الف بمعنی او عطف یعنی زن و شوهری ۱۲ (۲) نافرمان ۱۲ عیب

و ننگ عار ۱۲ (۳) قرار گیرنده ۱۲ (۴) نافرمانی نمی کنند امر پروردگار را ۱۲

(۵) حضور ۱۲ (۶) حیران ۱۲ (۷) نشیمن بکسراول آرام گاه و مقام ب ۱۲ (۸) اجسام

(۹) صبح و شام ۱۲ (۱۰) اندازه خلد ۱۲ (۱۱) هیکل کالبد و پیکر ۱۲ ص (۱۲) حرکت ۱۲

(۱۳) سار بمعنی جا و مکان مطلقا و محل بسیاری و ابنوه چیرها خصوصاً چون

نمکسار و کوهسار ۱۲ (۱۴) نروید ۱۲ (۱۵) صحراء ۱۲

(۱۶) وحی و پیغام خلد از ساندن ۱۲ (۱۷) تنزیل فرود آوردن کتابها ۱۲

چار دیگر موکل ^(۱) بشراند دو بروز اند باوی ودویشام کاتب الخیر ^(۲) آن یکی زیمین میتوانند پیش چشم بشر ^(۳) خاصه در چشم هادیان سبل ^(۴)	که نویسند گان خیر و شراند بریمین و یسار کرده مقام شروعصیان رقم ^(۳) زنددومین که نمایند خویش رابصو ^(۵) ازالو العزم انبیا ورسل
---	---

بیان ایمان بانبیاء و سلیم الصلوٰة والسلام

انبیاء برگزیدگان حق اند برسوائی خود از بنی آدم نفس و شیطان بقصد جرم و گناه در بقرض محال یانادر پیش آریاب شرع و دین آنهم آدم آندم که خورد گندم را دانه را که خوددزان شجره ^(۸)	برده از کلّ ماخلاق سبق ^(۶) اند فضل دارند بر ملائک هم توانند زد بر ایشان راه از یکی زلتی شود ^(۷) صادر مشمتمل بر مصالح ست و حکم تخم می کاشت نسل مردّم را شد وجود من تو اش نمره
---	--

بیان افضلیت نبی ماحمّد صلی اللہ علیہ وسلم

هست بر مقتضای ^(۹) فضل ازل وز همه افضل احمد عربی ست آن فضائل که انبیاء رابود	بعضی از بعضی افضل ^(۱۰) و اکمل که زحق سوی مارسول نبی ست و آن شمائل ^(۱۱) که اصفیا رابود ^(۱۲)
--	---

- (۱) تعینات ۱۲ (۲) نیکی ۱۲ (۳) گناه ۱۲ (۴) راه بران راه دین ۱۲ (۵) صاحبان اراده
بزرگ ۱۲ (۶) سبقت ۱۲ از جمیع مخلوقات ۱۲ (۷) لغزش ۱۲ (۸) یعنی در تحت گندم ۱۲
(۹) بموجب خواهش ۱۲ (۱۰) فاضلتر ۱۲ کاملتر ۱۲
(۱۱) خصائل ۱۲ (۱۲) اصفیا برگزیده کان ۱۲

همه باشد زفضل احمد کم ^(۱)	گرشود جمله مجتمع باهم
جانب امتی ^(۳) فرستادند	هرنبی راکه حُجَّتِی ^(۲) دادند
غیراحمد کسی بکافه ^(۴) ناس	نیست مبعوث پیش شرع شناس

بیان خاتم المرسلین بودن صلی الله علیه و آله وسلم

دیگران همچو جزوا و چو کل ست	خاتم ^(۵) الأنبیاء و الرسل ست
بعد ازوهیچکس پیمبر نیست	ازیبی ^(۶) اورسول دیگر نیست
کند از آسمان مسیح نزول	چون درآخر زمان بقول رسول ^(۷)
تابع اصل ^(۸) و فرع ^(۹) او باشد	پیرو دین و شرع او باشد
همه کس رابدین او خواند	دین همین شرع و دین اوداند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت^ص جمیع شریعتها را

هرشریعت که غیراوست هباست ^(۱۴)	شرع او ناسخ ^(۱۰) شریعتها ست
متفق ^(۱۲) باشریعت دیگر	گرفتند حکم شرع آن سرور
جزاز آن رو که شرع اوست روا	نیست آنرا متابعت ^(۱۳) اصلا

بیان معراج آنحضرت^ص صلی الله علیه و سلم

بتن ^(۱۵) او را بمسجد ^(۱۶) اقصی	برده بیدار حق شب ازبطحا ^(۱۴)
--	---

(۱) بزرگی ۱۲ (۲) حجت دلیل نبوت و معجزه ۱۲ (۳) امت گروه از هر جنس حیوان
 أمم جمع ۱۲ (۴) تمام (۵) مهر ختم کننده ۱۲ (۶) پس ۱۲ (۷) بموجب فرموده
 پیامبر ۱۲ (۸) اعتقادات ۱۲ (۹) عملیات ۱۲ (۱۰) ناسخ زائل کننده حکم ۱۲
 (۱۱) ناچیز ۱۲ (۱۲) موافق ۱۲ (۱۳) یعنی متابعت بهمین نیست که امثال حکم
 شریعت ۱۲ (۱۴) بطحا یعنی سنگ لاخ یعنی زمین مکه مکه معظمه ۱۲
 (۱۵) صحیح همین است که معراج روح و تن هر دو شد ۱۲ (۱۶) بیت المقدس ۱۲

مُتَوَجِّهٌ (۲) بقطع سبع (۳) طباق با همه انبیاء ملاقی گشت هر که بود اندران دوجای مقیم مانده در سدره (۶) جبرئیل ازوی بمقامی (۷) زیبشتر اشرف محرمی (۹) جز خدا نبود آنجا و آنچه بود از شنیدنی بشیند خوابگاهش هنوز ناشده سرد	کرد از انجام قر به پشت براق (۱) برسموات يك بیک بگذشت تید هنگام عرض (۴) مخلد (۵) وجحیم چون شد أطباق آسمانهای رفت از انجاییاری رفرف بلکه جائی که جان بود (۹) آنجا دیدینها بدید آنچه بدید روی آزانجا بجای خویش آورد
---	---

بیان معجزات انبیاء کرامات اولیا علیهم و التحیة و الثنا

هست برفضل شان دلیل جلی (۱۱) هست بادعوای نبوت ضم (۱۲) ورنه آمد کرامت آنرا نام معجز آن نبی متبوع است مثل آنها رسول مارا بود	خرق (۱۰) عادات از نبی و ولی اگر اظهار آن میان امم باشد آن معجزه بعرف آنام از ولی خارق (۱۳) که مسموع است معجزاتی که انبیارا بود
---	--

(۱) براق بروزن غراب دابه ایست که رسول الله صلی الله علیه و سلم بران در شب معراج سوار شده بود او پست تر از اشتر و بلندتر از خر می باشد ۱۲

(۲) برای سیر ۱۲ (۳) هفت آسمان ۱۲ (۴) پیش آوردن ۱۲ (۵) بهشت ۱۲ (۶) سدره المنتهی ۱۲ (۷) یعنی بچنین مقام که از مقامات سابقه بسیار نبود که بزرگ ۱۲

(۸) بمعنی لامکان ۱۲ (۹) واقف کار ۱۲ (۱۰) خلاف عادت ۱۲ (۱۱) روشن ۱۲

(۱۲) یعنی اظهار آن خارق برای اثبات نبوت خویش کرده باشد ۱۲

(۱۳) خلاف عادت ۱۲

ای بسا ^(۱) معجزه که او را هست ^(۲) که نداده است انبیا را دست

بیان ایمان بختا بهای حق جل و علی

گشته نازل ^(۳) بر انبیاء کبار لیکن آنرا مردان دران محصور باش مومن بان علی الاجمال بر کلیم ^(۵) و صُحُف بر ابراهیم بر مسیح ^(۶) و زبور بر داود که محمد مُبَلِّغ آن است ناید از خلق مثل آن هرگز سحر و رزند ^(۷) در آدای کلام یکسر از مثل سوره اقصر ^(۹)	هست حق را کتابها بسیار صلو ^(۴) چارست درخبر مذکور هر کتابی که کرده حق انزال همچو توریت آن کتاب کریم دیگر انجیل کامدست فرود جامع این چهار قرآنست معنی و لفظ او بود مُعْجِز فصحای عرب اگر بتمام عاجز آیند و قاصر و مُضْطرب ^(۸)
---	---

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالی

از صفات کلام بنده جداست لا یزالیش ^(۱۰) دان ولم یزلی ^(۱۱)	چون کتاب خدا کلام خداست مکن از حق گران چو معتزلی
---	---

- (۱) الف برای کثرت است ای بسیار بسیار ۱۲ (۲) او شانرا حاصل شده ۱۲
(۳) فرود آئیده ۱۲ (۴) ده بر آدم علیه السلام و پنجاه بر شیث^۳ و سی بر ادیس و ده
بر ابراهیم^۴ توریت بر موسی^۵ و زبور داود^۶ انجیل بر عیسی^۷ فرقان بر محمد صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین ۱۲ (۵) ای حضرت موسی^۵ ۱۲ (۶) حضرت عیسی^۷ ۱۲
(۷) اختیار کنند ۱۲ (۸) ناچار ۱۲ (۹) خردتر ۱۲
(۱۰) همیشه خواهد ماند ۱۲ (۱۱) همیشه بود ۱۲

حرف ^(۱) و صوتی که نبونوحادث باشد آن عقل خرده شناس ^(۳) گرشود دمبدم لباس بدل	میشود نیست چون دوان لابت ^(۲) مرکلام قدیم راچو لباس شخص صاحب لباس راچه خلل
--	--

بیان افضلیت امت و شرف آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم

امت احمد از میان اُمم اولیائی کز امت اویند رهبران ره هدی ^(۸) باشند خاصه ^(۹) آل پیمبر و اصحاب وز میان همه نبود حقیق ^(۱۰) وز بی آن نبود از آن آحرار ^(۱۱) بعد فاروق جزبذی النورین بُود بعد از همه بعلم و وفا جز بآل کرام و صحب ^(۱۳) عظام نام شان جز باحترام ^(۱۵) میر همه را اعتقاد نیکو کن	باشد از جمله افضل ^(۴) و اکرم ^(۵) پیرو شرع و سنت اویند ^(۷) بهرتر از غیر انبیا باشند کز همه بهتر اند در هر باب بخلافت کسی به از صدیق کس چو فاروق لائق انکار کارمیت ^(۱۲) نیافت زینت و تن آسد الله خاتم الخلفا سلیک دین نبی نیافت نظام ^(۱۴) جز بتعظیم سوی شان منگر دل زانکار شان یکسو کن
---	---

(۱) یعنی حرف و صوت خوانندگان که مسبوق بعدم و حادث اند چون آن هردو و متغیرویی بپاهستند لهذا آن هردو پیش عقل باریک بین کلام قدیم را که عبارت از کلام نفس پروردگار ست لباس هستند پس تغیر و تبدیل آنها در قدم کلام خدانخواهد که

۱۲ سعدالدین - (۲) درنگ کنند ۱۲ (۳) باریک بین ۱۲ (۴) فاضلتر ۱۲ (۵) بزرگتر ۱۲

(۶) شریعت ۱۲ (۷) سنت بالضم روش - (۸) هدایت ۱۲ (۹) علی الخصوص ۱۲ (۱۰) سزاواری ۱۲ (۱۱) آزاد مردان ۱۲ (۱۲) ملت بالکسر کیش و شریعت ۱۲ (۱۳) صحب

جمع اصحاب بمعنی یار - (۱۴) بندبست ۱۲ (۱۵) احترام حرمت و عزت ۱۲

<p>بتعصب^(۱) مزین در آنجام دین خود را یگان^(۲) زدست مده بندگی کن ترا بحکم چه کار در خلافت صحابی^(۳) دیگر جنگ با او خطاء منکر بود لیکن از طعن و لعن لب بر بند نیست لعن من و تواس در خورد^(۴) لعن ماجز بمانگردد^(۵) باز</p>	<p>هر خصومت که بودشان با هم بر کس انگشت اعتراض منه حکم آن قصه با خدای گذار و آن خلافتی که داشت با حیدر حق در آنجا بدست حیدر بود آن خلاف از مخالفان میند گر کسی را خدای لعنت کرد و ربا حسان^(۶) و فضل شدممتاز</p>
--	---

بین آنکه تکفیر اهل قبله یعنی نماز خوانان جائز نیست و بناء کادر خاتمه است

<p>که باورده^(۷) نبی گوید^(۸) بینی از وی ز روی علم و عمل مشمارش ز اهل نار و سعیر که رود راه دین صباح^(۹) و رواج با و امر نهد بکلی^(۱۰) روی سوی عقبی روانه قافله ها</p>	<p>هر که شد ز اهل قبله بر تو دید^(۱۱) گر چه صد بدعت^(۱۲) خطا و خلل مکن او را سز نش^(۱۳) تکفیر^(۱۴) و ربه بینی کسی ز اهل صلاح از مناهی شود بکل یکسوی^(۱۵) کند از فرضها و نافلهها</p>
---	--

(۱) جانب داری باطل ۱۲ (۲) مفت ۱۲ (۳) یعنی حضرت معاویه رضی الله تعالی

عنه ۱۲ (۴) در خور و بضم و او معدوله سزاوار ۱۲

(۵) اگر با حسان و فضل خدا از دیگران امتیاز حاصل کرد ۱۲ (۶) رجوع نکنند ۱۲

(۷) یعنی بسوی قبله نماز میگذارد ۱۲ (۸) رغبت کرد ۱۲ (۹) امر نو در دین ۱۲

(۱۰) ملامت ۱۲ (۱۱) نسبت کفر ۱۲ (۱۲) صبح و شام ۱۲ (۱۳) یعنی از منهیات

اجتناب نماید ۱۲ (۱۴) جمیع مامورات حق تعالی را بجا آورد ۱۲

ایمن از روز آخرش مگذار شدمبشّر بجنّت ^(۱) الماوی اندران ده مدارشان محصور هم بشارت ^(۳) رسیدشان به بهشت	بیقین ز اهل جنّت شمار مگرانکس که از رسول خدا گرچه ده کس بودیان مشهور زانکه جمعی ذال پاک سرشت ^(۲)
---	--

بیان سوال منکر و نکیر عذاب قبر

دو فرشته بصورت هائل ^(۴) امتحان ^(۵) را ازو کنندسوال زانهمه دین که بوددین توچیست برهدازغم عذاب وعقاب روزی از بهشت بگشایند که کجادارد از بهشت مقام اتشین گرز آیدش برسر بشنود غیر آدمی و پیری همه از خواب و خور نفور ^(۱۰) شوند که دوپهلوی اوزهم ^(۱۱) گذرد تادرآن بنگردبشام وسحر آوح ^(۱۳) ازحالت ^(۱۴) چنین آوح	هرکرا زیرخاک شد منزل پیشش آیند زایزد متعال که خدای توونبی توکیست گر بگوید جواب شان بصواب ^(۶) فسحت ^(۷) قبر او بیفزایند گردداوراعیان ^(۸) چه صبح و چه شام ورنگوید جواب شان درخور ^(۹) نالہ اوبوقت گرز خوری آدمی و پیری اگر شنوند تنگی گورش آنچنان فشرد بگشایند روزنی زسقر ^(۱۲) جای خودرابه بیندازدوزخ
--	---

- (۱) نام بهشت ۱۲ (۲) همچون حضرت حمزه و جعفر طیار و فاطمه زهرا و حسین و غیره رضی الله تعالی عنهم ۱۲ (۳) خوشخبری ۱۲ (۴) هولناک ۱۲ (۵) برای آزمایش ۱۲ (۶) درست ۱۲ (۷) وسعت ۱۲ (۸) ظاهر ۱۲ (۹) و او معدوله بمعنی سزاوار ۱۲ (۱۰) نفرت کننده ۱۲ (۱۱) از یکدیگر ۱۲ (۱۲) دوزخ ۱۲ (۱۳) کلمه حسرت ۱۲ (۱۴) آوح بفتح ثالث و سکون حاء نقطه دار آه و وای افسوس و تأسف ۱۲ ب

بیان دمیدن اسرافیل صور برای آمانت و احیای خلق

وزقیامت نشانهها ظاهر	چون شود نوبت جهان آخر
کالله الله برآیدش بزبان	نشود یافت هیچکس بجهان
حق تعالی که دردمد در صور	مسررافیل را دهد دستور ^(۱)
همه میرند چون چراغ ازدم	زان دمیدن خلایق عالم
نبود از جنس آدمی دیار ^(۴)	عمرها زیر گنبد دوار ^(۲)
که کند نفخ صور صاحب ^(۵) صور	بار دیگر زحق شود مامور
بیکی دم زدن هزاران جان	دردمد در قوالب ^(۶) و آبدان
همچو آتش بدم شود زنده	گرچه آبدان بود پراکنده

بیان نامهای اعمال

چون شود حشر کرده در محشر	از پی نفخ صور نوع بشر ^(۷)
نامهای عمل کنند روان	سوئی شان بعد انتظار گران
نامه از سوی دست راست بکف	سعدا ^(۸) را دهند بهر شرف
از سوی چپ دهند پاپس پشت	اشقیار اصحیفه ها در مشت

(۱) اجازت ۱۲ (۲) بدال مهمله ۱۲

(۳) گردش کننده و دوار کنایه از آسمان ۱۲

(۴) باشنده ۱۲

(۵) یعنی اسرافیل^{۱۲}

(۶) جمع قالب بمعنی کالبد ۱۲

(۷) نوع بشر فاعل شود است ۱۲ (۸) نیکبختان ۱۲

بیان سنجیدگی اعمال در میزان

تابسنجند طاعت ^(۲) و عصیان	وضع میزان کنند از بی آن ^(۱)
شادزی ^(۴) گو که شدز اهل نجات	آن کیش افزود ^(۳) کفّه حسَنات
خون گیری ^(۵) گو که ماندرخسran	وان کیش افزود پلّه عَصیان

بیان پل صراط و عبور از آن

برجهنّم پُلی عَجَب بنهند	چون زمیزان و وزن آن برهند
عابران ^(۶) را بود در آتش غرق ^(۷)	پُلی انسان که از قدم تافرق
عرض آن موی بلکه از موکم	تیز چون تیغ بلکه افزون هم
برسر پُل کنند شان حاضر	هر که باشد زمؤمن و کافر
قعر دوزخ بود مراورا جای	هر که کافر بود چو بنهد پای
لیک بر قدر قُوتِ توحید	مومنان رارسد زحق تائید
خود نبودست غیر راست روی	هر کرا بر طریقت ^(۸) نبوی
بگذرد هم چو برق خاطف ^(۹) تیز	دوزخ از نور ساو کند پرهیز
یاچه چیزی دگر فروتر زان	یا چو مرغ پَران و باد و زان
نبود ^(۱۰) زان گذشتن آسانش	وانکه ضُعیفی بود در ایمانش

(۱) پس آن ۱۲ (۲) وزن کنند ۱۲ (۳) کفّه میزان بالفتح و الکسر یله ترازو ۱۲

(۴) یعنی اورا شادزی باید گفت ۱۲ (۵) یعنی باید که خون گریسته باشد که همیشه

درزبان مانند ۱۲ (۶) عبور گذشتن از آب ۱۲ (۷) یعنی اینجا پل باشد که هر که از آن

عبور کند از سر تا پاد آتش باشد ۱۲ در اصل بفتح تین است در اینجا بضرورت شعری

ساکن الاوسط کرده شده ۱۲ (۸) متعلق راست روی ۱۲

(۹) خطف یعنی ربودن ۱۲ (۱۰) از آن پل ۱۲

بلکه در رنج آن گزرگه تنگ لیک یابد خلاصی آخر کار	باشد اورا بقدر ضُف (۱) درنگ گرچه بیندمشقتی بسیار
--	---

بیان موافقت بچگانه قیامت

پنج آمد موقف (۲) عرصات کرده آماده (۳) خالق داور هر که گوید جواب خود بصواب ورنه در هر یکی زسختی حال	که مطیعان بایستند و عَصَات بهر هر موقفی سؤال دگر طی هر موقفی کند بشتاب رنج بیندهزار سال (۴) و ملال
---	---

بیان خلود کفار در آتش و بر آمدن عصاة مومنان بشفاعت باحض رحمت

هر که افتد بدوزخ از کُفَّار وربود مومنی فتاده ز راه یا خود اورا شفاعت شُفعا (۵) وردی از شفیع نکشاید	جاودان جائی او بود در نار سوزد آنجا بقدر جرم و گناه برهاند از آن جزا و سزا أرحمُ الرَّاحِمِینَ (۶) بیخشاید
--	---

بیان حوض کوثر

چون زدوزخ کنند خلق گذر دود دوزخ ز خود فرو شویند	شست و شوی کنند در کوثر (۷) سوی جنت سرای خود پویند (۸)
--	--

(۱) ضعف ایمان ۱۲

(۲) جائی استادن میدانهای قیامت ۱۲ (۳) تیار ۱۲

(۴) ای سالهای دراز - (۵) شفاعت کننده گان ۱۲ (۶) حق تعالی ۱۲

(۷) نام نهریست که از آب جمیع نهریائی بهشت جاری است ۱۲

(۸) یعنی سرای جنت ۱۲

بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

درجات بهشت باشد هشت	که بقول ثقات ^(۱) ثابت گشت
هر کسی را بقدر علم و عمل	دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد	هرگز دل ز غصه ^(۲) نخرشد
نعمت او بود برون ^۱ ز شمار	برتر از جمله نعمت دیدار
که به بیند خدای را بصر ^(۳)	چون ^(۴) شب چارده مه انور ^(۵)

هست دیدار حق اجل^(۶) نعم

وبه^(۷) انتهی الکلام و تم

(۱) ثقات مردم معتبر ۱۲ (۲) غصه بالضم اندوه کلو گیر ۱۲ (۳) بچشم سر ۱۲

(۴) ای چنانکه در شب چاردهم مه روشن رامی بینند ۱۲ (۵) روشن ۱۲

(۶) بزرگترین نعمتها ۱۲ (۷) دیدار خدا بنهایت رسید کلام و تمام شد ۱۲

الحمد لله والمنة که از تصنیفات مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی

قدس سره السامی نسخه اعتقادنامه باهتمام حاجی ولی محمد در لکهنو بمطبع

محمدی بتاریخ دوم شهر ذیقعد ۱۲۵۹ هجری از قالب طبع برآمد.

اظهار زوی امین خوش خواند این ترانه

مطبوع طبع پاکان شد. اعتقادنامه

کتاب الاشارة

تالیف

الامام الاعظم الامیر المؤمنین علی بن ابی طالب

رضی اللہ عنہ

الامام الاعظم الامیر المؤمنین علی بن ابی طالب

رضی اللہ عنہ

الامام الاعظم الامیر المؤمنین علی بن ابی طالب

رضی اللہ عنہ

البعیث فی الخصال والاشارة

للمحقق الخليل بن محمد بن ابي اسحاق

رضی اللہ عنہ

الاشارة في تراجم الاشارة

للمحقق احمد بن علي المعروف بابن حجر القائلان

رضی اللہ عنہ

الاجتياز في ترتيب الاشارة

إعداد - محمد طاهر محمد عبد القادر

رضی اللہ عنہ

الکاتب محمد عبد القادر

الخبر الجليل

لعلی بن ابی طالب

المدخل
فی اصول الحدیث

تألیف الامام الحاکم ابی محمد محمد بن عبد الله الخازن
تبع البیاضی فی سنة ۴۰۵
رضی اللہ عنہ

تیسرے روز

المؤلف فی اصول الحدیث الامام النیابری
رحمہ اللہ اصول حدیث کی بہت سی نادر روایتیں مولانا نے نقل کی ہیں

محقق العصر الامام ابو القاسم علی بن ابی طالب

باصلاح
فی کتاب الخصال والاشارة

المؤلف ابو القاسم

الخبر الجليل

زاد المتقین

سلك طريق اليقين

انہ

شیخ عبد الحق محدث دہلوی نے

ترجمہ فرمایا

ان مولانا کا کتب خانہ دارالاشاعت لاہور میں ہے

حضرت شیخ کی ہدیہ زبیر بن ثابت امویہ سے ہے اور یہ کتاب
نے شیخ علی بن ابی طالب نے اپنے حوت میں اور اب تک کے مسلمات
و بیانات کو سمجھنے کے لیے لکھی ہے۔ نیز یہ کتاب شیخ ابو القاسم علی بن ابی طالب
فرمائی ہے جو ان کی ہدیہ زبیر بن ثابت امویہ سے ہے اور یہ کتاب شیخ
ابن علی سے ہے اور ان کے بیانات ہدیہ زبیر بن ثابت امویہ سے ہے اور یہ کتاب
کہ یہ کتاب شیخ ابو القاسم علی بن ابی طالب نے لکھی ہے اور یہ کتاب
یہ کتاب وہ امام احمد بن حنبل سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
فرمائی ہے کہ یہ کتاب شیخ ابو القاسم علی بن ابی طالب نے لکھی ہے اور یہ کتاب
اس کے رد و امام کا کہ جو امام ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب
فرمائی ہے کہ یہ کتاب شیخ ابو القاسم علی بن ابی طالب نے لکھی ہے اور یہ کتاب
کتاب کیلئے کہ امام ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم

تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی

از مولانا ڈاکٹر محمد عبد العظیم چشتی

علامہ جلال الدین سیوطی نے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
فرمائی ہے کہ یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم
یہ کتاب شیخ ابو یوسف سے لکھی ہے اور یہ کتاب شیخ ابو القاسم

مطبوعات الرسيم الكلبی

١) تفسیر یعقوب خانی

سورة فاتحہ و باب اولہ اخر

تفسیر یعقوب خانی عارف حقیقی صاحب مدظلہ العالی

سیر ادراک فی

تفسیر الفکر و مضطح اهل الاثر

- ٢) الإنصاف والتجوع: تالیف المحدث الكبير والظفر جمال الدين يوسف بن فرغل بن عبد الله البغدادي سبط الميرزا تعلق العلامة الحديث محمد بن حسن زاهد الكوثري
- ٣) الآلي المصنوعة والروايات المرجوعة: مفتي سيد مهدي حسن شاه باهوبلي

٣) تحفة الفكر و مضطح اهل الاثر

نزہة النظر في توضیح نخبه الفكر تالیف حافظ محمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی برزہ بعشیره: مفتی محمد عبد اللہ ٹوکن رحمہ اللہ فولانجیہ: مولانا محمد عبدالرشید الدہلوی مدظلہ

٥) مقامات حریری

تالیف: ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری مترجم و محشی - مولانا سید ابراہیم زوی تلمیذ مولانا انور شاہ شیخ الادب والفقہ والعلوم رومند

٦) المدخل في أصول الحديث للحاکم النیسابوری

تصویر المدخل = از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی منقول
٤) اوجز التبریح فی البشر: تالیف: ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازی

الجواهر السنیة فی التبریح التنبویة

تالیف: الامام تقی الدین محمد علی السننسی تخلص السیارة الصخری

٨) تذکرہ الاملا فی حقیقہ الحدیث

تالیف: العلامة حافظ ابو سعید علاء الدین منغلطای
مفتی تلامذہ
المؤلفه المعترفه التائبه المیقنہ الامام الکبیرہ
الشیخ محمد عبد الرشید النعافی
المفتی
مجالس الفتن ابونعمان

- ٩) الثبیان فی آداب حمله القرآن: تالیف: امام یحییٰ بن شرف الدین النووی الشافعی
- ١٠) ویلیه فتح الکریم المثنان فی آداب جملة القرآن: تالیف: علامہ علی بن محمد المعروف بالصواع المصری
- ١١) الاربعین النووی: تالیف الامام ابو سعید الخدری مع عربیہ الکتب والادب
- ١٢) جامع الصلوات وجمع العبادات والصلوات علیہ السلام: تالیف العارفون تالیف العارفون تالیف الشیخ موسیٰ بن اسماعیل النہاوندی علیہ السلام
- ١٣) مقالات نعمانی: از محقق العصر حضرت مولانا محمد عبدالرشید خانی شرح فقہ اکبر فارسی از مولانا عبدالمطلب بن علی کھنزی (زیچہ)
- ١٤) ہدایة الفحو: (عربی ناسخ) تصحیح و تالیف: السید قائم الحسنی
- ١٥) الکافیة فی الفحو: (عربی ناسخ) لابن حلاج تحقیق و تعدیم و تعلیق: الدكتور نجیب عبد اللہ تحقیق الرؤیا (مترجم) تالیف شاہ عبدالعزیز مرقوم و ہسولوی
- ١٦) منیة الأملی: تالیف العلامة حافظ قاسم بن قطلوبغا ویلیہ فیہات من مجموع احادیث الہدایة: للذیل
- ١٧) رسالہ المتکلم فیہم عالمہ واجب ذمہم: للإمام حافظ ابو سعید اللہ محمد شمس الدین زہبی
- ١٨) العالم والمتعلم: روایة البعثات عن ابی حنیفہ ویلیہ: رسالہ ابی حنیفہ: الی عثمان البتی عالم اهل البصرة ویلیہ: الفقه الاکبر: روایة ابی مطیع عن ابی حنیفہ
- ١٩) بتحقيق: الامام العلامة محمد زاهد الكوشري زادته في تالیف شیخ عبد الحق محدث و ہسولوی رحمہ اللہ سلوک طریق یقین: ترجمہ و شرح از مولانا ڈاکٹر محمد سعید ہشت منقلد
- ٢٠) تذکرہ علماء اہل الدین بمطی مولانا ڈاکٹر محمد سعید ہشتی فراہم نبوی: از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی (ترجمہ و شرح) مکاتیب الشیخی تالیف الامام ابو جعفر ابراہیم داعی اسلام بے نقطہ کلام: شاہنامہ اسلاف الدین السندی تصنیف مولانا صادق علی صادق قاسمی بستوی
- ٢١) مولانا سید احمد شہرکی اردو تصانیف: از ڈاکٹر محمد سعید ہشتی
- ٢٢) عربی لصاب جدید
- ٢٣) معلم الصغیر: تالیف: مولانا مفتی فضیل الرحمن عثمانی
- ٢٤) تبویب الصغیر: = = =
- ٢٥) تعلیل الصغیر: = = =
- ٢٦) معلم النحو: = = =
- ٢٧) تنظیم حسین